

در این شماره:

سرمقاله:

آب یا سراب؟!؟

بیش از بیست و یک سال است که اقتصاد ایران دچار بحرانی سخت است. جمهوری اسلامی که قرار بود اقتصاد آن الگوی جنبشهای اسلامی شود و مستضعفان جهان را بر علیه «استعمار و استکبار» رهبری کند، اکنون بار دیگر رستگاری خود را در توسل به رهنمودها و دستورالعملهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول جستجو میکند. کلمات و جملاتی نظیر «اقتصاد اسلامی»، «حاکمیت مستضعفان» و... توگویی دود شده اند و به هوا رفته اند. اکنون که کفگیر «توسعه سیاسی» خط امامی های سابق و دوم خردادی های فعلی به کف دیگ خورده است، پاسخگوی بحران اقتصادی نیستند، واژه هایی نظیر: «تعدیل اقتصادی»، «تعدیل ساختاری»، «خصوصی سازی»، «قطع یارانه ها» و «آزادسازی» و غیره که از دوران رفسنجانی باقی مانده اند، بار دیگر به واژگانی جذاب در جمهوری اسلامی تبدیل شده اند. اما آیا این «راه حل» امتحان پس داده، راه نجات را برای جمهوری اسلامی خواهد گشود؟

صفحه ۲

مقالات:

★ راسیسم ابزار سرکوب در دست بورژوازی
صفحه ۷

★ «چپ»، اختلافات حاکمیت و جنبش کارگران در ایران

صفحه ۹

★ «مجلس ملی و ملت»

صفحه ۲۰

★ مذاکرات محرمانه با رژیم محکوم است

صفحه ۲۲

★ کنفرانس برلین و «آزادیخواهی» یک «اصلاح طلب»!

صفحه ۲۲

مصاحبه:

★ با رفیق آشتیانی درباره جناح بندی های رژیم و رفتار اپوزیسیون

صفحه ۲

★ با رفیق ساتو از فعالین قدیمی جنبش کارگری ژاپن

صفحه ۱۲

ترجمه:

★ استثمارکنندگان در مناطق آزاد

صفحه ۸

دیدگاه ها:

★ آمدی جانم بقریانت، ولی حالا چرا؟
★ درمورد قتل فرخزاد
★ میراث مشترک ما زنان

صفحه ۲۲

رفقای کارگر!

اول ماه مه را به روز تشدید مبارزه برای خواسته های خود تبدیل کنیم!

حق شکل. بیان و اجتماعات و تظاهرات!

۳۰ ساعت کار و دو روز متوالی تعطیل در هفته!
بیمه های اجتماعی برای کارگران و مزدبگیران در

تمامی رشته ها و حرف!

افزایش دستمزدها متناسب با سطح تورم!

لغو مصوبه ضدکارگری مجلس مبنی بر خروج

کارگاههای کوچک از شمول قانون کار!

حقوق برابر برای کارگران مهاجر!

هیات اجرایی سازمان فدائیان کمونیست

۲ اردیبهشت ۱۳۷۹

صفحه ۲۰

چند پرسش از هیأت هماهنگی

اتحاد چپ کارگری

صفحه ۱۲

به علت کمبود جا پرسش و پاسخ، نقد کتاب و طنز در این شماره منتشر نمی شود

کار، مسکن، آزادی، جمهوری شورایی!

آب یا سراب؟!

بقیه از صفحه اول

در اواخر دهه شصت، زمانی که بحران اقتصادی بعد از جنگ، نیاز به استقراض خارجی و سرمایه‌گذاری را ضروری کرد و تغییرات مهمی در برنامه اقتصادی دولت رفسنجانی بوجود آمد و این تغییرات را هیات نمایندگی اعزامی از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در گزارش خود مورد تایید قرار دادند، همه منتظر شکوفایی اقتصاد بحران‌زده ایران بودند. وقتی این سیاست (که به لیبرالیسم اقتصادی معروف بود و با شعار فضای باز سیاسی چاشنی میخورد) در نتیجه جنگ خلیج و افزایش تولیدات نفت، جان تازه‌ای گرفت، دیگر به همه محرز شد که اقتصاد ایران «به فاز نوئی» وارد شده و فضا برای رقابت و سیاست باز گردیده است و ثبات و امنیت برقرار شده است. روزنامه‌هایی نظیر جهان اسلام، بیان و غیره منتشر شدند. بخشی از اپوزیسیون با سرعت مواضع قبلی خود را ترک و به طرفداران اصلاحات پیوستند و بخشی در خارج از کشور نیز چمدانها را بستند تا عازم ایران شوند و از نعمات این خان یغما بهره ببرند.

اما اعمال لیبرالیسم اقتصادی که با تعدیل نرخ ارز، خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمتها، کاهش سوبسیدها و... با آثار تورمی ویران کننده خود با سرعت سطح زندگی مردم را تنزل داد و با آغاز به خصوصی‌سازی و کاهش بار بوروکراسی بیکاری نیز رو به افزایش نهاد و قوز بالای قوز شد، قبل از اینکه رقم جدید پای خود را در زمین ساختار اقتصادی پیچیده ایران محکم کند، اثراتش بخش وسیعی از مردم را به صحنه مخالفت و اعتراض کشاند. علاوه بر اعتصابات وسیع کارگری، شورشهای بیسابقه‌ای در مشهد، اراک، تبریز، قزوین، اسلامشهر، خرم‌آباد، اکبر آباد و... رخ دادند. رفسنجانی و یاران او امیدوار بودند آهنگ این تغییرات را طوری پیش ببرند که قبل از اعتراضات عمومی که از ناحیه کارگران و زحمتکشان جامعه شعلهور میشد، به نتایج دلخواه برسند. معینا بیش از بیست میلیارد دلار قرضه خارجی در شرایطی که درآمد نفت از بیست و بیست و یک به سیزده میلیارد دلار تنزل یافته بود و اوج‌گیری نارضایتی عمومی، نتیجه عکس داد. علاوه بر تنشهایی که در ساختار اقتصادی و مراکز پر قدرتی نظیر بنیادها و موسسات انحصاری و بازار بوجود آورد و به اختلافات

آنها دامن زد، در عین حال گسترش اعتراضات عمومی، افشا شدن چهره رهبران رژیم در جریان میکونوس و مشابه آن، تضاد درون جناح‌های حاکم را نیز تشدید کرد و بدین ترتیب شرایط بین‌المللی و فضای سیاسی و امنیت سرمایه‌گذاری بشدت زیر علامت سؤال رفت. سرکوب اعتراضات، بگیری و بیندها، بستن نشریاتی نظیر جهان اسلام و غیره کارساز نشدند اشتیاق سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان را که در اوایل، سرمایه‌گذاری در جمهوری اسلامی را بهتر از دوران شاه ارزیابی میکردند، متقاعد نکرد. در چنین شرایطی با پایان یافتن دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، ادامه اصلاحات به اتلافی از نیروهای خود رفسنجانی و خطامامیهای سابق که «دولت خدمتگزار» آنها (دولت موسوی) توسط همین‌ها کنار گذاشته شده بود و در مجلس نیز کرسیهای اندکی را بخود اختصاص میدادند، سپرده شد. خاتمی که بعنوان نماینده این ائتلاف وارد رقابت انتخاباتی برای احراز ریاست قوه مجریه شد، با شعارهایی نظیر «قانون‌گرایی» و «ایجاد جامعه مدنی» که زمینه امنیت سرمایه و شروط صندوق بین‌المللی پول را نیز در خود داشت، وارد مبارزات انتخاباتی شد و علاوه بر پشتیبانی سرمایه‌داران، بخشی از بازار و بوروکراتها، پشتیبانی طیف وسیعی از خرده بورژوازی و طبقه متوسط و نیز توده‌های مردم را بخود جلب و با تفاوت آرای زیادی بر رقیب خود پیروز شد.

حمایت بخشی از روشنفکران و مردم، این جناح را که بسیار پراکنده و منزوی شده بود حول هسته مرکزی شعارهای خاتمی باز دیگر بروی صحنه آورد. طرح «جامعه مدنی»، «قانون‌گرایی» و «قانونمند شدن جامعه» که بیشتر رو به مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری بود تا توده‌های مردم، توسط نشریات جدید پوشش تبلیغاتی داده شدند. این نشریات که در چارچوب خودیها اجازه انتشار می‌یافتند، بواسطه نفوذ و قدرت سردبیران و مسئولین آن در هیات حاکمه و سابقه آنها در دستگاههای امنیتی، وزارتخانه‌ها و مراکز اقتصادی و نظامی به امکان و وسیله بسیار مهم و پر قدرتی در برابر رقبا تبدیل شدند. بدین ترتیب جناح‌های مختلف بورژوازی ایران اینبار امکان یافتند تا در چارچوب احزاب، نهادها، شخصیت‌ها و مجامع به دیدگاههای خود شفافیت داده و رقابت قیمی خود را سازمان دهند. در عین حال با توجه به ترکیب ساختار اقتصادی و سیاسی ایران بعد از انقلاب و وجود انحصاراتی که بخش عمده تولید و توزیع و تجارت را در دست دارند و توسط مافیای مالی و نظامی اداره میشوند و حاضر به حساب پس دادن به هیچکس از جمله دولت نیستند، این رقابت‌ها را گاه تا مرز خشونت و ترور کشیده است.

اکنون که سه چهارم از دوره ریاست جمهوری خاتمی سپری میشود، علیرغم تنش‌های پایان‌ناپذیری که ذاتی جمهوری اسلامی است اما سیاست «آزادسازی فضای سیاسی» و «جامعه مدنی» مورد نظر این جناح در همان حد و حدود «خط قرمزها» و در چارچوب قانون اساسی اسلامی به آن حد پیشرفت داشته است که ضمن برحذر داشتن کارگران و توده‌های مردم از مشارکت سیاسی مستقل، امکان تغییر و تحولات لازم را برای ایجاد توازن نسبی، اما شکننده قوا، بمنظور تسهیل رقابت بین بورژوازی فراهم نماید. از طرف دیگر جمهوری اسلامی را از انزوای مرگباری که در اواخر دوره رفسنجانی در سطح جهان به آن دچار شده بود، بیرون آورد. اتحادیه اروپا، آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌داری که فکر

میکند این آخرین شانس جمهوری اسلامی برای ماندن است و گردش سرمایه و پیشرفت برنامه سیاسی آنها در آسیای میانه و شرق نیز، مستلزم کنار آمدن با جمهوری اسلامی است، به سرعت خود را به ایران نزدیک میکنند.

با وجود تشدید تضادهای رژیم، ترورها، خمپاره‌اندازیها، صدور احکام اعدام و زندانهای طولیل المدت برای زندانیان و بویژه دانشجویان و با وجود تظاهرات و اعتصابات مکرر، اما برای گسترش رابطه با ایران کورس گذاشته‌اند. در شرایطی که ابتدایی‌ترین حقوق و آزادیهای سیاسی پایمال میشود، قطعنامه پشت قطعنامه صادر میکنند که «در جمهوری اسلامی آزادیهای سیاسی و حقوق بشر رعایت میشود». وقتی میبینی که برای نشان دادن پیشرفتهای ایران یکباره تبلیغات وسیعی از سوی رادیو تلویزیون و رسانه‌های جمعی تحت تسلط انحصارات راه میافتد و جلسه پشت جلسه برای «سفیران فرهنگی و سیاسی نظام»، اپوزیسیون استحالطلب، سازشکاران و خیانت‌پیشگان در خارج از کشور ترتیب داده میشود و آنها را پشت میکروفونها میاورند و شخصیت‌سازی میکنند، با همان عجله فردا در خبرها می‌شنویم که هیاتی برای مذاکرات اقتصادی و بستن قراردادهای خفت‌بار، راهی ایران شده است.

اما آنچه که بر همگان روشن است اعتراضات عمومی و جنبش‌های اجتماعی که از همان دوران رفسنجانی آغاز شده است در مدت حکومت «اصلاح‌طلبان» نیز همچنان ادامه یافته و هر روز گسترده‌تر میشود. در چارچوب جامعه مدنی آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان رنگارنگ دیگر و همچنین در شرط و شروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، این جنبشها، مطالبت و خواسته‌های آنها محلی از اعراب ندارند. آنها خارج از اینکه تا چه حد با هم اختلاف دارند و درگیرند، موقعیت و پتانسیل این جنبشها بویژه پتانسیل طبقه کارگر ایران را در تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران و منطقه درک میکنند و در برکنار نگهداشتن آنها، در سرکوب و فریب و خواباندن این اعتراضات تردیدی بخود راه نمیدهند. بهترین و رادیکال‌ترین چهره‌های اصلاح‌طلب در رابطه با اعتراضات مردم و جنبش کارگری، تا کنون نقش محمل را بازی کرده‌اند. وقتی جنبش مستقل دانشجویی را نتوانستند براه سازش بکشانند، در سرکوب و زندانی کردن آنها تحت عنوان «ارازل، اوباش، خشونت‌طلب و ضدانقلاب» با محافظه‌کارترین جناح‌ها همدستان شدند. جنبش اعتراضی کارگری علیه مصوبه ارتجاعی مجلس مبنی بر خارج کردن کارگران کارگاههای کوچک و با پنج نفر کارکن و کمتر، از شمول قانون کار، که بیش از دونیم میلیون کارگر را از ابتدایی‌ترین حقوق صنفی خود محروم نمودند، فقط بوسیله سران همین اصلاح‌طلبها بود که با فریب و نیرنگ خوابانده شد.

اکنون که پیش‌زمینه‌های ادامه لیبرالیسم اقتصادی رفسنجانی توسط خاتمی با شرایط نسبتاً مطلوب‌تر داخلی و بین‌المللی آماده شده و ماندن این جناح در حکومت و انتخاب دوباره خاتمی به ریاست جمهوری با حل مشکلات اقتصادی گره خورده است، جناح اصلاح‌طلب که مدعی بود دولت خدمتگزار آنها در دوره جنگ و تابسانامیهای کشور توانسته بود با تدبیر و دخالت وسیع دولت در اقتصاد و بازار مملکت را اداره کند و در دوره رفسنجانی بخاطر مخالفت با لیبرالیسم اقتصادی به حاشیه رانده شده بود، اکنون چاره‌ای جز اعمال همان لیبرالیسم اقتصادی آنها با یک شوکت‌ترایی سریع و خطرناک ندارد.

اعضای تحریریه:

آذراوغلی یدی ر. اسکندر
فیبیانی ننگ‌منش تمندر
شراهه ایرانی شاهومیان خسرو
جاوید شهروندی

مقالات رسیده پی داده نمی‌شوند.
در صورت چاپ‌نشدن مقالات علت کتباً برای نویسنده ارسال خواهد شد.
مقالاتی که تایپ شده نیستند، حتماً روی

گرامی باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز تجلی همبستگی کارگران جهان!

اسمال روز کارگر در سراسر جهان همچون سالهای گذشته روز اعتراض علیه سرمایه‌داری و روز تجلی همبستگی جهانی کارگران است.

فرا رسیدن اول ماه مه، عید بزرگ کارگران جهان را به کارگران ایران و کارگران سراسر جهان شادباش میگوئیم.

کارگران مبارز ایران!

بدون تردید همه شما در جریان تحولات سال گذشته ایران قرار دارید و تاثیرات آنرا بر زندگیتان با گوشت و پوست احساس میکنید.

واقعیت این است که جامعه‌ای که ما در آن زندگی میکنیم در حال تغییر و تحول است. بدین معنی که با وجود بیست و یک سال سیاست بی‌وقفه سرکوب، شکنجه و اعدام، و در شرایط فقدان ابتدایی‌ترین حقوق و آزادیهای سیاسی و فشار کمرشکن اقتصادی، کارگران و توده‌های زحمتکش مردم بیدار شده‌اند و حق‌شان را میخواهند، گسترش اعتصابات و مبارزات شما کارگران، جوانان و مردم زحمتکش علیه سوداندوزی سرمایه‌داران و مافیای مالی و دولت سرکوبگر اسلامیشان، در بین حکومتگران نیز شکاف انداخته است و آنها متوجه شده‌اند که دیگر با آن شیوه سابق نمیتوانند به حکومت خود ادامه دهند. صاحبان صنایع، تجار بازار و سایر سرمایه‌داران و حامیانشان در دیگر نقاط جهان هم که زیر سایه جمهوری اسلامی و در بند و بست با مقامات دولتی، احتکار، گرانفروشی و تشدید استثمار، خون مردم را به شیشه کرده و به بهای فقر و خانه‌خرابی شما به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند، نیز خطر را احساس کرده‌اند. هرکدام از آنها برای انجام تغییراتی که شما کارگران و توده‌های به جان آمده را از دخالت در امور سیاسی و اقتصادی باز دارد و رژیم را از خطر سرنگونی نجات دهد، راه حلی ارائه میدهند و برای اینکه زورشان بردیگری بچربد، به تشکیل جناح‌ها و احزاب مورد نظر خود دست یازیده‌اند. حتا به اعمال تروریستی نیز متوسل میشوند و هرکدام سعی میکنند با طرح شعارها و ارائه برنامه‌های اقتصادی و سیاسی، بخشی از مردم را فریفته و دنبال خود بکشند و به گوشت دم توپ جنگ قدرت بین خود تبدیل کنند. جناحی قول «توسعه سیاسی و آزادیهای مدنی» را میدهد، اما آزادیهای مورد نظر آنها از چارچوب آزادی افراد جناح‌های متنازع قدرت و آزادی در چارچوب قانون اساسی ارتجاعی و ولایت فقیه، فراتر نمیرود و جناح دیگر شعار دفاع از «مستضعفان و محرومان» را سر میدهد، درحالیکه اقلیتی از سرمایه‌داران و وابستگان به دولت هر روز بر ثروت‌های افسانه‌ای خود میافزایند و به قیمت کشت و کشتار هم شده حاضر نیستند از منافع خود دست بکشند و به مردم حساب پس بدهند. اما وضعیت زندگی کارگران و محرومان جامعه روزبروز وخیم‌تر میشود. سال گذشته در نتیجه تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی، شاهد صدها اعتصاب کارگری و ده‌ها شورش و تظاهرات مردم زحمتکش و جوانان و زنان و دانشجویان در سراسر کشور بودیم. در سرکوب اعتراضات مستقل کارگران و زحمتکشان، جناح‌های متنازع قدرت از همدیگر سبقت گرفتند. اکنون که مردم بیدار شده‌اند و مبارزات شما کارگران هر روز اوج و گسترش تازه‌ای مییابد و شکاف درون حکومت هر روز عمیق‌تر میشود و خطر درگیری بین جناح‌ها و کشتار، سرکوب و خونریزی بیشتر میشود، تنها کارگران هستند که با اتحاد و قدرت خود، قادرند به خودسری‌های رژیم و بربریت حاکم بر کشور پایان دهند. شما کارگران که تمام صنایع و مراکز کلیدی تولیدی را در ید قدرت دارید و از سوی تمام زحمتکشان جامعه و کارگران سراسر جهان حمایت میشوید، حتا قادرید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه به حیات رژیم ددمنش جمهوری اسلامی خاتمه دهید و با برقراری جمهوری شورایی، آزادی و عدالت اجتماعی را برای مردم به ارمغان آورید.

کارگران مبارز!

در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) مستقل از جناح‌های حکومتی، به خیابانها بیایید و با طرح شعارهای صنفی و سیاسی، اتحاد و همبستگی و قدرت عظیم و شکست‌ناپذیر خود را بنمایش بگذارید.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

هیات اجرائی
سازمان فدائیان کمونیست
۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۹

اسلامی طی بیست و یک سال دنبال کرده به بن‌بست رسیده است. آنچه که در یوق و کرتا میدمند، سرایی بیش نیست و جمهوری اسلامی راهی جز نغی ماهیت وجودی خود ندارد.

طبیعی است که جایجایی‌ها و گسست‌ها و ائتلاف‌های جدید در جناح‌پندیهای رژیم و احزاب و دستجات وابسته به نظام حاکم و اپوزیسیون آن محتمل است. اما اینها فقط به تداوم بحران خواهد انجامید. راهی که جمهوری

اما موفقیت جمهوری اسلامی در اعمال این سیاست بستگی باین دارد که بتواند شرایط و زمینه‌های واقعی و مناسب سرمایه‌کناری را فراهم نماید. انتظار سرمایه‌داران داخلی و خارجی این است که دولت «اصلاح طلب» بدون وقفه و بدون عقب‌نشینی، راه را برای گردش آزاد سرمایه باز کند. برای بهبود وضعیت انباشت سرمایه و بازار مناسب با آن، در سیستم فعلی گردش سرمایه در بازار سنتی دخالت نماید. علیرغم اینکه به کنترل در آوردن انحصارات آغاز شده و صنایع ملی شده به معرض فروش گذاشته شده است و تسهیلات بیسابقه‌ای برای سرمایه‌کناری در نظر گرفته شده است، اما هنوز آن اشتیاق لازم برای سرمایه‌کناری و خرید این صنایع در بین سرمایه‌گذاران مستقل مشاهده نمیشود، آنها برای تامین شرایط مناسب تضمین میخواهند. آنها خواهان برچیدن بدون قید و شرط محدودیت بازار و کنترل قیمت‌ها هستند. آنها میخواهند کارگران اضافی از نظر آنها اخراج گردند و جنبه‌هایی از قانون کار که برای آنها هزینه در بر دارد و دست و پاگیر است، برچیده شود. محدودیت‌های وارداتی برقرار گردد، آنها خواهان تامین اعتبارات ارزان، معافیت مالیاتی و تثبیت نرخ ارزی ریال هستند. در حالیکه صنایع جدید نیاز به واردات دارد، وارداتی که نیاز ارزی آنها با سقوط مداوم ریال قابل تامین از منابع داخلی نیست. نظام چند نرخ و سهمیه ارزی دنبال شود. علاوه بر آنکه حتا اگر قیمت نفت در همین سقف موجود برای مدتی تثبیت شود، تضمین موفقیت واگذاری شرکتهای دولتی و وابسته به بنیادها کار ساده‌ای نیست. تشویق سرمایه‌کناری در ایران، به درگیری با مافیای مالی و نظامی که در پشت بنیادها و انحصارات غول‌پیکر شکل گرفته است، خواهد انجامید و برپایی ساختار جدید و ممتاز برای صنایع جدید، هم مستلزم این است که صدها شرکت بزرگ و کوچک تولیدی، صادراتی، وارداتی و توزیعی از زیر حوزه بنیادها بدر آیند. اما از هم اکنون یک چنین چشم‌اندازی، خود، بحران را عمیق‌تر و تضادهای درون رژیم را به حد انتقار رسانده است. جناح مخالف حاضر نیست به سادگی از مراکز کلیدی قدرت دست بردارد و از طرفی بالا گرفتن اعتراضات عمومی این تضادها را مدام تشدید میکند و بمشابه عامل جدید وارد معادلات سیاسی میشود. آهنگ اعتراض عمومی اکنون بویژه آن بخش از جامعه را نیز در بر گرفته است که خود پایگاه سیاسی رژیم را تشکیل میدادند.

ادامه وضعیت کنونی با حدود بیست و پنج میلیارد دلار قرض و به همین میزان وام پیشبینی شده برای سالهای آتی، بحران را تشدید میکند. اگر چنانکه این وضع ادامه یابد، بموازات سایر تضادها و مسائل و مشکلات لاینحل در جمهوری اسلامی، جنبش اعتراضی مردم و در راس آنها طبقه کارگر نیز گسترش خواهد یافت و در آنصورت سیاست‌های پیشین و قول و قرارهای جامعه مدنی، حتا در چارچوب قانون اساسی و جناح‌پندیهای رژیم به کنار نهاده خواهد شد. بستن روزنامه‌ها و همزیانی سران جناح باصطلاح اصلاح طلب درباره جلوگیری از «زیادگیری»های مطبوعات و محدود کردن دایره فعالیت و افشاگری آنها، هشدار و اخطار به مردم معترض و هر گونه مظاهر خشونت از طرف آنها و سرکوب اعتراضات، تحت عنوان «واباش، خشونت‌طلب و ضدانقلاب»، آغاز چنین روندی است. اینها آخرین راهکارهای لازم برای تحقق شروط سرمایه‌داران داخلی و خارجی و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانیست.

جناح بندی های رژیم و رفتار اپوزیسیون

مصاحبه با رفیق آشتیانی از شورای مرکزی اتحاد فدائیان کمونیست

و آشکار از یک جناح حکومتی، سند مشروعیت نظام جمهوری اسلامی را بامضاء رسانده و به مرگ سیاسی خویش - بعنوان یک گرایش رادیکال و انقلابی - رضایت داده‌اند. در ضمن ناگفته نماند که این مرگ سیاسی را بایستی در عین حال بمشابه زایش و تولد گرایشی «نوین» در جنبش تلقی کرد. گرایشی که قاعدتا تعالیم نافهمیده یا کج فهمیده مارکس و انگلس و لنین را بدور خواهد ریخت و مانیفست جدید خود را بر پایه گفتار سوسیالیستی آقای محمد رضا شالوگونی، پندار پراگماتیستی آقای مصطفی مدنی و بالاخر کردار ژورنالیستی خانم کریستیان امانپور شالوده ریزی خواهد کرد.

برخلاف قدمته از جریانات استحالطلب که موضع شرکت در انتخابات را منطبق بر اهداف استراتژیک و منافع طبقاتی شان اتخاذ کرده‌اند، شماری از محافل و سازمانهای چپ نظیر راهکارگر از دخالتگری تاکتیکی در تحولات جاری سخن میگویند و در انتخابات اخیر مجلس نیز شعار «شرکت اعتراضی در انتخابات» را بعنوان یگانه تاکتیک صحیح مطرح ساختند. این جریانات تاکید میکنند که همچنان خواستار سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی اند و گویا هدفشان از حلیت آشکار و نهان از یک جناح حکومتی، صرفا دامن زدن به تضادهای درونی حاکمیت، ایجاد شکاف در بالایی ها و بالاخره گسترش فضلی است که طی سالهای اخیر به رشد مبارزات مردم تجلیده است. در این مورد نظریات چیست و فکر میکنید بکارگیری چنین تاکتیکی تا چه حد به نفع پیشبرد مبارزات انقلابی مردم تمام خواهد شد؟

تفتیش: خواست قلبی چپ و میل باطنی این جریانات هر چه باشد، نه کمکی به امر انقلاب میکند و نه استخاله و نجات رژیم را میسر میگرداند. مهم، رفتار سیاسی و اثر اجتماعی سیاستهایی است که این نیروها در مقاطع حساس اتخاذ میکنند. تا جائیکه بحث راه کارگر و موضع گیری این سازمان در میان است، من تصور نمیکنم که روش سیاسی یکی دو سال اخیر این سازمان را بتوان کمک به پیشبرد امر مبارزه انقلابی نام نهاد. از سوی دیگر، تضادهای درونی حاکمیت نیز - از هر نوعی که باشند - ریشه در جای دیگری دارند و بعید بنظر میرسد که تاکتیکهای راهکارگر شکافی در بین حکومتگران بوجود آورده باشد! راه کارگر در این اواخر بیش از آنکه خدمتی به جنبش انقلابی کرده باشد، ذهن این جنبش و مسیر حرکت برخی از محافل چپ را منحرف ساخته و در نتیجه اگر بتواند با اینگونه تاکتیکها در جایی شکاف ایجاد کند، قطعاً در تشکیلات خود و بویژه در میان نیروهای چپ و انقلابی است.

و پایان مبارزه طبقاتی را بشارت میدهند! این طیف که آرمان و ایده‌هایش را اساساً از روشنفکران متعلق به افشار متوسط جامعه به ارث برده، همچنان در پی این آرزوست که بتوانند سیاست و اقتصاد را برپایه ملاحظات بروکراتیک و تکنوکراتیک خویش سازمان دهد تا در این رهگذر، هم توده‌ی نالایق عوام رستگار شود و هم بویژه این لایق مردان به مقام و جایگاه شایسته‌ای برسند! بیسوده نیست که نیروهای این طیف بیش از سایر جریانات از روند «دمکراتیزه شدن» حاکمیت و جامعه سخن میگویند و بیش از خود بورژوازی برای تحول از بالا دل می‌سوزانند. اینان خود فریبی و فریبکاری را به جایی رسانده‌اند که حتی خویشتر را باعث و بانی تحولات جاری و مغز متفکر جنبش اصلاح طلبی ایران قلمداد میکنند! اینهمه در حالیست که محصولات فکری این طیف در کلیت آن و در طول بیست و یکسال اخیر، هرگز از حد تئوری بافیهای بی ارزش در باب ستایش و تمجید از این یا آن مهره حکومتی فراتر نرفته و آرمان سیاسی اش نیز قطع نظر از جوانب دراماتیک آن، بصورت پرده‌های مختلف یک کمدی مسخره که «بازی در بساط دیگران» نام گرفته، بارها و بارها به نمایش درآمده است. بر همین اساس، من تصور نمیکنم که این طیف فراتر از واقعه نگارهای مبتذل، اثر و نشان دیگری بر رویدادهای جاری بگذارد و در آینده نیز قطعاً هیچگونه نقش در خور ارزشی در تحولات اجتماعی ایران ایفاء نخواهد کرد.

و اما طیف سوم مرکب از آندسته از نیروهای چپی است که زیر فشار تفکر غالب بتدریج توان هر گونه اندیشه‌ی انتقادی و مستقل را از دست داده و سرانجام در برابر موج تحول از بالا به زانو درآوردند و یکی بعد از دیگری به جرگه‌ی استحالطلبان پیوسته‌اند. «اتحاد فدائیان خلق» و «راه کارگر» مهمترین جریانات این طیف محسوب میشوند که با شور و هیجان چشمگیری در کارزار تبلیغات انتخاباتی به نفع جناحی از رژیم شرکت نمودند، علیه سیاست تحریم انتخابات سرسختانه موضع گرفتند، توده‌های بی شکل مردم را به پای صندوقهای رأی فراخواندند و بدین ترتیب ضربه‌ی بزرگی به ارج و اعتبار جنبش چپ ایران وارد ساختند، باعث افتاد من شیوهی نگرش و برخورد این طیف به تحولات جاری ایران اگر چه ممکن است تا حدود زیادی جنبه‌ی معرفتی داشته باشد، با این حال تردید نمیتوان داشت که چهره‌های اصلی این جریانات راه خود را انتخاب کرده و مبارزه طبقاتی را فدای سیاستهای مردم پسند ساخته‌اند. البته اینکه نیروهای مبارز و رفقای کمونیست متشکل در این جریانات و بویژه در راهکارگر، چگونه و در چه ابعادی با این چرخش سیاست مقابله خواهند کرد؛ اینکه نتایج و عواقب این چرخش به راست راه کارگر در درون واحدهای چپ کارگری چه خواهد بود و چه واکنشی را از جانب نیروهای چپ کارگری بدنبال خواهد داشت؛ اینها مسائلی هستند که باید در آینده نزدیک منتظر آن بود. آنچه را که علی الحساب با قاطعیت میتوان اعلام کرد، این واقعیت تلخ است که جریانات مذکور با حمایت پوشیده

این روزها طیف گسترده‌ی از جریانات مختلف اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج کشور، از روند دمکراتیزه شدن جامعه ایران و رویکردهای دمکراتیک بخشی از حاکمیت سخن می‌گویند. این جریانات، موقیتهای جناح خلقی و بویژه پیروزی اخیر جناح موسوم به اصلاح طلب در انتخابات مجلس ششم را، نشانه‌هایی از فرآیند رو به ثبیت جامعه مدنی قلمداد می‌کنند و مدعی اند که تحولات جاری راه برقراری آزادی و عدالت اجتماعی را هموار خواهد کرد. به نظر شما این ارزیابی‌ها تا چه اندازه با واقعیت سیاسی اجتماعی ایران در تطابقند و فکر می‌کنید این جریانات تا چه حد بر رویدادهای فعلی و در تغییر و تحولات آتی جامعه ایران تاثیر گذار خواهند بود؟

تفتیش: همانطور که بدرستی اشاره کردید، این دعاوی امروزه از جانب نیروهای مختلفی طرح میشود که هر چند همگی به تغییر و تحول از بالا امید بسته‌اند و یکصدا در کارزارهای انتخاباتی رژیم شرکت جسته‌اند؛ لیکن نمی‌توان همه‌شان را در یک ظرف قرار داد و باید هم بلحاظ اهداف و مقاصدشان و هم بنا به سطح درک و شناختشان از عمق تحولات جاری، آنان را به سه طیف مختلف تقسیم بندی کرد. در راس این جریانات، اپوزیسیون بورژوازی قرار دارد که اهداف و انگیزه‌های آن برای همه کمونیستها و کارگران آگاه روشن است. اینان هیچگاه تضاد عمیق و آشتی ناپذیری با بنیانهای اصلی نظام جمهوری اسلامی نداشته‌اند و قطع نظر از پاره‌ای مخالفت و رزیه‌های سیاسی با مظاهر تمامیت خواه این حکومت، هرگز جز سهم شدن در غارت کشور و مشارکت در استثمار توده‌های کارگر و زحمتکش ایران، هدف دیگری را تعقیب نکرده و نمی‌کنند. به اعتقاد من، اپوزیسیون بورژوازی تنها نیرویی است که در خیل بی شمار اصلاح طلبان و استحاله جویان، مضمون واقعی تحولات جاری و مسیر آتی آن را بدرستی تشخیص داده و تا حدود زیادی هم بر این تحولات تاثیر میگذارد. این جریان، فضای فعلی حاکم بر جامعه ایران را که علاوه بر ورشکستگی کامل اقتصادی- اجتماعی، به ورطه انحطاط سیاسی و فکری نیز کشانده شده، فضای مناسبی برای طرح و پیشبرد سیاست آشتی ملی تلقی میکند و عمیقاً امیدوار است که با تحقق شعارها و برنامه‌های جناح موسوم به اصلاح طلب، کلیه جناحهای سرمایه‌داری ایران بتوانند با یکدیگر عقد اتحاد و برادری ببندند و این بار از شیخ تا شهریار، متفقاً «آزادی» مردم و «آبادی» ایران را بکمال برسانند!

دومین طیف استحالطلبان، متشکل از نیروهای رنگارنگی است که یک روز جامه‌ی کارگر به تن میکنند و به صفوف کارگران مبارز می‌پیوندند، روز بعد در لباس خادم بورژوازی ظاهر میگردند و در سرکوب کارگران با سرمایه‌داران هم پیمان میشوند، و بالاخره روز سوم هم لخت عور یا با جامه‌ی دریده وارد میدان شده و ختم قائله

این نیروها اکنون از خود ستوال میکنند که اگر راه کارگر حقیقتاً به صحت شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باور دارد، پس چرا روش سیاسی و مسلکی اش تا این اندازه به طرفداران تزلزل «طرد ولایت فقیه» شبیه گردیده؟! اگر این سازمان واقعا بدانگونه که در اتحاد چپ کارگری متعهد شده، همچنان به برپایی انقلاب سوسیالیستی در ایران پایبند است، پس چرا به تحول از بالا چشم دوخته و عملاً مبلغ بدترین نوع پوپولیسم شده؟! یا اگر این جریان جداً به فکر ایجاد «جبهه بزرگ کارگری» است، پس چرا نشانی جبهه مشارکت را به توده مردم میدهد و از جوانان زیر هجده سال آتم در شمال شهر مایه میگیرد؟!

من بعید میدانم که طراحان «شرکت اعتراضی در انتخابات» یا تاکتیسین‌های راه‌کارگر، در دنیای مه‌لود خود به اینگونه مسائل بیاندیشند. اینان خودشان هم نمیدانند دقیقاً به کدام جهت گام بر میدارند و سرانجام این نوع تاکتیکها چه خواهد بود؛ آنچه فعلاً برای این تاکتیسین‌ها اهمیت دارد، اینست که زمین زیر پایشان را سفت کنند؛ آتم با خالی کردن زیر پای رفقاییشان!

این تصور که سیاست یا تاکتیک «شرکت اعتراضی در انتخابات» ربطی به دخالتگری انقلابی داشته باشد، بکلی خطاست و بیشتر باید آتم قطع امید کردن از راه‌ملمهای انقلابی و نوعی استحاله‌طلبی شرمگینانه تلقی کرد که خود ناشی از بی‌اعتقادی نسبت به دخالتگری انقلابی توده‌هاست. بر خلاف ایندسته از جریان‌هاست که سیاستشان را بر پایه توهما و تفکرات مسخ شده عوام استوار کرده‌اند، چپ‌های انقلابی و بویژه کمونیست‌ها پیگیرتر از همیشه راه نجات مردم و جامعه را دنبال خواهند کرد و به آماده‌سازی توده‌های کارگر و زحمتکش و تدارک انقلاب کارگری خواهند پرداخت. آنان همچنین در مبارزه‌ی سیاسی خویش آموختند که چه زمانی عقاید توده‌ی مردم را ارج بگذارند و چه زمانی افکار عمومی را تحقیر نموده و بر ضد آن بشورند.

البته مطابق معمول عده‌ای به ما ایراد خواهند گرفت که گویا ما با هر نوع تحول و اصلاحاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری مخالفیم و از پیش آن را محکوم می‌کنیم؟! این اتهامات دروغی بیش نیست! کسانی که چنین ایراداتی را طرح می‌کنند یا از مواضع کمونیست‌ها چیزی نمیدانند و یا عمداً واقعیات را دگرگون جلوه میدهند. بواقع سراسر زندگی مبارزاتی ما کمونیست‌ها نه فقط معطوف به دگرگونی انقلابی نظم موجود و استقرار سوسیالیسم بوده و هست، که در عین حال بهبود شرایط زیستی و معیشتی تمامی آحاد مردم را نیز بطور روزمره هدف قرار داده است. از اینرو ما نه تنها مخالف رفرم یا اصلاحاتی که به نفع توده‌ی مردم باشد، نیستیم بلکه از آن استقبال هم خواهیم کرد.

سیاست تحریم انتخابات را نیز ما برپایه‌ی خصومت کور با رفرم یا احترام افلاطونی به انقلاب اتخاذ نکردیم. ما سیاست تحریم انتخابات را از آتم طرح کردیم که این انتخابات را نه فقط مغایر با اهداف آتم طبقه کارگر، که بویژه به ضرر منافع آتم توده‌های مردم میدانستیم. ما بر خلاف اصلاح‌طلبان و استحاله‌جویان که تعابیر من‌درآوردی و گمراه‌کننده‌ای از انتخابات ارائه دادند و آن را صرفاً بمعنای شکست بازندگان جا زدند، به توده‌ها هشدار دادیم که انتخابات در نفس خود یک امر اثباتی است و شرکت شما با هر قصد و نیتی که انجام گیرد و آراء شما هر چه باشد، نتیجه‌ی جز تحکیم پایه‌های سست حاکمیت ارتجاع را در پی نخواهد داشت و رژیم دیر یا زود از آن بر ضد منافع و خواسته‌های بر حق شما استفاده خواهد کرد.

ناگفته نماند که ما در پیشبرد این سیاست اگرچه موفقیت حاصل نکردیم، لیکن شکست واقعی سیاسی را ما متحمل نشدیم. بیش از دوازده میلیون نفر از مردم ایران که بکلی از قلم چپ‌های استحاله‌طلب افتادماند و عمدتاً از کارگران و زحمتکشان مهین‌مان هستند، در انتخابات شرکت نکردند و به رژیم جمهوری اسلامی در کلیت آن «نه» گفتند. بطور قطع بخش مهمی از این توده‌های میلیونی، بخصوص با تجربه‌ای که از انتخابات ریاست جمهوری اندوخته بودند، به ماهیت و شکل انتخابات پارلمانی واقف شده و از همینرو به فراخوان رژیم و استحاله‌طلبان پاسخ منفی دادند. آنان بخوبی آگاه بودند که نمایندگان آتم مجلس شورای اسلامی از قبل تعیین شده و آراء مردم، در ایران و همچنین در عرصه‌ی بین‌المللی صرفاً بعنوان سند مشروعیت نظام حاکم تلقی خواهد شد. این بخش از توده‌ها زودتر از «پیشروان» اصلاح‌طلب خود به قواعد بازی انتخاباتی پی برده بودند، و از پیش حدس می‌زدند که حذف مخالفین از صحنه، دستکاری در صندوق، خرید و فروش آراء، حذف فیزیکی رقیب و غیره جزء قانونمندی‌های این نوع بازی‌هاست و لاجرم بهتر است از شرکت در این بازی‌ها بپرهیزند و بازبچه‌ی دست عوام‌فریبان نشوند.

بر همین اساس بجزات میتوان گفت که اگر در جریان انتخابات «سخت» و «تیپایی» رد و بدل شده باشد، قاعدتاً از جانب این دوازده میلیون بوده که هم مشتکی بر دهان تمامی حکومتگران کوبیدند، و هم تیپایی به فراخوان چپ و راست‌های اصلاح‌طلب زدند!

ارزلی خود شما از ماهیت و تفسیر و تحولات جاری در ایران چیست و مسیر تاکتونی این تحولات را با منافع کدامیک از نیروهای اجتماعی سازگار میدانید؟

آتمینا: آنچه در طول سالهای گذشته در ایران بوقوع پیوسته و هم‌اکنون نیز شاهد آن هستیم، قبل از هر چیز بیانگر تحولی از بالاست که تلاش جدی بخش رشد یابنده‌ای از بورژوازی حاکم را برای ایجاد تغییراتی در ساختار حکومتی بنمایش می‌گذارد. این تغییر و تحولات که به باور من به غلط بنام خاتمی ثبت شده و در حقیقت بیشتر رفسنجانی سردار و سازنده‌ی آن است، در اساس پاسخی به نیازهای سرمایه‌ی داخلی و معطوف به جلب سرمایه‌های خارجی است! اصلاحاتی است که یگانه هدف تحکیم پایه‌های نظم اقتصادی موجود را تعقیب میکند و لذا کمترین ملاحظه‌ی آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه در آن یافت نمیشود. برای آنکه تاکید بر این واقعیات بمشابه تکرار احکام خشک و کلی تلقی نشود، بد نیست اندکی روی آن مکث کنیم.

چنانکه می‌دانید، نخستین سالهای بروی کار آمدن جمهوری اسلامی، سرآغاز یک دوران طلایی برای بورژوازی تجاری سنتی ایران است. در این دوره، احکام اسلامی و قواعد اقتصاد سرمایه‌داری تحت شرایط خاصی در هم آمیزند؛ بازار و روحانیت بیش از پیش یگانه میشوند و با عطشی سیری‌ناپذیر، فصل جدیدی از چپاول و غارتگری را میگشایند؛ در پهنه بازار، عالم روحانی از معنویات کناره میگیرد و به امور دنیوی مشغول میشود و بعنوان تاجر هویت زمینی خویش را باز می‌یابد؛ و تاجار بازاری زیر سایه‌ی اسلام، به خلافت میرسد و از دنیای مردم تا آخرت خویش را به معامله می‌گذارد. این دوره برغم تلاطمات اجتماعی بسیار، یگانه دورانی است که در آن می‌توان یک انطباق نسبی میان حاکمیت اسلام و سلطه‌ی سرمایه مشاهده کرد.

و کم و بیش آتم در روابط مبتنی بر منافع بورژوازی تجاری سنتی ایران نشان داد. لیکن پس از یکدوره‌ی کوتاه، شکاف و تضاد عمیقی میان شکل و ساختار حکومتی از یکسو و اقتصادیات جامعه از سوی دیگر ظاهر میگردد. این تضاد، محصول طبیعی و اجتناب‌ناپذیر پروسه‌ی انباشت سرمایه و حاکی از ضرورت گشایش عرصه‌های نوینی برای بازتولید و گردش سرمایه است. در این مقطع، بورژوازی حاکم که روز بروز بارورتر شده و ثروتهایی نجومی به چنگ آورده، بیش از پیش به سرمایه‌گذاری در سایر بخشهای اقتصادی علاقه نشان میدهد و مدام از مزایای توسعه‌ی اقتصادی در رشته‌های بانکی و صنعتی سخن میگوید. بورژوازی حاکم پیش از آنکه شعار تحولات را بدهد، می‌بایست خود متحول میشد، و شد!

از این پس دیگر نمیتوان سراغ این بورژوازی را از آن بازاری کوتبین گرفت که تنها با کشورهای امیرنشین همسایه داد و ستد دارد و فرضاً بسته میدهد و پارچه‌ی سیاه می‌ستاند و دائماً نیز اصرار می‌ورزد که هم به سودش برسد و هم در اجرای اوامر پیامبرش در حفظ حجاب بانوان، به اسلام خدمت کند! وی اکنون مدتی است که میوه‌های بهشتی را در منابع نفت، در معادن و در ساختمان و در پروژه‌های مترو جستجو میکند، از موهبات جزایر آزاد تجاری و از نعمات تجارت مدرن بهره‌مند شده و از جمله آموخته است که بانوان اسلام به کراست و مایو و ماتیک ساخت پاریس بیش از چارقد سیاه علاقه نشان میدهند و عرضه، کفاف تقاضا را نمی‌کند. از همینرو آن تاجر روحانی و خرفت هم، امروز فرد مشخص و متمدنی از آب درآمد است؛ از دیالوگ تمدن‌ها سخن می‌گوید؛ بر لزوم بسط و توسعه‌ی بازار آزاد پای می‌فشارد؛ از برقراری روابط دوستانه با غرب و آمریکا جانب‌داری میکند و سرانجام حاضر است در جهت استمرار سودآوری سرمایه فعالانتر بکوشد و در این راه، اصول الدین خود را نیز هوشمندانه فدای جامعه مدنی کند! امروز بورژوازی حاکم بر ایران آن قشر سنتی و عقب مانده نیست که دائره‌ی علائق و تفکراتش به بازار به مفهوم ایرانی آن محدود میشد. وی اینک بهمان اندازه‌ی اپوزیسیون بورژوازی متمدن شده چرا که وی نیز از کامپیوتر استفاده میکند، به مراکز اینترنت وصل گردیده و افت خیزش را با نوسانات بازار لندن و نیویورک تنظیم می‌کند!

بنابراین می‌بینیم که سرمایه بطور اعم و سرمایه‌ی تجاری بطور اخص در ایران و در طول بیست و یکسالگی که از حاکمیت جمهوری اسلامی می‌گذرد، به امر عبادت مشغول نبوده بلکه همواره هم و غم خویش را مصروف امر انباشت بلاوقفه و رفع موانعی که در این راه پدید آمده، ساخته است. و اما همانطور که اشاره کردم، تداوم این روند اکنون بیش از هر زمانی دیگری در گرو ایجاد تغییراتی در ساختار حکومتی و زدودن برخی مظاهر اسلامی از حاکمیت سیاسی است. تنها از این طریق است که بورژوازی حاکم بر ایران میتواند سلطه‌ی سرمایه را تضمین نموده و چند صباحی دیگر، حاکمیت ظالمانه‌ی خویش را تداوم بخشد.

کدام بخش از حاکمیت و تا چه اندازه خواستار تغییر ساختار قدرت سیاسی است؟ چه جریاناتی در برابر این تغییرات ایستادگی می‌کنند؟ بطور کلی تضادهای درونی رژیم و درگیری جناحهای مختلف حکومت را که امروزه ابعاد کم سابقه‌ای بخود گرفته‌اند، چگونه توضیح

میدید؟

آتشینی تشدید نزاع و درگیری میان لایه‌های مختلف حاکمیت، بیش از پیش این ایده‌ی اشتباه‌آمیز را قوت بخشیده که در رأس هرم قدرت نیز بر سر ماهیت تحولات و سمت و سوی آن اختلافات اساسی وجود دارد. تمامی تبلیغات استحاله‌طلبان نیز بر این فرضیه استوار است که گویا در ایران یک جناح دمکرات و اصلاح‌طلب به سرکردگی خاتمی و یک جناح انحصارگر و مخالف اصلاحات به رهبری خامنه‌ای بجان هم افتاده‌اند و سرنوشت تحولات جاری را پیروزی این بر آن رقم خواهد زد!

برخلاف این ایده‌ی رایج، من معتقدم که سردمداران رژیم نه فقط با نفس تحولات جاری مخالفتی ندارند، بلکه از مدت‌ها قبل بر سر این موضوع و ضرورت اجتناب ناپذیر آن به توافق کامل رسیده‌اند. آنچه در میان سران جمهوری اسلامی موضوع اختلاف و در میان لایه‌های زیرین عامل درگیری و تنش است، بنظر من حتی حدود و ثغور این تغییرات که علی‌القاعده می‌تواند به حذف کامل اصل ولایت فقیه بیانجامد، نبوده بلکه صرفاً شتاب و آهنگ تحولات جاری است.

البته در اینجا قطعاً صدای اعتراض طرفداران تز «طرد ولایت فقیه» بلند خواهد شد و با تعجب خواهند پرسید که چطور ممکن است جمهوری اسلامی داوطلبانه اصل ولایت فقیه را کنار بگذارد و اساساً چگونه رژیم حاکم می‌تواند بدون ولایت فقیه به حیات خود ادامه دهد! در پاسخ باید بگویم که خامنه‌ای برغم کسب «مقام معظم رهبری» هیچگاه حقیقتاً دارای آن اتوریته و اختیاراتی نبوده که در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای ولی فقیه در نظر گرفته شده و اکنون سالهاست که دیگر ولایت فقیه رکن اساسی حاکمیت سیاسی را تشکیل نمیدهد. من پیش‌تر اشاره کردم که رفسنجانی در مقایسه با خاتمی، طراح و پیشبرنده‌ی اصلی تحولات جاری است. اکنون بایستی اضافه کنم که در مقایسه با خامنه‌ای نیز این رفسنجانی است که دامنه و آهنگ تحول از بالا را معین و محدود میکند. در ضمن آنچه رفسنجانی را از سایر حکومتگران متمایز می‌سازد، نه نقش چندان ممتاز او در دستگاه روحانیت است و نه حتی نفوذ بالاتر دیدش در بالاترین رده سپاه و بسیج! آنچه به رفسنجانی قدرت بلامنازعی می‌بخشد و وی را بر فراز سایر رهبران حکومت قرار میدهد، قبل از هر چیز موقعیت و جایگاه او بعنوان یکی از بزرگترین صاحبین سرمایه در ایران است و از همین جهت، اوست که می‌تواند در خلاء ساختارهای واقعا حزبی در جامعه، مستقیماً اهداف و گرایش‌های عمومی بورژوازی حاکم را نمایندگی کند.

بیموده نیست که وی تا زمانیکه سمت ریاست جمهوری را برعهده داشت، بیشترین قدرت در دست رئیس‌جمهور متمرکز بود؛ هنگامیکه به ریاست مجلس رسید، مجلس به کانون اصلی قدرت بدل شد؛ و اکنون نیز مهمترین ارگان قدرت که حرف اول و آخر جمهوری اسلامی را می‌زند، «شورای تشخیص مصلحت نظام» است که ریاست آن باز بعهده رفسنجانی است. از اینرو من برخلاف درک و برداشتهای سطحی رایج، بر این عقیده‌ام که خامنه‌ای را نمیتوان بمشابه مانع و ترمز واقعی در برابر تحولات جاری محسوب کرد، همچنانکه خاتمی را نیز نمیتوان نیروی محرکه این تغییر و تحولات بشمار آورد. بواقع ایندو در «کابینه‌ی گرداندگان اصلی تحولات یعنی در کابینه‌ی هاشمی‌ها و عسگرآولادی‌ها، بیشتر به وزیر

کشور و وزیر ارشاد میمانند و البته در این چارچوب هم چه بعنوان «مقام معظم رهبری» و چه بمشابه «رئیس‌جمهور منتخب» عرض اندام‌شان برای پیشبرد تحولات لازم و ضروری است. وجود خامنه‌ای از آنرو ضروری است و بویژه تا جایی ضروریست که بتواند لایه‌های میانی و بدنه‌ی سپاه و بسیج را که یک خطر جدی برای تحولات جاری بشمار می‌آیند، کنترل و مهار کند. خاتمی نیز وجودش نه فقط بهنگام انتخابات و برای جلب آراء مردم، که همچنین در فاصله‌ی دو انتخابات و بمنظور مقابله با زیاده‌خواهی اصلاح‌طلبان در درون و در حاشیه‌ی حکومت امری ضروری و حیاتی است. همانطور که قبلاً گفتم، بورژوازی ایران برای حفظ حاکمیت خود راهی جز ادامه تحولات و ایجاد تغییراتی در ساختار حاکمیت ندارد، و این خود ممکن نیست مگر با سیاستهای گام بگام و در مثلث رفسنجانی - خاتمی - خامنه‌ای! بهمین خاطر است که بورژوازی حاکم همه کس حتی دشمنان دیروز خود را متدئانه به تعزین دمکراسی و پولورالیسم در محدوده‌ی این ائتلاف سه‌گانه فرا می‌خواند و همه‌ی کسانی را که به این ائتلاف لطمه زنند، و از جمله یاران امروز خود را، وحشیانه کیفر میدهد.

آیا تحولات جاری ایران را میتوان در عین حال نوعی عقب‌نشینی حاکمیت در برابر مبارزات توده‌ها دانست؟ آیا اساساً توده‌های مردم نیز در سالهای اخیر به دستاوردهای ناآل شده‌اند؟ در پایان، ارزیابی‌تان از تغییر و تحول در پائین و در بطن جامعه چیست و طبقه کارگر چه نقش و رسالتی در تحولات اجتماعی خواهد داشت؟

آتشینی این واقعیت که توده‌های مردم ایران همواره نضرت و انزجار خود را از جمهوری اسلامی نشان داده و در طول بیست‌ویکسال اخیر هرگز تسلیم سیاستهای ارتجاعی آن نشده‌اند، غیر قابل انکار است. باینحال من بر این باورم که تحولات جاری ایران را نمیتوان فی‌نفسه بمنزله‌ی عقب‌نشینی حاکمیت در برابر مبارزات مردم تلقی کرد، زیرا همانطور که قبلاً گفتم، تلاشهای تاکنونی رژیم نه فقط مغایرتی با منافع بورژوازی ندارد بلکه برعکس از نیازها و ملزومات رشد آن سرچشمه میگردد. بر همین اساس اگر تحولات جاری حامل دستاوردهایی بوده باشد، این دستاوردها یقیناً متعلق به بورژوازی حاکم است که بدون پاسخگویی به کوچکترین خواست و مطالبه‌ی مردم، از جامعه‌ای که در آن از قانون و داد خبری نیست، رئیس‌جمهور «دادگر» و مجلس «قانون‌گذار» استخراج کرده است!

البته برخی‌ها می‌کشوند ناتوانی خود در فهم ماهیت تحولات را با بزرگ‌نمایی محصولات فرعی آن جبران کنند و «دستاوردهای» دوم خرداد و بیست‌ونهم بهمن را به رخ ما و توده‌ها بکشند! آنان بطور قطع صحت این پیش‌بینی ما را که توده‌های مردم با اینگونه تحولات به هیچیک از حقوق و خواسته‌هایشان نرسیده و نخواهند رسید، انکار خواهند کرد و برای مردود شمردن آن، همچون گذشته به مدارک و شواهد «ناظران سیاسی بیطرف» استناد خواهند جست! ناظرینی که بی‌طرفی سیاسی‌شان از حد «وجدان» طبقاتی و «شعور» اجتماعی‌شان تجاوز نمیکند و لذا بی‌اعتنا به اوضاع

مصیبت بار جامعه و بی‌خبر از طوفان بنیان‌کنی که در راه است، همچنان از زلف پریشان‌دختران و از ورزش نسیم اصلاحات در ایران گزارش میدهند!

در هر حال ما برخلاف کسانیکه به اصلاح جمهوری اسلامی امیدوارند و توده‌های مردم را به استحاله‌ی رژیم دلبند می‌کنند، باید بیش از پیش راه دگرگونی انقلابی جامعه را تعقیب و تبلیغ کنیم. و اما در این زمینه بایستی تأکید کنم که وظیفه‌ی ما بهیچوجه تکرار ملال‌آور شعارهای انقلابی نیست؛ با تکرار شعارهای انقلابی نمیتوان ایده‌های انقلابی را بر عقاید و رفتار رفرمیستی چیره کرد! با تکیه بر شعارهای انقلابی نمیتوان به بسیج و سازماندهی نیروهای جنبش کارگری پرداخت! با شعاردهی نمیتوان انقلاب کرد! برای سازماندهی انقلاب به حزب نیاز است و برای حزبیت، بایستی از حیات فرقه‌ای بکلی دست کشید و برای وحدت و یکپارچگی کونیست‌ها راه حل عملی ارائه داد!

اکنون بویژه در شرایطی که جریان‌ات ریز و درشت بورژوازی در برابر رژیم به زانو درآمده و جمهوری اسلامی را بمشابه بدیل خود پذیرفته‌اند، بی‌تردید هر مبارزه‌ی انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش علیه این نظام را بایستی اعلان جنگی آشکار علیه کل نظام سرمایه‌داری تلقی کرد. کسب پیروزی در این مبارزات نه فقط مشروط به سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه در گرو کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است!

بزودی تب و تاب انتخابات و اصلاحات فرو خواهد نشست و دیری نخواهد پائید که توده‌های مردم و در رأس آنان طبقه کارگر تحقق خواستها و مطالبات خود را از راههای دیگر و با روشهای دیگری دنبال کنند. پرسش اساسی اینست: آیا ما آمادگی انجام وظایف‌مان را داریم؟

کارگران پیشرو!

با اتخاذ شعارهای تاکتیکی، ماهیت ناپیگیر روشهای تاکتیکی و شعارهای برنامه‌ای احزاب و دستجات اپوزیسیون بورژوازی را افشا کنید!

راسیسم ابزار سرکوب در دست بورژوازی

انسانی که اختیار وقت آزاد خود را ندارد و همه زندگی‌اش به غیر ساعاتی که صرف حاجات ضروری مانند غذا و خواب و غیره می‌شود، و بقیه‌اش صرف مراجعه برای سودسازی برای سرمایه است زندگی‌اش بدتر از یک حیوان بارکش است. او فقط ماشینی برای تولید ثروت برای دیگران است. از لحاظ بدنی خورده شده و از لحاظ روانی ابله. و گرچه همه تاریخ مدرن نشان می‌دهد که سرمایه، اگر متوقف نشود، بی‌پروا و بی‌رحم همه سعی‌اش را بکار می‌گیرد تا با تحت فشار قرار دادن همه طبقه کارگر آنان را به پائین‌ترین سطح حقارت برساند. (۱)

استفاده ابزاری بورژوازی از جنگ‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای، مذهبی، ملی و راسیسم چه در شکل دولتی و غیردولتی نشان از «پایین‌ترین سطح حقارت» نه تنها برای کارگران بلکه کل بشریت در تاریخ معاصر است. دیر زمانی نیست که بورژوازی با تشکیل «دولت ملی» و با استفاده از ابزار ناسیونالیسم به جنگ قبیله و عشیره و ملوک‌الطوایفی و مذهب رفت. آلمان بورژوازی برای انباشت سرمایه در حوزه‌های جغرافیایی مشخص و رفت و آمد راحت کالا، سرمایه و کار از این ابزار استفاده نمود.

اما اکنون بورژوازی از هر ابزاری که کهنه و چپ‌نو، ارتجاعی و مدرن، برای تسلط طبقاتی خویش بهره می‌گیرد تا «او فقط ماشینی برای تولید ثروت دیگران باشد». زمانی که برای اتحاد اروپا هر «دیوار چینی» فرو می‌ریزد، در همان حال آتش بیار معرکه ناسیونالیسم در یوگسلاوی، جنگ مذهبی در جمهوریهای سابق شوروی و هرج و مرج قبیله‌ای در رواندا می‌شود. در یک جا گرکن دولتهای ملی و تبلیغ جهانشمولی فرهنگی و در جای دیگر ایجاد طاق نصرت برای دولتهای ملی و مذهبی و پذیرش نسبیست فرهنگی. این اولین بار نیست که بورژوازی برای ایجاد نظم مورد نظر خویش استفاده ابزاری از هر چیز «دم‌دست» را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

«بورژوازی فرانسه از مدت‌ها پیش به دو راهی که ناپلئون مطرح کرده بود مبنی پنجاه سال دیگر اروپا یا جمهوری می‌شود یا قزاقی، جواب داد. و جوابش هم بصورت «جمهوری قزاقی» بود. (۲)

تشکیل دولتهایی از نوع بناپارتی، نوع دیکتاتوری نظامی (پینوشه)، نوع مذهبی (ایران، افغانستان) و راسیستی (اتریش) نشان از فاشیسم عربان بورژوازی دارد و آنجا که منافعش اقتضا کند به عنوان یک آلترناتیو مناسب در زمانهای بحرانی در هر نقطه‌ای از جهان بکار گرفته می‌شوند. اما چه زمان مشخصی مورد حمایت کل بورژوازی قرار می‌گیرد بستگی به توازن قوا بین بورژوازی و دیگر طبقات حاضر در صحنه مبارزه اجتماعی دارد. «بنابر این پیدا بود که بورژوازی انتخاب دیگری جز بناپارت ندارد. استبداد یا هرج و مرج و بورژوازی استبداد را برگزید. ۳ اکنون خطر معدم‌طای که کارگران و اقشار پایینین جوامع اروپایی را تهدید می‌کند، ایجاد دولت نئونازیستی است. این خواسته حداقل از ناحیه بخشی از بورژوازی تبلیغ می‌گردد. و هنگامی این خواسته به یک خطر عمده تبدیل می‌شود که کل بورژوازی در صورت عدم وجود یک مقاومت توده‌ای و کارگری گسترده آن را به عنوان یک آلترناتیو مناسب در لحظه کنونی بپذیرد.

«بورژوازی فرانسه تن به سلطه پرولتاریای زحمتکش نداد، و با دست خودش «لمپن‌های قشر پایین پرولتاریا را که رئیس جمعیت ۱۰ دسامبر (۴) در رأس‌شان بود به قدرت رساند. بورژوازی کاری کرد که تمامی فرانسه از وحشت اعمال وحشیانه ناشی از هرج

و مرج سرخ‌ها در آینده نفس‌اش بند آید، و بناپارت هم از فرصت استفاده کرد تا این آینده را با تنزیل کمرشکنی از این بورژوازی قبول کند و به همین دلیل دستور داد بورژواهای مشخص بولوار مونارتر و بولوار ایتالیایی‌ها (۵) را با شکلیک گلوله‌مشتی سرباز تحت فرمان تا خرخره عرق خورده از پنجره‌هایشان به زیر لناختند. بورژوازی شمشیر را به مقام اولوهِیت رسانده بود، و حالا شمشیر است که بروی حکومت می‌کند. (۶)

نوع دولت بناپارت به عنوان نمونه دولت استثنائی نتیجه یک بحران سیاسی است و برای ایجاد تعادل وارد عمل می‌شود. چنین بحرانی به اشکال بناپارتی دولت می‌انجامد که یکی از مشخصات اساسی آن استقلال نسبی دولت از طبقات مسلط است. دولت‌های فاشیستی نمونه‌ای از نوع دولت بناپارتی نیستند اما در یک نقطه به اشتراک می‌رسند و آنهم حفظ وضعیت موجود می‌باشد. رشد نئونازسیم در اروپا طی دهسال گذشته در پی خود دولتهای فاشیستی را به روی صحنه مبارزه طبقاتی خواهد آورد. اینکه چرا نئونازسیم در شرایط کنونی پا به عرصه وجود نهاده و چگونگی پاسخ‌گویی به این سوال می‌تواند پایه تئوریک چگونگی مبارزه با نئونازسیم برای جلوگیری از به قدرت رسیدن و یا برای بزیر کشیدن آنها از قدرت بکار رود. چرا نئونازسیم در این دوره فعال شد؟ پایگاه اجتماعی آن چیست؟ و در خدمت کدام پایگاه اجتماعی است؟ آیا منافع همان پایگاه اجتماعی که آن رابه قدرت می‌رساند تأمین خواهد کرد؟

اینکه چرا نئونازسیم در این دوره فعال شد بستگی به فاکتورهای زیادی دارد که عمدتین آن را می‌توان ریگانسیم و تاجرسیم در دهه هشتاد قرن گذشته و ادامه همان سیاستها در دهه نود، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تبلیغات به شدت تهاجمی و ارتجاعی نئولیبرالیسم، غلبه تفکر انسان ارتجاعی، سودآوری شتاب‌آلود شرکتها و فقر و بیکار سازی گسترده نام برد. آیا وجود خود بخودی پارامتری نامبرده شده شرط لازم و کافی برای دوباره فعال شدن نئونازیستها است؟ جواب منفی است. وجود این فاکتورها شرط لازم است اما شرط کافی نیست. شرط کافی برای فعالیت دوباره نئونازیستها، پذیرش بخش بزرگی از بورژوازی برای استفاده ابزاری نمودن از نئونازیستها در سرکوب و به بیراهه راندن ناراضیاتی کارگران و اقشار پایینین جامعه در بیست سال گذشته است که با کاهش و خلاصه نمودن دولت رفاه به منجلا ب فقر رانده شده‌اند.

با به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیسم هژمونی سیاسی سرمایه بزرگ تضمین شد، عدم تطابق بین هژمونی سیاسی و سلطه اقتصادی برطرف شد، و رشد سلطه اقتصادی آن شتاب گرفت. در این پروسه، که طی گامهایی پیش می‌رفت و نه با چندین حرکت انحرافی، سرمایه بزرگ حزب فاشیست، دولت فاشیست و ایدئولوژی فاشیست را به کار گرفت تا با موفقیت یک سیاست عام را تحصیل نماید، سیاستی که بلوک قدرت را تحت حمایت خود متحد می‌ساخت، و بر تضادهای اقتصادی فراوان درون خود از طریق سیاسی فائق آمد (۷)

وجود پوپولیسم در سیاست نئونازیستها به عنوان یک آهر را در جذب اقشار تهیدست و پائینی جامعه بکار می‌رود. تهدید اساسی برای جامعه بشری وجود چند راسیست سرتراشیده نیست، بلکه تهدید اصلی انجاست که آنان بتوانند به عنوان یک جنبش اجتماعی معترض در میان این اقشار اجتماعی جا باز کنند. «برای ناسیونال سوسیالیسم جذب کارگران بیکار و جوان به گروه

سربازان توفان چندان زحمتی نداشت. این کارگران به شکی کسل کننده انقلابی بودند ولی گرایشات قدرنگرایانه هنوز در آنها وجود داشت به همین دلیل تبلیغات ناسیونال سوسیالیستها متناقض بود: محتوای آن به نفع طبقات بالایی شکل می‌گرفت، اما در شکل بروی احساسات خرافی توده‌ها سرمایه‌گذاری می‌کرد. گفتگو با هواداران حزب ناسیونال سوسیالیست و به ویژه سربازان توفان به روشنی نشان می‌دهد که عبارت‌پردازی انقلابی ناسیونالیسم عامل قطعی جذب توده‌ها بود. شنیده می‌شد که ناسیونال سوسیالیستها انکار می‌کنند که هیتلر نماینده سرمایه است گفته می‌شد که سربازان توفان به هیتلر اخطار کرده‌اند که نباید به انقلاب خیانت کند، و یا شنیده می‌شد که سربازان توفان عقیده دارند که هیتلر، لنین آلمان است! (۸)

مشکل اساسی اینجاست که توده‌ها در تجزیه و تحلیل شعارهای متضاد و متناقض در می‌مانند و از برای تغییر در وضعیت اجتماعی خویش به دنبال شعارهایی که تنها یک کلاهبرداری و فریب سیاسی است روان می‌گردند «هیتلر در حالیکه به کارگران قول می‌داد که صاحبان ابزار تولید خلع ید خواهد کرد، هم‌زمان به سرمایه‌داران نیز قول می‌داد که حقوقشان محفوظ خواهد بود، چرا توده‌ها این تناقض را ندیدند؟» (۹)

امروزه در هر گوشه و کنار اروپا و آمریکا، از سکوهای مسابقات فوتبال گرفته تا موزیک‌های معروف به «قدرت سفید» درصددند تا راسیسم را به امری عادی و جاافتاده در نزد توده مردم تبدیل سازند. راسیسم دولتی بیداد می‌کند و آمارهای دولتی همگی بر علیه آن «دیگرانی که اینجایی نیستند» نشانه رفتند. بخش بزرگی از سوسیال دمکراسی خود هیستری انسان ارتجاعی گرفته است. موفقیت حزب راسیستی در اتریش قدرتیابی دیگر احزاب راسیستی را به کمک بخش بزرگی از احزاب بورژوازی به همراه خواهد داشت. و آنگاه سران این احزاب به صف برای «عکس یادگاری» به پاپوسی فاشیست‌ها و نئونازیست‌ها خواهند رفت. با همه قدرت باید دولت راسیستی اتریش را ساقط کرد. فردا دیر است. با هر وسیله ممکن باید به مبارزه علیه جنبش انسان ارتجاعی رفت. فردا دیر است.

جاوید شهروندی

زیر نویس ها

- ۱- مزد بها سود، منبع خارجی، ص ۶۶ کارل مارکس
- ۲- هجدهم برومر لوئی بناپارت ص ۱۶۰ کارل مارکس
- ۳- همان، ص ۱۷۸، کارل مارکس
- ۴- جمعیت ۱۰ دسامبر را کارل، رئیس شهرانی پاریس تأسیس کرده‌بود و ژنرال بیات دوست بناپارت در رأس آن قرار داشت. جمعیت ۱۰ دسامبر ارتش شخصی لوئی بناپارت بود.
- ۵- دو محله اعیان نشین پاریس
- ۶- هجدهم برومر لوئی بناپارت، ص ۱۶۹ کارل مارکس
- ۷- فاشیسم و دیکتاتوری، جلد اول، ص ۱۱۶، نیکوس پولاوتزاس
- ۸- روانشناسی توده‌ای فاشیسم، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ ویلهلم رایش
- ۹- همان، ص ۵۲.

استثمارکنندگان در مناطق آزاد

اقتصادی



تغییر شیفت کاری در منطقه آزاد اقتصادی لاس مرسدز نیکاراگوئه. پنج هزار کارگر برای استراحت خارج می شوند و پنج هزار نفر برای یک شیفت تازه در توحش فقر کار اجباری وارد می شوند.

**کمک های مالی خود را
به حسابهای زیر واریز و
قبض آن را به همراه کد
دلخواه خود، برای ما بفرستید.
در داخل سوئد:**

**EFK
Sparbanken
Clearingsnr: 8201-6
Kontonr: 4438657-1**

خارج از سوئد:

**EFK
SWEDBANK
S-404 80 Göteborg
Sweden
Clearingsnr: 8201-6
Kontonr: 448657-1**

دولت با کمک به گروههای فشار به سرکوب شدید اتحادیههای کارگری مشغول است. دولت نیکاراگوئه با دریافت مبلغ ناچیزی به عنوان اجاره، زمین، ساختمانهای دولتی، آب و برق به شرکتهای واگذار می کند. روابط کاری چنان بیرحم و وحشی است که کسی به ندرت توان آن را دارد که به مدت دو سال در این مناطق آزاد کار کند.

جراحات فیزیکی و روحی کارگران جوان زن و مرد را مجبور به ترک کار می کند و با وجود ارتش عظیم و بی پایان بیکاران، به کارفرمایان این فرصت داده شده که از بین آنان قربانیان تازه ای را دست چین نمایند. شرکتهای مناطق آزاد با ادعای اینکه موجب کاهش بیکاری می شوند سعی بر این دارند که اعتباری برای دولت دست و پا کنند.

درآمد دولت از مناطق آزاد بسیار ناچیز است، اما هدایا و وامهایی که این شرکتهای در اختیار رهبران حکومت قرار می دهند، بسیار قابل ملاحظه است. یک دولت دزد و طمعکار توسط شرکتهای استثمارگر و بی رحم بکار برده می شود تا بدینوسیله به استثمار شهروندان پائینی پرداخته شود. Las Mercedes تنها یک منطقه از مناطق آزاد اقتصادی نیکاراگوئه است.

ترجمه از منابع خارجی:
جاوید شهروندی

در کنار فرودگاه شهر ماناگوا نیکاراگوئه منطقه آزاد اقتصادی لاس مرسدز (Las Mercedes) قرار دارد. در این منطقه آزاد اقتصادی پانزده هزار تن از کارگران نیکاراگوئه مشغول به کارند. اکثریت این کارگران را زنان تشکیل می دهند. کارخانجات پارچه بافی که محصولات آن برای شرکت های بزرگ با مارک معتبر تولید می شوند، بیشترین صنایع موجود در این منطقه می باشند.

دور منطقه آزاد حصار شده است و کل محوطه توسط نگهبانان مسلح محافظت می شود! این منطقه آزاد فقط دارای یک ورودی می باشد که تمام کسانی که به آن وارد و یا از آن خارج می گردند توسط نگهبانان بازرسی می شوند. برای جلوگیری از دزدی از محل کار، کنترل روزانه کارگران جزء روال عادی شده است. به نگهبانان همچنین حق داده شده است که به عنوان «مزایای استخدامی» در موقع کنترل کارگران زن به آزار و اذیت جنسی و تحقیر آنان اقدام کنند.

محیطهای کاری مصیبت انگیز و نکبت بار است. گرما بیداد می کند. حرارت محیط غیرقابل تحمل و آزار دهنده است و شتاب کار تشنج آور و عصبی.

پانزده هزار کارگر در سه شیفت متغیر، شش روز در هفته، ۸ تا ۱۰ ساعت در روز با حقوق ماهانه نزدیک به ۷۰۰ کرون مشغول به کار می باشند. حوادث کاری جزء «مقررات» شده است.

در تابستان ۱۹۹۹ یک انفجار گاز موجب زخمی شدن صد نفر از کارگران زن شد. دولت به سرعت دست به کار شد تا این حادثه کاری را به سکوت برگزارد کند. اما فشار از پائین آن را تبدیل به یک خبر داغ صفحه اول روزنامهها نمود. این مسئله موجب جریحه دار شدن دولت گشت و با حمله خشونت بار به روزنامهها، اتحادیههای کارگری و اپوزیسیون و با استفاده از ابزار کهنه ارتجاعی «خیانت به وطن» به مقابله با آنها برخاست.

نتیجه این حمله خشونت بار شکایت کمیته حقوق بشر نیکاراگوئه از دولت به کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد گشت. همچنین گروههای طرفدار حقوق بشر در امریکا برای کمک به جنبش اتحادیههای کارگری نیکاراگوئه در حال برنامه ریزی برای تحت فشار قرار دادن دولت نیکاراگوئه به منظور پذیرش یک هیئت از محققین امریکایی در زمینه حقوق بشر و برای حضور در محل کار می باشند. وظیفه این محققین بررسی شرایط کار در مناطق آزاد خواهد بود. بیشترین شرکتهای موجود در این منطقه متعلق به شرکتهای امریکای شمالی، تایوان و کره جنوبی هستند. این شرکتهای به دولت نیکاراگوئه هیچگونه مالیاتی نمی پردازند. قانون محیط کار بشدت ضعیف می باشد. به قانون کار معمول اهمیتی داده نمی شود و اصلاً به حساب آورده نمی شود.

«چپ»، اختلافات حاکمیت و جنبش کارگران در ایران

شماره ایرانی

غافلگیر کرده است؟

واقعیت این است که همه جناحهای بورژوازی ایران اعم از دوم خردادی و محافظه کار و پانزده خردادی به یمن این قانون کیسه‌های گشادشان را از حاصل دسترنج طبقه کارگر ایران پر خواهند کرد. واقعیت مسلم دیگر این است که تصویب این قانون نتیجه اعتماد مردم و بخشی از طبقه کارگر به جناحی از رژیم و گردن گذاشتن به خواسته‌های نمایندگان این جناح در مورد «حفظ آرامش» است. و روشن است که این اعتماد نتیجه توهمی است که بخشی از نیروهای رفرمیست نسبت به رسالت نیروهای دوم خردادی دامن زده‌اند آنانکه مدعی می‌شوند تصویب این قانون صرفاً خدعه جناح «محافظه کار» رژیم برای ضربه زدن به جناح «اصلاح طلب» بوده است - سوی اینک آشکارا و در روز روشن در مورد چگونگی تصویب این قانون دروغ می‌گویند - به صدای بلند اعلام می‌کنند که از درک قانونمندی تحولات اجتماعی که در آن اقتصاد زیربناست و سیاست روبنا کاملاً عاجزند و بی‌آنکه خودشان بخواهند نشان می‌دهند که از محتوای اختلافات اقشار مختلف بورژوازی ایران کاملاً بی‌اطلاعند. برای اینکه این حضرات را از ژرفای توهمات و خیالپردازی‌هایشان در مورد تحولات ایران بیرون بکشیم اجازه دهید اول بطور اجمالی خاستگاه و مبنای اختلافات سیاسی جناح‌ها را بر مبنای منافع و برنامه‌های اقتصادی‌شان بررسی کنیم و بعد ببینیم آیا تصمیمات ضدکارگری اخیر در راستای منافع همه آنها خواهد بود یا نه.

دعوی جناحها بر سر چیست؟

واقعیت این است که آن گرایشی از حکومت که امروزه به عنوان جبهه دوم خرداد شناخته می‌شود در دوره انتخابات مجلس سوم شکل گرفت. مجمع روحانیون مبارز - که امروز یکی از ارکان اصلی جبهه دوم خرداد است - به عنوان منشعبین از جامعه روحانیون مبارز - یعنی همان‌ها که امروز تمامیت‌خواه خوانده می‌شوند - با ارسال نامه‌ای به شخص خمینی و کسب اجازه از وی، فعالیت سیاسی مستقل خود را آغاز کرد. در آن دوره در برنامه اقتصادی دوم رفسنجانی مطرح شده بود، طرح ساختاری کردن سیستم مالیاتی و طرح واگذاری امتیازات بازرگانی و ارائه ارز رایانه‌ای برای تولیدات صادراتی نمونه‌هایی از اقدامات مشخص این جناح برای تغییر در سیستم مدیریت و اجرایی سرمایه‌داری ایران بود. اما در باره مالکیت‌ها هم این جناح همچون جناح دیگر خواستار خصوصی سازی بنگاههای دولتی است با این تفاوت که این جناح به نقش بازرگانی خارجی در رشد سرمایه‌داری وقوف دارد و ازینرو برخلاف «تمامیت‌خواهان» جامعه روحانیت مبارز که این بخش از اقتصاد را می‌خواست تحت کنترل نهادهای دولتی و نیمه‌دولتی نگه دارد، این

آنچنان که بود ببینیم!

طرح اولیه فوریت اجرای این قانون در ۲۹ فروردین سال ۱۳۷۸، یعنی دو هفته قبل از مراسم اول ماه مه به تصویب رسید که در نتیجه به تظاهرات فراگیر کارگران در اقصی نقاط کشور انجامید. بطوریکه در تهران دهه‌هازار کارگر در تظاهرات اول ماه مه خواستار الغای این قانون شدند. درست است که اکثریت مجلسی که قانون را به تصویب رساند از نیروهای جناح جامعه روحانیت مبارز بودند، اما نباید از نقش «دوم خردادی‌ها» در این میانه غافل شد. مگر این محبوب، دبیرکل شورای اسلامی کارگران نبود که در اجتماع کارگران شرکت کرد و از آنها خواست تا آرامش را حفظ کنند و وعده داد که از راههای قانونی جلوی اجرای این طرح را خواهد گرفت. مگر این خانم سهیلا جلودارزاده عضو هیأت مؤسس حزب اسلامی کار نبود که مدعی شد این قانون باید پس گرفته شود و از کارگران خواست آرامش خود را حفظ کنند؟ مگر هر دو اینها از چهره‌های مشخص جناح دوم خرداد نبوده و نیستند؟ مگر اینها برای لغو این قانون چکار کردند؟ جز این بود که با زد و بندهای پشت پرده نمایندگان مجلس را راضی کردند که اجرای این طرح را مدتی مسکوت بگذارند؟ جز این بود که دو جناح در ۱۹ خرداد به توافق رسیدند که اجرای این طرح را شش ماه - یعنی درست تا بعد از برگزاری انتخابات مجلس - به تعویق بیندازند؟ جز این بود که خانم جلودارزاده و آقای محبوب به واسطه همین وعده‌هایی که به کارگران دادند در صحنه سیاسی مطرح شدند و به مجلس ششم راه یافتند؟ با تکیه به کدام سند می‌توان مدعی شد که تصویب فوریت این طرح که بعد از برگزاری آرام انتخابات شاهد آن بودیم، دسیسه «جناح راست» برای بیرون کردن «اطلاح‌طلبان» از معرکه بود؟ آیا تصویب این قانون رعدی در آسمان بی‌اثر بود؟ آیا «اصلاح‌طلبان» دوم خردادی و مزدوران فرصت‌طلب و خادمان بی‌جیره و مواجیشان نمی‌دانستند که بعد از پایان انتخابات موضوع این طرح در دستور قرار خواهد گرفت؟ آیا آن «شخصیت‌های زنگ‌زده و گرد و غبارگرفته‌ای که خود را چپ می‌نامند و در بجویحه انتخابات با جمع‌آوری طومار امضا مردم را به حمایت از لیست دوم خردادی‌ها تشویق می‌کردند، فراموش کرده‌بودند که مضمون کار نیروی «چپ» طبقه کارگر و منافع طبقه کارگر است؟ آیا زندگی ۱۴ میلیون نفر ارزش این را نداشت که در طی این شش ماه اقدامات سیاسی معینی برای جلوگیری از تصویب فوریت این طرح به عمل بیاورند و یا حداقل در یکی از طومارهایشان این مسأله را مطرح کنند؟ چرا در این شش ماه هیچ کاری نکردند و امروز چنین وانمود می‌کنند که جناح «محافظه کار» با یک شبه کودتا همه را

بلافاصله پس از برگزاری ششمین انتخابات مجلس شورای اسلامی، طرح «فوریت معافیت کارگاهها و مشاغل دارای پنج کارگر و کمتر از شمول قانون کار به مدت شش سال» به تصویب مجلس رسید.

بنا بر آمار و اطلاعاتی که خود رژیم منتشر کرده، با تصویب این قانون ۲/۸ میلیون کارگر از ابتدایی‌ترین حقوق تأمین اجتماعی خود اعم از حق اولاد، خدمات درمانی، بازنشستگی و از کار افتادگی، حق بازخرید شدن و غرامت اخراج، عیدی و پاداش و بن کارگری، مرخصی سالیانه و استفاده از مرخصی زایمان و بارداری برای زنان و موارد دیگر محروم شدند. حتی اگر از این واقعیت هم بگذریم که آمارهای رژیم همیشه به شکلی تنظیم می‌شود که از عمق فجایع بکاهد و با تکیه به آمارهای رژیم به تأثیرات این مصوبه نگاه کنیم، می‌بینیم که پیرو این تصمیم ۱۴ میلیون نفر از اعضای طبقه کارگر ایران از ابتدایی‌ترین حقوقشان محروم شدند. متأسفانه سانسور جمهوری اسلامی در زمینه اطلاعات و داده‌های آماری امکان دستیابی به ارقام صحیحی که از ابعاد این ضربه اقتصادی به طبقه کارگر ایران تصویر دقیقتری بدهد، را از همه فعالین جنبش کارگری سلب کرده است. اما همین رقم ۱۴ میلیون نفر کفایت که قلب هر فعال جنبش کارگری و هر انسان شرافتمندی را به درد آورد و عزمش را برای مبارزه با سیستمی که اینسان زندگی انسانها را به بازی می‌گیرد، صدچندان کند.

بی دلیل نیست کارگران ایران بلافاصله پس از تصویب فوریت این طرح اعتراض سازماندهی شده‌ای را علیه این تصمیم براه انداختند، چرا که منطق مبارزه طبقاتی جای هیچگونه توهمی را باقی نمی‌گذارد که به واسطه آن طبقه کارگر برای حصول خواسته‌هایش به ضریح بورژوازی نوحاسته ایران دخیل ببیند.

در این هنگامه طبقاتی که بورژوازی ایران یکپارچه کمر به نابودی دستاوردهای مبارزاتی تاکنونی کارگران بسته و با سوءاستفاده از جو پس از انتخابات مجلس سعی دارد از مشروعیت کاذب خود برای هرچه بیشتر به عقب راندن سنگرهای کارگران حداکثر استفاده را بکند، جمعی از مشاطه‌گران بورژوازی ایران که خود را چپ می‌نامند ولی با حمایت از خاتمی و جناح دوم خرداد رسماً و عملاً، در صحنه مبارزه طبقاتی جانب بورژوازی نوحاسته ایران را گرفتند، با اعلام این مسأله که این تصمیم اقدام «جناح راست» برای ضربه زدن به «اطلاح‌طلبان» بوده است، بیماری خود را در تحلیل طبقاتی از وقایع جاری ایران نشان داده و با خاک ریختن در چشم توده‌های کارگر و زحمتکش، گام دیگری بسمت سرسپردگی به نظام سرمایه‌داری ایران برداشتند.

پروسه تصویب این قانون را



باید فهمید. اینها نه آنقدر دلشان برای اسلام می‌سوزد که بخاطر یک داستان بخواهند نویسنده‌ای مثل سلمان رشدی را بکشند - کما اینکه نویسندگان نمایشنامه «کنکور، کنکور، وقت ظهور» را تبرئه کردند - و نه آنقدر احمقند که وقتی می‌خواهند کسی را بکشند، قصدشان را علناً اعلام کنند. این قداره‌بندی‌ها تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن بی‌ثبات نشان دادن وضعیت سیاسی ایران به شکلی است که ارتباطات بین‌المللی را آنقدر محدود کند که سرمایه‌ خارجی روی بازار ایران حساب باز نکنند و بازرگانی خارجی تنها از طریق کانالهای دولتی و نیمه‌دولتی - مثل بنیادها - پیش برود تا دولت بتواند رشد سرمایه‌داری داخلی ایران را تضمین کند

کارگزاران چه می‌گویند

در مقابل این جناح به اصطلاح تمامیت‌خواه جناح میانه‌روی رفسنجانی و کارگزاران سازندگی قرار دارد که در یک‌دوره دهساله کنترل اقتصاد و سیاست ایران را بدست گرفت. به لحاظ قشربندی اقتصادی این جناح بیانگر امیال اقتصادی بورژوازی کلان تجاری ایران و انحصارات بازرگانی خارجی است که با سودای بهرهوری از بازارهای بین‌المللی روز را شب می‌کند. تز تکنوکراتهای این جناح بر مبنای نظریه ساختارگرایی تنظیم شده است و پیش‌برندگان آن معتقدند که نقش قیم‌مآبانه دولت در قبال رشد سرمایه‌داری در ایران، جلوی رشد یک بورژوازی سالم و «مسئول» را گرفته است. بر این اساس نیروهای این جناح خواستار گسترش روابط بین‌المللی ایران در سطحی هستند که بتواند به این قشر از سرمایه‌داران ایران امکان رقابت در بازارهای هم‌طرز را بدهد. طرح همکاری اقتصادی D8 و تلاش برای گسترش همکاری با همسایگان شمالی ایران بخوبی بیانگر سیاست بین‌المللی این جناح می‌باشند. در زمینه داخلی هم این جناح خواستار کاهش حمایت‌های دولتی از سرمایه‌داران و فعال کردن مکانیسم‌های «بازار» است. طرح قطع سوبسید دولتی روی انرژی و نیازهای اولیه که

داخل تولید می‌کنند استوار کرده است و بر اساس طرح اقتصادی کلاسیک جمهوری اسلامی حرکت می‌کند، یعنی می‌خواهد مصرف را بر اساس توان تولید سرمایه‌داران داخلی و دلالت‌هایی که دستشان با سران رژیم در یک کاسه است، تنظیم کند و برای این منظور از کنترل شدید دولت روی وجوه مختلف زندگی خصوصی افراد به عنوان ابزاری برای کنترل مصرف استفاده می‌کند. این گرایش از حکومت خواستار خصوصی کردن هرچه سریعتر واحدهای تولیدی داخلی است تا با این طریق هزینه‌های عمومی دولت را کاهش دهد و بقول خودش با این شیوه بخش خصوصی را فعال کند. تأکید این جناح بر این است که دست سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خارجی در اقتصاد ایران باز نشود تا مبادا کنترل بازار از انحصار سرمایه‌دار ایرانی بیرون آید. برای جبران سطح پایین سودآوری سرمایه در ایران، این جناح از حکومت خواهان ادامه سوبسید روی کالاهای ضرور مردم مانند نان، بهبود آموزش (کاربردی کردن آموزش و پرورش) و ارائه سوبسید به واحدهای تولیدی از طریق سوبسید دادن به انرژی (نفت و برق) و نیز آب می‌باشد.

این سیاستها که در زوروق «دفاع از مستضعفان» و «استقلال» لاف‌ها شده‌اند، و در اقدامات جهاد سازندگی و... تبلور یافتند، نه تنها بخش عظیمی از توده‌های تهیدست روستا و حاشیه شهرها را فریفت، بلکه در طی سالهای اول انقلاب که شعار «استقلال ملی» بسیاری را از خود بیخود می‌کرد، توانست بین اقشار میانی شهرنشین هم اعتبار کاذبی برای این جناح ایجاد کند. اما در واقعیت امر - چنانکه در مورد تصویب قانون کار جدید دیدیم - آنچه که ملکه ذهن این جناح است تأمین سود هر چه بیشتر برای سرمایه‌گذاران خردپای داخلی است و با حصار کشیدن دور ایران صرفاً می‌خواهد بازار داخلی ایران را برای سرمایه‌داران داخلی محفوظ بدارد.

رفتار سیاسی ناهنجار این جناح را هم در همین چارچوب

هنوز جنگ ادامه داشت، ولایت مطلقه ولی فقیه وجود داشت و کشتار زندانیان سیاسی دو سال بعد از اعلام موجودیت این گروه صورت گرفت. اما این حضراتی که خودشان و بادمجان‌دورقاب چینمپایشان آنها را اصلاح‌طلب می‌نامند، در آن زمان هیچکدام از آن شعارهای امروزشان در باره توسعه سیاسی را سر نمی‌دادند. پس اختلافات جناح‌ها از کجا شروع شد و چه شد که بخشی از حاکمیت امروز آنچنان عاشق سینه‌چاک آزادی‌بیان شده که برای آن زندانی هم می‌دهد.

همه می‌دانند که بورژوازی نوحاسته ایران در طول ۲۱ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و حمایت‌های سیاسی و اقتصادی‌ای که دولت از آن بعمل آورده سرمایه‌های نجومی‌ای را به جیب زده است. این حمایت‌ها از یکسو سرمایه‌داران و اصولاً بازار داخلی ایران را از گزند رقابت سرمایه‌های امپریالیستی در امان نگاهداشت و تحت لوای استقلال اقتصادی و خودکفایی سیاست قناعت اقتصادی را به جامعه تحمیل کرد و به طور همزمان بازار مصرف رو به رشد ایران را به انحصار بورژوازی ایران در آورد. این انحصار البته مطلق نبود و در طی تمام این سالها می‌شد مرغوب‌ترین و دست‌اول‌ترین اجناس و کالاهای تولید شده در غرب را در بازار سیاه ایران پیدا کرد، اما به استناد پرونده‌هایی که در طی این سالها بررسی شده و حافظه اجتماعی مردم ایران، نورچشمی‌های رژیم در چرخش و گرداندن این بازار سیاه نقش عمده را بازی می‌کردند و عجیب نیست اگر سود حاصله از این تجارت در بنیادهای دولتی و نیمه‌دولتی نظیر مستضعفان، پانزده خرداد، بنیاد الهادی و... نرفته باشد.

از سوی دیگر سیاست خشن دولت در قبال جنبش کارگری که مبتنی بر پایین نگه‌داشتن سطح دستمزدها بود، سود بورژوازی و سرمایه‌دار وطنی را در طی حاکمیت جمهوری اسلامی چند برابر کرد. علاوه بر اینها عدم همخوانی نرخ افزایش دستمزدها با نرخ تورم، سقوط آزاد نرخ برابری ریال با ارزهای بین‌المللی و... همه جنبه‌های دیگر فشار فزاینده بر طبقه کارگر ایران است که حاصلی جز افزایش روزافزون سود سرمایه‌داران داخلی در طی حکومت اسلامی نداشته است. اینها همه نموده‌های تضاد کار و سرمایه در ایران است که فعالین جنبش کارگری ایران با آن بخوبی آشنایی دارند. اینها به زبان خیلی ساده راه‌حل سرمایه‌دارانه حل بحران سودآوری سرمایه در ایران بود که توسط بورژوازی ملی پیاده و اجرا شده است. و بر هیچ فعال جنبش کارگری هم پوشیده نیست که سران همه جناح‌های حکومت در طراحی و پیشبرد این سیاست مشترک‌المنظر و مشترک‌المنافع بودند. اینکه امروز این جناح‌ها دچار آنچنان تضادی با هم شده‌اند که نه تنها سایه که روی همدیگر را هم با تیر می‌زنند، دلایل جایگاه‌های اقتصادی مختلفی است که هر یک از این جناح‌ها در قشربندی سرمایه‌داری ایران دارند و سیاست‌های اقتصادی و سیاسی‌ای که دفاع از منافع هر قشر ایجاب می‌کند.

جامعه روحانیون مبارز و

سیاست قناعت اقتصادی

جامعه روحانیت مبارز که نماینده سیاسی قشر کلاسیک سرمایه‌داران ایران است عمدتاً برنامه‌اش را بر اساس منافع سرمایه‌داران خرد و متوسط داخلی که برای بازار

در انتخابات به تقلب متوسل شود و یا حتی ممکن است به مغزش هم خطور کند که بجای توسل به انتخابات از چماق استفاده کند؟

حال که روشن شد که هر سه جناح حکومتی برنامه‌های اقتصادی‌شان در چارچوب طرح لیبرالی خصوصی‌سازی تنظیم شده و اگر شدت و حدتی وجود دارد و اگر اختلافی هست تنها بر سر چگونگی مالکیتها و تأمین سرمایه برای پیشبرد برنامه خصوصی‌سازی است، قطعاً جای شکی هم باقی نمی‌ماند که همه این جناحها در صفت‌بندی جنبه کار علیه سرمایه در صف سرمایه‌ایستاده‌اند و بر این اساس روشن می‌شود این ادعا که یکی از این جناحها از تهاجم اخیر مجلس به کارگران بی‌اطلاع بوده و در این تهاجم ذی‌نفع نبوده، ادعای پوچی بیش نیست.

شاهد این ادعا هم همین بس که یکی از اقتصاددانان دوم خردادی ضرورت تنظیم و تعدیل قوانین کار در راستای طرح فوریت معافیت کارگران از قانون کار را قابل درک دانست و وقاحت را بحدی رساند که مدعی شد از آنجا که بی‌آبرویی و بی‌اعتباری مجلس پنجم ممکن است اجرای این طرح را با مشکلاتی مواجه کند، بهتر بود مجلس ششم که «منتخب مردم» بود و در بین مردم پایگاه داشت، آن را به تصویب می‌رساند. با این نظردهی‌ها آیا جایی هم برای شک نسبت به ماهیت ضدکارگری جنبه دوم خرداد باقی می‌ماند؟

اپوزیسیون یک بام و دو هوا

پاسخ به این سؤال طبعاً سؤالات دیگری را در ذهن برمی‌انگیزد. اگر ماهیت ضدکارگری جنبه دوم خرداد - علی‌رغم وجود مترسکهایی مثل جلودارزاده و محبوب - برای نیروهای چپ روشن است، و اگر ارتباط شعار توسعه سیاسی با برنامه اقتصادی خصوصی‌سازی این جناح هم روشن است، آیا دخیل بستن به ضریح این جناح به معنی ترک برنامه مبارزه مستقل کارگری و در بهترین حالت جایگزینی آن با تاکتیک پوپولیستی تکیه به حاکمیت برای پیشبرد مبارزه سیاسی نخواهد بود؟ پرواضح است که بخشی از چپ ایران که در بحبوحه انتخابات در انتخاب تاکتیک دچار تزلزل شده و به دنباله‌روی از جناح خاتمی افتاده، باید در منش و روش خود تجدید نظر کرده و بجای موضع‌گیری‌های یک بام و دو هوایی که در ایام انتخابات شاهدش بودیم، کار دراز مدت برای تقویت مبارزه مستقل کارگران را در دستور قرار دهد. کارگران در ایران راه خود را انتخاب کرده‌اند و بی‌هیچ چشم‌داشتی به جناح‌های حاکمیت مبارزه مستقل خود را برای دستیابی به حقوقی که رژیم جمهوری اسلامی ۲۱ سال است از آنها ضایع کرده پیش گرفته‌اند.

سیاست‌های اجتماعی تابع آن - دست شسته است. جناح دوم خرداد با وسط انداختن مار «دیالوگ» در واقع رو به سرمایه‌گذاران دارد و آنان را به مذاکره می‌طلبد. اگر حاضر شده با چند چهره سیاسی خارج کشور نشین منزوی شده هم «دیالوگ» برگزار کند صرفاً برای شلوغ کردن دکانش است و بیشتر مصرف تبلیغاتی و بازارگرمی دارد تا بازگشایی فضای سیاسی.

اپوزیسیون در کدام رؤیا

با این نگاه اجمالی به سیمای اقتصادی جناح‌های مختلف رژیم شاید دلایل رفتار سیاسی این جناحها برای خواننده روشن شده باشد. طبعاً بررسی اقتصادی این برنامه‌ها، کاربردی بودن و یا نبودن آنها و چالش‌هایی که هر کدام در کوتاه مدت و درازمدت برای اقتصاد ایران - و منطقه - ایجاد خواهند کرد، مبحث جداگانه‌ایست و در چارچوب این مقاله نمی‌گنجد. آنچه که به اختصار گفته شد، بیشتر برای این بود که نشان داده شود که جار و جنجال جناح دوم خرداد در مورد توسعه سیاسی صرفاً در راستای پیشبرد برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بیشتر بر اساس خواست سرمایه‌داران ایرانی‌ای که در مقطع انقلاب ۵۷ سرمایه‌هایشان را از ایران خارج کرده‌اند بوده و ربطی به خواست آزادی‌پسای سیاسی که بیگمان خواست اکثریت عظیم مردم ایران است، ندارد.

شاهد این ادعا همین بس که محمدرضا خاتمی از بنیانگذاران حزب مشارکت اسلامی گفته فقط ایرانیان خارج کشور ششصد میلیارد دلار نقدینگی در خارج دارند و یک سوم این مقدار برای تأمین هزینه‌های برنامه اقتصادی سوم کافی است.

آنچه برای این جناح مهم است اینست که در بین ایرانیان خارج کشور به تعداد کافی سرمایه‌دار هالو وجود داشته باشد که این جناح بتواند برنامه اقتصادی‌اش را با بنیة مالی آنان براه بیندازد. چه باک اگر این جناح ناچار شود وعده‌هایی هم در باره آزادی سیاسی بدهد و از چند عضو سابق وزارت اطلاعات بخواهد افشاجاری‌هایی در مورد جنایات سران سایر جناحها انجام دهند. اگر اوج مبارزه نیروهایی که خود را طرفدار سرنگونی رژیم می‌خوانند، در این خلاصه شود که بخواهند شخص بی‌آبرویی مثل رفسنجانی را در انتخابات پارلمانی «خیط» کنند، ولی برگزاری این انتخابات درهای بسیاری را برای رژیم بگشاید، برآستی این جناح چه ترسی از بیان اعتراض مخالفین رژیم باید داشته باشد. زمانیکه اسامی دهان پرکن کسانی که عمری را در مبارزه گذرانده‌اند در پای بیانیه‌ای می‌آید که رسماً و عملاً می‌گوید در انتخابات شرکت کنید و به جناح خاتمی رأی دهید که این عین مبارزه است، آیا این جناح اصولاً نیازی دارد که

جناح خواستار خصوصی کردن «تمامی» بخش‌های اقتصادی کشور منجمله تجارت خارجی است. این جناح هم سیاست‌های اقتصادی خود را در عنوانین دهان پرکنی مثل «توسعه» و «سازندگی» پیچیده و تحویل خلق می‌دهند و در خیال خود می‌پندارند که کارگرانی که به واسطه حذف سوبسیدها علی‌رغم شانزده ساعت کار روزانه به نان شب محتاج خواهند شد هم مانند یک مشت خرده‌بورژوازی مرفه، با شنیدن نام «توسعه» و دیدن چمن‌کاری‌های شمال شهر تهران آنچنان از خود بیخود خواهند شد که عنان زندگیشان را بدست «کارگزاران سازندگی» می‌دهند تا جیب‌های سرورانشان را از راه تجارت خارجی پرتر کنند.

جناح دوم خرداد و دکه ی «دیالوگ»

از این دو جناح امتحان پس داده و مفتضح شده حاکمیت که بگذریم، جناح دوم خرداد باقی می‌ماند که به واسطه شعارهایش در باره رفرم سیاسی اندک بهره رفرمیست‌های وطنی از عقل و هوش را ضایع کرده است. اگر در شعارهای سیاسی این جناح دقیق شویم می‌بینیم که شعارهای سیاسی اینها هم مانند دو جناح دیگر پیوند تنگاتنگی با برنامه اقتصادی‌شان دارد.

اگر چه هنوز پروسه قشربندی اقتصادی در جناح دوم خرداد هنوز به اتمام نرسیده اما این جناح در راستای دفاع از منافع سرمایه‌داران کلان ایران و نیز انحصارات بین‌المللی در ایران حرکت می‌کند. نمایندگان سیاسی این جناح بخوبی این را می‌داند که سرمایه‌های داخلی برای تأمین هزینه‌های رشد سرمایه‌داری در ایران کافی نیست و از دو برنامه پنجساله رفسنجانی هم بدرستی این نتیجه را گرفته که اخذ وام خارجی برای کشوری که درآمد ارزی فزاینده‌ای ندارد و نرخ سودآوری سرمایه در آن از نرخ بین‌المللی بهره پایین‌تر است، حماقت محض است. ازینرو تلاش دارد با تعدیل شرایط سرمایه‌گذاری در ایران دست شرکت‌های فراملیتی را باز بگذارد تا در ایران سرمایه‌گذاری کرده و برای این کار ابتکار ایجاد شرکت‌های مختلط را که با سرمایه دولتی و خارجی ایجاد شده‌اند را بدست گرفته است. صدالبته برای اینکار لازم است سودآوری سرمایه را افزایش دهند، که یکی از ابتدایی‌ترین اشکال اینکار بالا بردن نرخ ارز ایران، و پس از آن تثبیت سطح دستمزدها است. پس از آن دست دولت باز خواهد بود تا با اجرای طرح‌های کلان سرمایه‌دارانه و مشارکت سرمایه‌های بین‌المللی با غارت منابع طبیعی و ذخیره‌های نفتی چنین وانمود کنند که اقتصاد ایران رو به شکوفایی است و با فعال کردن بازار سهام تهران زیر آب برنامه‌ریزی ساختاری اقتصاد کلان را بزنند.

تلاش عمده این جناح این است که بر اساس تز همکاری‌های سه‌جانبه - بین دولت و نمایندگان کارگران و سرمایه‌گذاران - که از جانب بانک جهانی مطرح شده حرکت کند. برای این منظور هم مترسکی به اسم محجوبی را آرایش کرده و در صدر حزب دست‌ساخته‌ای به نام حزب اسلامی کار نشانده تا نمایندگی کارگران را به عهده بگیرد. دولت خاتمی هم که سقش را با دیالوگ برداشته‌اند و آماده برگزاری هرگونه مذاکره حتی با خود شیطان هم هست. فقط می‌ماند سرمایه‌گذاران خارجی که نماینده‌شان را بفرستند پای میز مذاکره تا سناریو تکمیل شود.

روشن است برای جلب سرمایه‌گذاران خارجی به پای میز مذاکره لازم است نشان داده شود که ایران از سیاست‌های اقتصادی برشمرده در بالا - و نیز

هر کارگر و زحمتکش ایران در زندگی روزمره خود وقتی ناگزیر می‌گردد از حقوق و سطح معیشت خود در مقابل تعرض مداوم استثمارگران دفاع کند، به آشکارترین وجهی خود را در مقابل دستگاه جبر و ستم و سرکوبی می‌یابد که به ایدئولوژی اسلامی ملبس شده است و در می‌یابد که نظام سرمایه داری ایران، دستگاه دولت و تمام ضمایم آن ارگان سیادت و عامل بقا و بازتولید نظم موجودند.

نگاهی اجمالی به مبارزات کارگری، وضعیت مبارزات سیاسی-اجتماعی مردم بعد از جنگ جهانی دوم در ژاپن



در رابطه با شناخت و آشنایی با مبارزات کارگران و انقلابیون مبارز در کشور ژاپن و جهت آگاهی طیف کارگر و نیروهای انقلابی جنبش سیاسی کشورمان، همچنین برای تمامی علاقمندانی که به مسائل این جزیره کنجگاو هستند، موقعتی بدست آمد تا از نزدیک گفتگویی با عده‌ای از رهبران و مبارزین این کشور داشته باشیم که در اینجا قسمتهایی از این مباحثات را به نظر شما می‌رسانیم، گفتگویی که در ذیل می‌آید، گوشه‌ای از نظرات صحبتهایی است که چند وقت پیش با یکی از مبارزین و فعالین جنبش طیف کارگر ژاپن آقای ساتو به انجام رسانده‌ایم که در اینجا مطالب مهم آنرا به اطلاع شما می‌رسانیم. رفیق ساتو ده سال سردبیری مجله اطلاعات کارگری در توکیو را به عهده داشته، عضو سندیکای صنایع فولاد بوده و در حال حاضر محقق در بخش جنبش کارگری و اتحادیه‌های ژاپن می‌باشد.

رفیق ساتو؛ دوست داشتیم اول از خودتان شروع کنید و تا حدودی از گذشته‌ها چندان دور بریمان بگوئید. چند وقت پیش بریمان تعریف کردید یکی از بستگان نزدیک خود را در جنگ از دست دادید. در این مورد می‌توانید توضیحاتی بدهید؟

ساتو در سال ۱۹۲۸ در شهر نومازو Numazu در شبه جزیره جنوب توکیو (ایزو) بدنیا آمدم. ۸ برادر و خواهر بودیم. در حال حاضر فقط سه نفر از آنها زنده هستند که من یکی از آنها و جزو کوچکترین‌شان بودم. سه تن از برادرا نم در جنگ جهانی دوم در جبهه‌های مختلف جان خود را از دست دادند. یکی در منطقه چین (منچوری) جایی که ارتش ژاپن سالها آنجا را به اشغال و تصرف خود در آورده بود، وی در آنجا توسط نیروهای دفاعی و پارتیزانی چین کشته شد. دیگری در درگیری با نیروهای روسی در مرز شمالی در منطقه ساخالین نزدیکی جزیره هکایدو از بین رفت و سومین برادرم که خلبان جنگی بود بعد از اینکه چندین کشتی امریکایی را غرق کرده در آخر خود را با هواپیمایش به یک کشتی امریکایی کویید و کشته شد.

در ۱۶ سالگی به خدمت نیروهای ارتش درآمدم. بعد از دو سال دوره خدمت اجباری سربازی به دانشگاه یوکوهاما رفتم و در رشته مارکسیسم به تحصیل ادامه دادم. در آن زمان در بارزات کارگری و دانشجویی در ژاپن اوج خود بود. بعد از پایان جنگ جهانی، در سالهای اول بعد از جنگ ۴۸-۱۹۴۶، فعالیت و سازماندهی نیروهای کارگری و دانشجویی به نهایت خود رسیده بود و در تمامی عرصه‌های جامعه نبرد و اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ای بر علیه سیاستهای دولت به روی کار آمده، بر علیه تعقیب، بر علیه اخراج صدها هزار کارگر، اخراجها و دستگیریها و بر علیه سیاستهای ارتجاعی و اشغالگرانه آمریکا که این کشور را به اشغال خود در آورده بود، جریان داشت.

در ماه مارس ۱۹۴۸ تا ژوئن همان سال به استخدام کارخانه توشیبا بخش الکترونیک در منطقه کاوازاکی نزدیکی یوکوهاما در آمدم. در این سال عضو حزب کمونیست ژاپن شدم. سپس در این مدت از طرف حزب کمونیست ماموریت یافتم که بعنوان یک فعال حرفه‌ای فعالیت خود را در

بخش اتحادیه کارگری بدست گیرم و به همین خاطر از بخش کارخانه بیرون آورده شدم و به فعالیت حرفه‌ای و حزبی خود در اتحادیه کارگری به فعالیت ادامه دادم. در این اوقات عده‌ای در حزب فعالیت داشتند و عده‌ای مبارزات اتحادیه‌ای را پیش می‌بردند و فعال بودند و من نیز در بخش اتحادیه‌های کارگری بخش صنایع فولاد به فعالیت ادامه دادم.

این نکته را اشاره کنم که در این اوقات عده بیشتری از فعالین و نیروهای مبارز اجتماعی عضو حزب کمونیست ژاپن بودند و در واقع در این سالها عضو حزب کمونیست بودن و عضو حزب کمونیست شدن یک رسم و وظیفه معمولی اجتماعی شدم و همه بصورت داوطلب و دلخواه به عضویت حزب در می‌آمدند و اگر کسی عضو حزب نبود و نمیشد به چشم منفی و به وی نگاه میکردند. در بخش دانشگاهی برای مثال در دو دانشگاه توکیو «واسدا» بیشتر از ۸۰۰ نفر و در دانشگاه توییدای بیشتر از ۳۰۰ نفر از اعضاء فعال متعلق به حزب کمونیست بودند که جزو فعالترین دانشگاه‌های آن زمان محسوب میشدند. در آن هنگام به مبارزات کارگران و دهقانان پیوستن جزو دستور کار مبارزین بود. بهمین خاطر حکومت دست نشاندۀ آمریکا که بعد از اشغال ژاپن یعنی بعد از جنگ دوم جهانی بر سر کار آورده شد با موج عظیمی از اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات تودای مواجه بود تا اینکه در سال ۱۹۴۷ با وجود آوردن ایجاد چندین سانحه‌ها مصنوعی و خرابکاری از طرف خود دولت و با همیاری سازمان سیا آمریکا و کشته شدن چندین نفر در حین این سانحه و ملحق دانستن این سوانح به کمونیستها، دست به دستگیری انقلابیون، کارگران و کمونیستها زده و صدها هزار کارگر را نیز اخراج کردند، برای مثال در بخش راه‌آهن سراسری ۹۷ هزار کارگر را اخراج نمودند.

رفیق ساتو با صحبتی که قبلا با هم داشتیم اشاره کردی که ۲ بار از طرف حزب کمونیست اخراج شدی

در لیبر دلی ویا دلال این اخراجها را برلمان توضیح بدهد؟

۱۹۵۱ برای اولین بار از حزب اخراج شدم. ۵ سال بعد مجددا مرا به عضویت حزب پذیرفتند. گفته شد آنهایی که مرا اخراج و محدود از فعالیت کردند، مرتکب اشتباه شده‌اند و من در نظراتم بدستی حق داشتم. دلیل این بود که کمینترن جهانی معتقد بود که حزب کمونیست ژاپن راه

ضدامپریالیستی را کنار گذاشته و اپورتونیستی شده. من نیز معتقد به این فکر بودم و بخاطر همین اخراج شدم. در این بین رهبران حزب کمونیست سیاست خود را ادامه داده و یک شیوه استالینی در این افراد بود و هر که را که هم نظر با آنان نبود بیرون کرده و منزوی میکردند. ۱۹۵۱ زمانی بود که جنگ کره رخ داد. در این موقع تعقیب، سرکوب و دستگیری نیروهای کارگری و انقلابی در دستور کار دولت قرار گرفته بود و روز بروز سرکوب و فشار بیشتر میشد. خیلی از رهبران حزب و مبارزین برای نجات جان خود به چین پناهنده شدند. در اینجا یادآوری کنم که حزب در مورد جنگ کره موضعی ارتجاعی و خیانت‌طلبانه گرفت و هیچ اقدامی در جهت دفاع از خلق کره که از طرف امپریالیست آمریکا و ژاپن مورد تهاجم قرار گرفته بود، انجام نداد در جنگ کره (۱۹۵۱) ژاپن پایگاه و مقر اصلی سازماندهی جنگ امریکای شمالی بر علیه مردم بی دفاع کره بود که چندین سال ادامه یافت. ژاپن نیروهای لجستیک، مالی، نظامی و پرسنل خود را برای جنگ با کره در اختیار امریکای شمالی گذاشته بود.

ناگفته نیست که امروز هنوز بیش از ۵۰۰۰۰ سرباز و پرسنل ارتش امریکای شمالی در ژاپن در نقاط حساس این جزیره در پایگاههای نظامی مختلفی که در دستشان هست استقرار دارند.

باردوم در سال ۱۹۶۵ مجددا اخراج شدم. در تمامی زمینها مخالفتهای فکری با رهبریت حزب وجود داشت. هیچگونه توافق نظری نبود. بزرگترین بحث و موارد جدل، منوپول و شرکتیهای ژاپنی بود که سرکوبگر و غارتگر کارگران و زحمتکشان بودند. من و خیلی از رفقا معتقد بودیم که بهمره مبارزه امپریالیسم میبایستی با منوپول و شرکتیهای استعمارگر ژاپنی نیز مبارزه کرد. ما تفاوتی مابین امپریالیستهای ژاپن و امریکای شمالی نمی‌دیدیم. جنگطلبی ژاپن، استعمارطلبی این کشور بر علیه کره، به خاک و خون کشیدن خلق ویتنام توسط امپریالیست آمریکا با همیاری و همکاری ارتش ژاپن، سرکوب و دستگیری مبارزین و آزادیخواهان در ژاپن، حمایتهای سیاسی-نظامی ژاپن از دیکتاتورهای منطقه آسیای جنوب شرقی و همچنین حمایت از دیکتاتورهای امریکای لاتین از جمله حمایت از پینوشه و دیکتاتورهای دیگر این منطقه گواه این قضیه بودند که حکومت و نظام ژاپن همراه با امپریالیستهای دیگر در چپاول و غارت کشورهای جهان سوم دست در دست هم دارند.

یک مثالی بیاورم از وضعیت قدرت و غول اقتصادی ژاپن در این ایام. در این دوره کشتی سازی ژاپن مقام اول را در جهان در دست داشت. صنایع فولاد در رده دوم جهانی بود. در دهه ۶۰ و ۷۰ دهه‌هایی بودند که ژاپن و آلمان بزرگترین و حساس‌ترین زمان رشد صنایع و اقتصاد خود را شروع کردند و در ژاپن نیز منوپول و سرمایه به طرز فوق‌العاده‌ای به رشد خود ادامه میداد. حزب تنها معتقد به مبارزه با امپریالیسم خارجی بود و بخاطر همین مبارزه داخلی را نمی‌پذیرفت و در نهایت مخلفین خود را منزوی میکرد. سوال این بود که هم اکنون همانند زمان جنگ دوم جهانی آیا ژاپن امپریالیست شده یا نه؟ آیا قدرت ژاپن به نیروی چپ‌اولگر همانند زمان جنگ دوم شباهت دارد؟ طبیعی بود چنین سوالی و چنین مباحثی انشعابات و جدلی‌هایی را در حزب بوجود آورد و نیروی طبقه کارگر نیز به ضعف کشیده‌شد. با اتخاذ این شیوه‌ها و اخراج و تبعیض افراد، حزب خود را به ضعف و رکود کشاند.

قبل از ادامه بحث اجازه دهید نموداری را که در مورد چگونگی رشد صعودی اقتصاد ژاپن و مقایسه آن با میزان تولید فولاد در امریکای شمالی تهیه کردم برای شما توضیح دهم. در این نمودار همانطور که مشاهده میکنید درصد تولید فولاد در ژاپن در سال ۱۹۴۵ در مقابل با این کشور ۱ درصد بوده که بعد از ۲۵ سال قدرت تولید خود را به سطح رقیب دیرینه خود، امریکای شمالی میرساند. میزان سطح تولید فولاد در ژاپن و مقایسه آن با امریکای شمالی:

ژاپن	امریکای شمالی
۱	۱۰۰
۱۰	۱۰۰
۳۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰

برگردیم روی صحبت حزب و مسائلی که در مورد آن داشتیم. یک نمونه بارز در جهت به ضعف کشاندن مبارزه طبقه کارگر این بود که در سال ۱۹۴۶ در ۸ آوریل می‌بایستی یک اعتصاب سراسری بوجود می‌آمد. اعتصابی که می‌بایستی جلوگیری از اخراج هزاران کارگر را در دستور کار خود قرار میداد. حزب اعتصاب شکن بود و به این اعتصاب پشت کرد و اعلام کرد که نباید پای این اعتصاب رفت که به همین دلیل اپورتونیست و خائن شخص شد. از آن زمان حزب چون پایه طبقاتی و تودهای نداشت به هیچ وجه نمیتوانست پیشرفت و پایگاهی در میان توده‌ها و کارگران باز کند. امروز هم همین سیاست را همچنان ادامه میدهد و راه به جایی نبرده است. حزب هیچوقت تا به امروز بیشتر از ۳۰ نماینده در مجلس نداشته‌است هم اکنون تعداد نماینده‌های آنها در مجلس ۱۶ نفر است. از این طرف این ۱۶ نفر هم که انتقاد و اذیت و آزاری به حکومت و نظام امپریالیستی ژاپن داده‌می‌شود، بنا به همین دلیل نمیتوانند به مجلس رفت و آمد بکنند و نام خودشان را هم کمونیست بگذارند. اینها نه تنها در مقابل طبقه کارگر بلکه در مقابل مردم نیز اعتبارشان از بین رفته‌اند اکنون بین این حزب و حزب سوسیالیست ژاپن یک مقایسه ای بکنیم تعداد افراد فعالی که حزب کمونیست در اختیار دارد ۵ برابر افراد فعال حزب سوسیالیست میباشد اما نسبت به حزب سوسیالیست همیشه میزان کمتری از کاندیداهایش به مجلس راه می‌یابد و فقط افراد فعال دارد اما پایه و اساسی نمیتواند بوجود آورد.

باتوجه به توضیحات بالارزی که تاکنون بر لیلان تلخید لطفاً بگوئید که وضعیت مبارزات کارگران نیروهای مردمی و چپ انقلابی در این دوره‌ها چگونه بود؟

چپ از دهه های ۷۰ و نیمه‌های آن به راست کشیده‌شد. فعالیتهای انقلابی و کمونیستی از بین رفت و نیروها فعالیت خود را به فراموشی سپردند. نیروهای انقلابی، کارگران و دانشجویانی که فعال بودند، بعدها یا به اتحادیه‌های مختلف وارد شدند و یا به احزاب وارد شدند که بعداً این احزاب راست شدند. که با بوجود آمدن این وضع از احزاب بیرون آمدند و به نیروهای دفاع از صلح، دفاع از محیط زیست، دفاع از حقوق بشر و یا دفاع از معلولین و اقلیتهای داخلی پیوستند. در اوایل سالهای بعد از جنگ دوم جهانی سرمایه خیلی نیرو گرفت و صنایع و کارخانه‌ها نیز به همچنین قوی شدند. سازماندهی و مقابله با هر نیروی کارگری و انقلابی را سرمایه در دستور کار خود قرار داد. ولی این مسئله را بایستی اذعان کنم که انتقاد بر ما در آن زمان وارد است بایستی به خودمان انتقاد کنیم که ما در جدار و در طی رشد صنایع و گرفتن قدرت توسط بورژوازی عکس‌العملی در این مورد از خود نشان ندادیم و کسانیکه از سرمایه‌داری پشتیبانی نمودند، قوی شده و ما بی‌عمل شدیم. ما نتوانستیم میانروها را به خود جلب کنیم، بی‌عمل و بی‌حرکت ماندیم. آریستوکراتی کارگران در آنوقت بالا گرفته‌بود. بیشتر از ۱۰ درصد از آنها به منافع شخصی خود میاندیشیدند و قدرت مالی خود را بر همه چیز ترجیح میدادند. همانند امریکای شمالی که سرمایه و پول زیاد دارند و کارگران به منافع خود و بالا رفتن شغلشان فکر میکنند. در واقع کسانیکه در آن زمان یک میلیون (۱۰۰۰۰۰) یین درآمد سالانه شان بود (حدوداً ۸۵۰۰) و ۱۰ درصد از طبقه کارگر را متعلق به خود داشتند جزو مرفه‌ترین طبقه بوده و آریستوکراتی را مشمول میشدند. امروز باید گفت که این مقدار به ۲۰ درصد رسیده یعنی ۲۰ درصد جامعه مشمول آریستوکراسی شدند. آنها (آریستوکراتها) معتقدند که جهان سوم بدون وجود ما، واقعیت عینی نخواهد داشت. جهان سوم هر چه دارد از ما دارند و تنها نمیتوانند دوام بیاورند و بخورند تا زمانی که ما هستیم بایستی سپاسگزار و ممنون ما باشند. همین درصد معتقد است که چرا میگویند که ما چین و کره را اشغال کردیم، اگر ما در آنجا نمی‌بودیم حالا آنها نمیتوانستند راه آهن داشته‌باشند. (در این جا بایستی اشاره کرد که نقش و هدف ارتش ژاپن در جنگ بر علیه چین و کره تاسیس راه آهن بود برای سرکوب مبارزات این خلقها و مقابله هر چه سریعتر بر علیه آنها). آنها به خاطر ما زبان آموختن و نوشتن یاد گرفتند. (این مسئله در زمان اشغال چین و کره وجود داشت که مردم این کشورها اجباراً میبایستی ژاپنی می‌آموختند). همانطور که گفتم مقابله و سرکوب با هر نیروی کارگری و انقلابی در دستور روز سرمایه و حاکمان دولت ژاپن قرار گرفته بود. در واقع آنها عزم خود را جزم کرده بودند تا آنجا که قدرت داشتند نطفه هرگونه اعتراض و سازماندهی سیاسی اجتماعی را نابود کنند.

یادآوری کنم، امکان اینکه ژاپن بعد از جنگ دوم جهانی، یک کشور مستقل و دمکراتیک از آب درآید، بود. بخاطر همین سازمان سیا و بورژوازی ژاپن در طی سالهای کوتاه بعد از جنگ به همراه ژنرالهای دست به خون آغشته که هم اکنون آسیب ندیده در لاف‌های دیگری پا به عرصه وجود گذاشته بودند، هیچگاه ژاپن را خارج از حکومت دیکتاتوری و نظام سلطنتی خود نمی‌دیدند و شروع به قلع و قمع فعالین و حرکت‌های انقلابی کردند. در آن زمان به همراه مبارزات گسترده کارگری، اعتصابات و حرکت‌های اجتماعی وسیع، شکلهای مبارزه مسلحانه نیز صورت گرفت که طی سه دوره شکل گرفت که هر سه بار به شکست انجامید: ۱- با اول مبارزه مسلحانه در سال ۱۹۳۱، ۲- به هنگام جنگ کره سال ۱۹۵۱-۳، وقتی که «ارتش سرخ ژاپن»، R.A. شروع به

مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار داد. اما هر سه با به شکست کشیده‌شد.

اگر در اینجا بخواهیم نتیجه کلی از چگونگی شکست جنبش چپ و نیروهای انقلابی در ژاپن بدست آوریم، بایستی عواملی را که سبب این شست شدند، به این شکل جلوی چشم خود داشته باشیم:

- ۱- سرمایه‌داری خیلی قدرت و نیرو گرفت.
- ۲- امریکای شمالی نیروی نظامی- اقتصادی عظیمی بود و در هنگام شرکت این کشور در جنگ علیه خلق ویتنام و نیروی ماشینی نظامی وی در این جنگ، تأثیرات چشم‌گیری را برای ژاپن بوجود آورده و دولتمردان ژاپن از این مسئله استفاده کردند و به نفع خود قدرت و تکنولوژی را گسترش دادند.
- ۳- حکومت بودجه و سرمایه‌های هنگفتی را جهت توسعه و ترویج صنایع به کار انداخت و امکانات مالی وسیعی را در این راستا به کار گرفت.
- ۴- اتحادیه‌ها بسیار ضعیف شدند و هیچ عملی انجام ندادند (چیزی که به نظر رفیق ساتو، بزرگترین و مهم‌ترین اشتباه این دوره بوده است).
- ۵- سرکوب، تعغیب و دستگیری و حکومت پلیسی بعد از جنگ دوم، همچنان نیز ادامه یافت. عناصر و فعالین انقلابی را دنبال کرده و دستگیر میکردند. هرگونه حرکت سازماندهی شده‌ای را در نطفه خفه می‌کردند. و امروز در واقع درست است که در اینجا پارلمان و مبارزه پارلمانی وجود دارد اما حقیقت این است که در کارخانه‌ها، صنایع و مجتمع‌ها دمکراسی معنی و مفهومی ندارد. حرکتها و نشستها اجازه شکل‌گیری ندارند. دمکراسی در واقع در کارخانه‌ها متوقف است، درها به روی دمکراسی در کارخانه‌ها بسته است. از چگونگی وضعیت اعتصاب نمونه ای بیاورم! در مدت ۱۶ سالی در پشت سر گذاشته ایم یعنی ظرف ۱۶ گذشته تاکنون حتی یکبار برای نمونه هم که شده یک اعتصاب ۳۰ دقیقه‌ای وجود نداشته.

این برای من خیلی از نیروها در اینجا جزو عجایب است که در اروپا یا خیلی از کشورهای دیگر برای مثال اعتصابات ۲۴ هفته ای صورت میگیرد.

ادامه دارد

خسرو
ژاپن ۲۰ مارس ۲۰۰۰

به اطلاع کلبه علاقمندان و خوانندگان گرامی نشریه کار کمونیستی می‌رسانیم که در ادامه مقاله «نگاهی اجمالی به مبارزات کارگری، وضعیت ... در ژاپن»، در شماره‌های بعدی نشریه، شرایط فعلی و وضعیت طبقه کارگر، سنخش نیروها در ژاپن، چگونگی حرکت‌های سیاسی- اجتماعی در حال حاضر و ... را به اطلاع شما خواهیم رساند.

اتحاد چپ کارگری و انتخابات مجلس ششم

نیروهای اتحاد چپ آگاه کنیم و هم جایگاه بحث‌های نظری را در پیشبرد مبارزه سالم سیاسی به رفقای جنبش چپ رادیکال و بخصوص اتحاد چپ یادآور شویم. پاسخ‌های رفقای عضو هیات هماهنگی به همان ترتیبی که به دستمان رسیده است، در اینجا آورده شده است.

با توجه به موضع‌گیری و یا در حقیقت عدم‌موضع‌گیری اتحاد چپ کارگری در مورد انتخابات مجلس ششم، و با توجه به اینکه بولتن مباحثات اتحاد چپ مدتهاست که منتشر نمی‌شود، لازم دیدیم با نظرخواهی از اعضای هیات هماهنگی در مورد مسأله انتخابات، هم خوانندگان را از روند تحولات فکری

تقابل با ادعاهای آزادیخواهانه «اصلاح طلبان»، جمهوریخواهان ... داشته باشیم، و گرنه اکتفا به تکرار شعار استراتژیک چه بسا چپ را به نیرویی جنبی، حاشیه‌ای تبدیل کند.

فراموش نکنیم که در غیاب تحلیل انتقادی از اولین حکومت شوراهای (اتحاد جماهیر شوروی) و تاریخ شکست آن پس از هفتاد سال در ذهن بسیاری از مدافعان انقلاب کارگری و طبقه کارگر جهانی نگرانی‌های به جایی در رابطه با تبدیل شدن حکومت‌های مدعی سوسیالیسم به دیکتاتوری حزب و در نهایت دیکتاتوری فرد، در نفی دمکراسی برای طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش وجود دارد. به این انحراف اصطلاحاً استالینیسیم گفته میشود اما از آنجا که نیروهای ترسکمیست هم درک منحرف و مشابهی از حکومت کارگری دارند اشکال اساسیتر از مقوله استالینیسیم است. تاریخ دمکراسی درون سازمانی در چپ ایران هم، خصوصاً در بخشی که من با آن آشنایی بیشتر دارم بسیار نگران کننده است. به نظر من نیروهای چپ رادیکال باید در توضیح جوانب دمکراتیک استراتژی خود، کار جدی بکنند و از خواب اینکته اکتفا به تکرار شعار حکومت کارگری (که البته شعار درستی است) چون معجزه همه مشکلات را حل میکند بیدار شوند.

کار کمونیستی چرا هیات هماهنگی در اتخاذ موضع در این رابطه موفق نشد؟

یاسمن از آنجا که این بحثها در مفردین، سازمانها و نیروهای اتحاد چپ کارگری صورت نگرفته است، تا چه رسد درون اتحاد چپ واضح بود رسیدن به تاکتیک مشخص غیرممکن است. عده‌ای از ما عقیده داشتیم میشود اطلاعیه‌ای در افشای انتخابات جمهوری اسلامی، در توضیح تناقض عبارت جمهوری اسلامی (تناقض ولایت فقیه و انتخابات) و در توهم‌زدایی از اینکه حتی اگر مجلس بدست اصلاح‌طلبان بیفتد تاثیری در زندگی کارگران و زحمتکشان، تاثیری در حقوق اولیه شهروندان پیش نخواهد آمد بنویسیم ولی از طرح واژه تحریم خودداری کنیم چرا که واضح بود مردم ایران در این انتخابات شرکت گسترده‌ای خواهند داشت. رفقای دیگری مصر بودند حتماً از واژه تحریم به عنوان رهنمود استفاده شود. از آنجا که اساسنامه تاکید دارد در چنین مواردی توافق سه چهارم اعضای هیات هماهنگی لازم است و از آنجا که مسأله در رابطه با تاکتیک و نه استراتژی، تصمیم گرفتیم اعلامیه ندهیم و در بحثها توضیح دهیم.

درست بوده. شرکت در این انتخابات نوعی حرکت اعتراضی بود و اتفاقاً بخش وسیعی از شرکت‌کنندگان در انتخابات به هیچیک از جناحهای رژیم توهمی نداشتند، مردم به کل رژیم و جناح تمامیت‌خواه آن رای منفی دادند.

بین بد و بدتر، بد را موقتاً ترجیح دادند چرا که بدرستی میدانند تشدید دعوا در بالا زمینه مناسبتری برای تداوم مبارزات توده‌ای و سرنگونی جمهوری اسلامی بوجود آورده است. به نظر من برای آن بخشی از طبقات زحمتکش که به اصلاح‌طلبان توهم دارند انتخابات باعث توهم‌زدایی خواهد شد، چرا که واضح است «جبهه دو خرداد» نمیخواهد به ساده‌ترین خواست‌های توده‌ها پاسخ بدهد. از اینجبهت من وظیفه نیروهای چپ را در این مقطع افشای وجه‌های غیردمکراتیک این انتخابات و افشای تناقض بین مقوله ولایت فقیه و جمهوری و انتخابات میدانستم. البته لازم بود در چنین افشاگری موضع چپ به مثابه قاطعترین مدافع دمکراسی واضح و روشن باشد و متأسفانه در این رابطه ما درون صفوف چپ (منظورم خارج از اتحاد چپ کارگری است) با مشکلاتی روبرو هستیم. لازم است یادآوری کنم که استراتژی اتحاد چپ کارگری کاملاً مشخص است «مبارزه از امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و برپایی دولت کارگری متکی بر ارگانهای خودگردان اقتدار کارگران و زحمتکشان، برای استقرار بدیل سوسیالیستی، به مفهوم گسترش دمکراسی در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان که آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و دمکراسی از اهداف آن غیرقابل تفکیک است». آنچه مورد بحث است تاکتیکی مشخص در رابطه با یک واقعه سیاسی معین در ایران است. لازم است این توضیح داده شود چرا که در چپ ایران از آنجا که بحث تاکتیک و استراتژی هیچگاه درست باز نشده است بعضی بحثها آنچنان مطرح میشود که گویی برای مدافعان استراتژی سرنگونی و انقلاب کارگری در همه مراحل تنها یک تاکتیک میتواند مطرح باشد و آنهم تکرار استراتژی است یا عده‌ای فکر میکنند شعار مجلس موسسان در تقابل یا جایگزین شعار حکومت کارگری است که هم از نظر تاریخی و هم از نظر متدولوژی بحث این جمع اشکالات اساسی دارد. به نظر من ما باید در مقاطع مختلف برای کمک به استراتژی استقرار سوسیالیسم شعارهای تاکتیکی مشخصی در

رفیق یاسمن از پروژه کار کمونیستی ارزیابی شما از انتخابات چه بود و چه موضعی را فکر می‌کردید که اتحاد چپ باید اتخاذ کند.

یاسمن ارزیابی من از انتخابات جمهوری اسلامی طبعاً در رابطه با اوضاع سیاسی ایران معنی دارد. از این رو باید از وقایع دو سه سال گذشته شروع کرد از اوج‌گیری اعتراضات توده‌ای و شرایطی که اعتراض و نارضایتی در جامعه بحرانی در حاکمیت ایجاد کرده است. این اعتراض‌های گسترده خود را در مقاطع مختلف به صورتهای گوناگون نشان میدهند. از تظاهرات خیابانی در پی مسابقات فوتبال، تا نافرمانی از قوانین حجاب جمهوری اسلامی، از مبارزات دانشجویی تا حرکات اعتراضی کارگری. پیداست هر واقعه اجتماعی، تفریحی، سیاسی در ایران زمینه آنرا دارد که به اعتراضی گسترده تبدیل شود. امروز زنان، جوانان، دانشجویان، کارگران، روشنفکران، خلق عرب، خلق کرد از هر فرصتی برای تشدید مبارزات خود و تعمیق شکاف درون حاکمیت به نفع این مبارزه، سود می‌جویند. از هفته‌ها قبل از این انتخابات واضح بود توده‌ها به شیوه خود از این امکان هم استفاده خواهند کرد تا اعتراضی قاطع به کل رژیم جمهوری اسلامی را به ثبت برسانند. البته باید اضافه کرد همه اینها در شرایطی است که پس از دو دهه سرکوب و تبعید و بحران نظری، نیروهای چپ و رادیکال نقشی در سازماندهی اعتراضات توده‌ای ندارند. در اینکه این انتخابات ارتجاعی بود شکی نیست، اینکه شرایط غیردمکراتیک بر جامعه و وضعیت موجود حاکم است، تردیدی نداریم. در اینکه کمترین رفرمی از خاتمی و متحدانش برخاسته نیست، شکی نداشته و نداریم. در اینکه بسیاری کاندیدهای خودی (مدافع جمهوری اسلامی) حذف شده بودند و اصولاً انتخابات در حکومتی که ولی فقیه دارد بی‌معنی است، شکی نبود با اینهمه از هفته‌ها قبل از انتخابات واضح بود بخش وسیعی از مردم ایران از این راه، چون راه‌های دیگر، برای ابراز انزجار از حکومت اسلامی، نضرت از دخالت دین در زندگی شخصی، از دخالت دین در دولت و انزجار از تشدید فقر و بیکاری استفاده خواهند کرد.

ارزیابی گرایش ما این بود که برخی متوهم به «اصلاح طلبان» اما عده بیشماری بدون توهم به جناحهای حاکمیت فقط به منظور ثبت رای اعتراضی در این انتخابات شرکت خواهند کرد. پس از انتخابات هم به نظرم رسید این ارزیابی

کلر کمونیستی فکر می‌کنید این تجربه چه تأثیری بر روند همگرایی نیروهای چپ کارگری داشته‌باشد.

یاسمن من فکر نمی‌کنم تصمیم‌گیری در اتخاذ یک تاکتیک تأثیری به همگرایی نیروهای چپ بگذارد.

همگرایی نیروهای چپ در بحث جدی پیرامون تعریف ما از دولت، طبقه، سوسیالیسم، دمکراسی، مسئله ملی، زنان ... بدست می‌آید نه در اتخاذ تاکتیک‌هایی که امروز مبینیم درون احزاب و سازمان‌های چند نظر پیرامون آنها وجود دارد. درون تشکلهایی که شعار تحریم را دادند امروز خیلی‌ها مدعی هستند با این شعار مخالف بودند. درون تشکلهایی که مخالف تحریم بودند هم از مقاله‌ها و بخشهای گوناگون واضح است نظرهای متفاوتی وجود داشته. اتحاد چپ نمیتوانست اطلاعاتی بدهد که همه گرایشهای درون تشکیلاتها، سازمانها و منفردین عضو این اتحاد را راضی کند. فراموش نکنیم اتحاد چپ کارگری، اتحاد چپ گرایشهای نظری گوناگون است و دستیابی به شعارهای تاکتیکی مشترک، خصوصاً تا زمانی که تعاریف ما از دمکراسی، سوسیالیسم ... تفاوتی دارد میسر نخواهد شد ولی این تجربه و تجارب مشابه میتوانست تأثیر مثبتی بر روند همگرایی نیروهای چپ کارگری دارد چرا که اقلاً بحث رابطه استراتژی و تاکتیک را مطرح کرده است. امیدوارم همه ما از این بحثها بیاموزیم که چقدر کار در پیش داریم تا اقلاً در رابطه با مفاهیمی عام چون دمکراسی و سوسیالیسم برنامه دقیق و رادیکالی درخور قرن بیست و یکم داشته باشیم.

رفیق امیر از راه کارگر کلر کمونیستی ارزیابی شما از انتخابات چه بود و چه موضعی را فکر می‌کردید که اتحاد چپ باید اتخاذ کند.

امیر: پاسخ به این سؤال با چشم‌اندازهای فراهم شده در شرایط امروزی - یکماه از ۲۹ بهمن ۷۸ - به اینطرف آنهم در وضعیتی که کارگزاران نظام از ضربه سعود کننده مردم لاقلاً در شمارش آرای تهران توانسته‌اند کمر راست کنند، چندان دشوار بنظر نمی‌رسد! در ایران امروز تنها سوانح طبیعی نظیر زمین‌لرزه، سیل، صاعقه و طوفان نیستند که آنرا تکان می‌دهند بلکه سوانح اجتماعی نیز آنرا دچار تکانها و لرزشهای مهیب و جانکاه می‌نمایند. لرزشهای نوع اخیر، وسیله فروریختن کاخها و حاکمیت سیاسی طبقه کارگزار را در برابر خانه‌خرابی و فقرا و بی‌چیزان که اغلب از پس سوانح طبیعی فرو می‌ریزند بنوعی دستخوش تغییر و دگرگونی نموده است.

بدون تردید انتخابات دورهای اخیر از بهمن نهفته همین خانه‌تکانیها و زمین‌لرزه‌های بزرگ پدید آمده است. باید تمامی جوانب آن را بشکل همه‌جانبه مورد بررسی قرار داد و یا از طریق کار فکری جمعی به داوری پیرامون آن نشست.

همه گرایشها موجود درون اتحاد چپ کارگری یعنی بخش رادیکال و سرنگونی طلب رژیم، در ادبیات خود به کرات رفتار اعتراضی مردم در طول سه یا چهار سال اخیر را

مورد تأکید قرار داده‌ایم و آنرا به درستی به معنای مخالفت آشکار با رکن حیاتی جمهوری اسلامی (قانون اساسی و ولایت فقیه) یعنی تمامیت نظام و کارگزاران آن بیان داشته‌ایم.

حضور مردم و به میدان آمدن آنها چند سؤال مهم را به میان می‌کشد. از آن جمله:

آیا مردم می‌توانند با استفاده از شکافهای موجود در میان حکومت‌کنندگان که امروزه در کلافه‌گی ۲۱ سال حکومت ضدانقلابی‌شان، اینچنین به سر و کول هم می‌پرند، از این شکافها نیز برای پیش بردن برنامه سرنگونی رژیم استفاده کنند؟

آیا شعار استفاده از ابزارها و تاکتیک‌های گوناگون و متفاوت، توهم به رژیم را دامن نزده و مخدوش کردن امر سرنگونی رژیم را معنی نمی‌بخشد؟ پاسخ به سؤالات فوق بیان مواضع در امر انتخابات از طریق اتحاد چپ کارگری تلقی می‌گردد.

همه جناحها و طرفهای درگیر درون نظام اسلامی متوجه شده‌اند که حکومت کردن بشیوه تانکونی دیگر ناممکن است ولی با اینهمه تلاش می‌ورزند آنگونه عمل کنند که خود می‌پسندند نه آنگونه که مردم می‌خواهند.

تمامیت خواهان می‌کوشند که ولایت فقیه را به مانند پیشینه سنتی آن و بازگشت به دوران خلافت و خلیفه‌گری بر حیات جامعه مسلط گردانند و به بازسازی آن بربایند. آنان برای گستراندن خود به موجودیت «اصلاح‌طلبان» و برنامه‌های آنان نمی‌اندیشند بلکه به قهر عریان علیه مردم و به تمکین واداشتن همه به هر طریق ممکن اقدام می‌نمایند.

اصلاح‌طلبان حکومتی ضمن اعتقاد به ولایت با برنامه‌های خود تقلاً می‌نمایند که لاقلاً رژیم را برای دوره‌ای قابل تحمل نمایند و کوشش کنند بحران همه جانبه کنونی را به تعویق بیاورند.

در چنین وضعیتی امر انتخابات حادث می‌گردد. یک نکته را برای خود روشن سازیم و فراموش نکنیم و آن ناممکن بودن انتخابات آزاد و دمکراتیک و غیرقابل گزند شمردن آن از تهاجم در نظام اسلامی است.

در این میان در برابر مقاومت نابهنگام رژیم، انبوه مردم، ناگزیر می‌گردند که خشم و خروش، خیزش و شورش خود را از طریق واگذاری و رأی به ثبت برسانند و این به هیچ معنی به رسمیت شناختن و قانونی شمردن و حکومت قانون توسط نیروهای متنازع قدرت در برابر یکدیگر و از جانب توده بی‌چیزان و دادخواهان جامعه ما نیست. بلکه آنان نمی‌خواهند فرصت‌ها را از دست بدهند و خود را در حاشیه نگهدارند!

در برابر این حضور مردم نیروهای درون نظام با اختلافات معین، در برابر پیشروی مردم و بویژه بر سر چگونگی حفظ نظام، هر کجا که احتمال بهم‌خوردن تعادل قوا در مقابل موجودیت آنان بروز می‌نماید به سازش میرسند. بدون اینکه توانسته باشند جدا از توافق بر سر سرکوب مردم، هیچگاه حول یک پلاتفرم جامعه و مشترک به نظر واحدی برسند.

در رژیم موجود همه چیز تنها با توسل به سرکوب هر چه وسیعتر فراهم می‌آید. هر گونه اصلاحاتی تنها نظام را به فروپاشی اش نزدیک‌تر می‌نماید. ازینرو پلاتفرم اصلاحات خاتمی به پایان رسیده است. شرکت گسترده و همه‌جانبه مردم در انتخابات بنفع رژیم تمام نمی‌شود که هیچ، بلکه پشت آنرا می‌لرزاند. رژیم جمهوری اسلامی ایران ورشکسته‌تر از آنست که با اصلاحات خاتمی قابل بازسازی باشد و اصلاح‌طلبان حکومتی ضعیفتر از آن هستند که بتوانند به نیروی پیشرونده جامعه تبدیل

گردند. مردم در این میان به پیش صحنه هدایت می‌گردند و بشکل بیواسطه‌ای به شکندگی اوضاع کمک می‌نمایند.

مردم با حضور تجربی و اقدامات مستقیم خود به شکل گنج‌کننده‌ای سازش اعلام نشده درونی را در هم می‌ریزند تا به اینهمانی نیروهای درونی نظام نه بگویند. به این ترتیب اینان با سپر کردن یک جمعی، نقداً حایلی میان خود و افق‌های رهانشان می‌یابند. بکارگیری این تاکتیک یعنی سپر کردن یک نیرو در برابر دیگری در شرایط ضعف نسبی حرکات مستقل توده‌ها و سازمانیافتگی مبارزات آنان رخ می‌نماید. همین در هم آمیزی محاسبه یعنی هم‌سویی مردم با خاتمی یا جبهه اصلاح‌طلبان، همواره بسیاری از طرفداران سرنگونی را آشفته و رفرمیستهای درون و بیرون نظام را خوشحال می‌نماید.

در همین زمینه یکی از رفقای چپ مستقل از سر خیرخواهی بمن گفت: «مردم در داخل کشور کار منطقی بجا و درستی کردند که به رفسنجانی و اعوان و انصارش نه اعتراضی دادند ولی چپ اصولی نمی‌بایست با مردم همگام می‌شد و آنان را به این رای اعتراضی فرا می‌خواند. زیرا این دعوت از آنان به واگذاری رای اعتراضی، آرای مردم را متوجه یک نیروی می‌سازد و این شعار سرنگونی شما و ما را زیر میگیرد و در مردم توهم ایجاد می‌کند.»!

بگمانم نکته اصلی گمان‌زنی طرفداران تاکتیک «تحریم» و پرنسیپ کردن آن در همین آشفتگی از ارزیابی اوضاع نهفته است. همگان معتقدند تنها سخن گفتن درباره ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی ایران برای مردم کافی نیست. چرا که اکثریت میلیونی آنان در طی بیست و یکسال حاکمیت سیاه اسلامی، ضرورت چنین تکلیفی را خود دریافته‌اند و به اشکال گوناگون به مخالفت با ارکان رژیم برخاسته‌اند.

اگر بحث بر سر اقدام عینی این تغییر و تدارک عملی امر سرنگونی است، باید به مردم بگویم، چگونه می‌توانیم شمار هر چه گسترده‌تری از آنان را به میدان اقدامات مستقیم سیاسی فراخوانده تا جنبش عظیم و متشکل خود را در ابعاد سراسری سازمان دهند و تکلیف نهایی نظام را در یک نبرد آشکار، آماج مبارزات خود سازند؟ اگر به این نبرد نهایی باور داریم تنها با تدوین پلاتفرم رادیکال و استراتژی معطوف به تغییر نظام و ارائه آن به جنبش، نمی‌توان از حقانیت تاکتیک صحبت کرد. چرا که بدون جنبش توده‌ای و اراده معطوف به براندازی، حتی رادیکال‌ترین شعارها و پلاتفرمها در دست صاحبان و تدوین‌کنندگان اولیه آن در حد یک دوجین برنامه روی کاغذ باقی می‌مانند.

با باور ما - همه گرایشها درون اتحاد چپ کارگری - بر خلاف باور «پوزیسیون» قانونی و استخالف‌طلبان تحول‌طلب و کارشناسان مهندسی تدریجی در درون و بیرون نظام امروز اکثریت جامعه، بویژه کارگران، توده پابرهنگان، مزدبگیران، حاشیه‌نشینان شهری، زنان، جوانان، دانشگاہیان، دانشجویان، دانش‌آموزان، روشنفکران مترقی، خلقهای ساکن ایران، اقلیتهای مذهبی و جنسی، هزار خانواده‌اعدامی و زندانیان سیاسی و عقیدتی، یعنی بخش بزرگی از مردم کمتر توهمی نسبت به خاتمی و کارنامه مورد ادعای او ندارند. لذا همه آنان بکارگیری تاکتیک سپر کردن خاتمی و همه گرایشها هم سو با آنرا تنها و صرفاً بعنوان پوششی برای بیان خواسته‌های خود استفاده می‌نمایند.

نباید فراموش کرد که بهره‌برداری از شکاف میان

با مشاوره و تصحیح دو تن از رفقا، پیش‌نویس سندی تهیه دیده شد و بین رفقای هیأت هماهنگی به گردش در آمد. این سند نتوانست گرایشات مختلف درون اتحاد چپ کارگری را در تبیین نظرات آنها نمایندگی کند. جدا از این با توجه به اعلان موضع بیرونی رفقای «هسته اقلیت» و «اتحاد فدائیان کمونیست» - دو گرایش از چند گرایش درون اتحاد چپ - در اطلاعیه مشترکشان با گروه‌های دیگر که نظرشان را با اعلان موضع «تحریم» انتخابات مجلس ششم تعریف می‌کردند، برای من و گرایش ما - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) - که فاصله‌گیری از آن شعار در بیان مشخص ما تا حدی صراحت دارد، با آن موافق نباشیم. این بدان معنی است که ما با موضع «تحریم» لامحاله نمی‌توانستیم همراه گردیم و صدا البته موضعی را که قبول نداشته و نداریم و فرصت برابر برای دفاع از آن نیز فراهم نبود، دیگران نیز بنوبه خود مجاز بودند که آنرا نپذیرند.

از آنجا که این سنت در اتحاد چپ کارگری و همه ائتلافات است که حرکت بر مبنای اشتراک و بویژه توافقات باشد و اگر توافق جمعی نیست می‌توان اعلام موضع نکرد و هرگاه هم مورد پرسش واحدها و دیگران قرار گرفتیم، می‌توانیم توضیح دهیم که چون دارای نظر و تحلیل واحدی در سطح هیأت هماهنگی و نمایندگان گرایشات موجود آن، پیرامون تاکتیک انتخاباتی نبودیم - علیرغم فرصت محدود نتوانستیم بحث کنیم و راه میانی پیدا کنیم، این شد که اطلاعیه ندادیم و این حق برای هم گرایشات وجود داشت و دارد که نظر خود را بیرون از اتحاد چپ کارگری تبلیغ کنند. کاری که صورت گرفت و همگان تا حدی از نظرات یکدیگر باخبر گشتند. نگاه اول ما در تدوین پیش‌نویس اطلاعیه اتحاد چپ کارگری بر این بود:

ما باید شرایط ضددموکراتیک این انتخابات را افشا می‌کردیم، و همدستی و هم‌ذاتی اصلاح‌طلبان با تمامیت‌خواهان حکومتی را هر چه آشکارتر به نمایش می‌گذاشتیم و هرگونه توهم‌آفرینی نسبت به معجزات مجلس اصلاح‌طلبان را افشا می‌کردیم. همواره از آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، از برابری کامل حقوق زنان، از رشد مبارزات طبقاتی، سازمانیابی تشکلهای مستقل سراسری زنان، جوانان، حقوق ملیتهای تحت‌ستم و حقوق اقلیتهای مذهبی و جنسی را برجسته می‌کردیم. تشکل کارگران و سراسری کردن و دفاع از مطالبات آنان در پایگان طبقاتی خود را با قاطعیت و صدای بلند سرمی‌دادیم و در شرایطی که جناح‌های حکومت، نگران از حرکت‌های انقلابی و جسارت‌آمیز مردم، به ائتلاف‌های گوناگون دست یازیده‌اند، اتحاد چپ کارگری با تأکید بر اهمیت مبارزه مستقل توده‌ای، می‌بایست مردم را از وابستگی به این ائتلاف‌ها و جنگ جناح‌ها بر حذر می‌داشت. همواره مردم را از امید بستن به این مجلس (حتی اگر تمام بدست اصلاح‌طلبان بیفتد) در راه برجستگی بخشیدن به ستیز برای کسب آزادی و مبارزه طبقاتی کارگران، نیز پرهیز می‌دادیم. زیرا که سرنوشت آزادی و مبارزه طبقاتی در متن جامعه و در مبارزه مستقل توده‌ای برای سرنگون کردن این رژیم تعیین خواهد شد. این نظر برای مداخله فعال و اعتراض مردم جای معین باقی می‌گذاشت. تشویق به بی‌اعتنایی، نه گفتن و تحریم را اعلام نمی‌داشت و بمانند طیف راست جنبش - داخل و خارج - چپ سفید برای رأی دادن و تقویت جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر جنبش مستقل توده‌ای را هم معنی نمی‌بخشید. ضمن اینکه تحریم‌کنندگان و مواضع آنان را نیز محدود نمی‌کرد،

پیشروی خود را برای زدن ضربات جانانه‌تر و مهلک‌تر به این رژیم و برای جلو بردن خواسته‌های فردا و فرداهای خود، چون دیروز و امروز همچنان همه راه‌ها و آموزه‌های نو را خواهند پیمود. ضربه مرکب‌ار مردم به حکومت روحانیت و ائتلاف خط امام (رفسنجانی) و رهبری با تپهای مسحور کننده‌ای بر فرق سر رفسنجانی «سردار سازندگی» و همراهان او در این انتخابات فرود آمد - که هنوز همه کارگزاران نظام از گیجی آن بیرون نیامده‌اند - این نتیجه کار را نمی‌شد با فراخوان دادن «تحریم» بدست آورد.

باید هوشیار باشیم. همه پدیدآورندگان میلیونی این آرایش جدید، همواره از تلفیق گوناگونی عمل خود در مبارزه با نظام سرمایه‌داری و اسلامی موجود در بیرون مجلس و با استفاده از تضادهای حکومتی و سود جستن از اهرم‌های قانونی صرفاً برای گسترش مبارزات خویش تا حد به زیر کشاندن تمامیت رژیم و بدون اعتقاد به حاکمیت دینی از ابزار قانونی برای نفی آن سود می‌جویند.

در پایان این بخش ارزشیابی سرمقاله‌نویس روزنامه جمهوری اسلامی، بخودی خود گویای آموختن از تجربیات مردم است را بدون هیچ شرحی می‌آورم روزنامه مزبور در ۱۴ اسفند ۷۸ یعنی ۱۵ روز بعد از انتخابات در حالیکه هنوز نتایج شمارش آرای شهر تهران مشخص نشده است، در سرمقاله‌اش می‌نویسد:

«بسیار کودکانه است که امروز یک جناح خود را پیروز نماید و جناح دیگر را شکست خورده بنامد، واقعیت بسیار فراتر از این برداشتهای سطحی است. اگر از نگرش محدود عبور کنیم و به عمق واقعه بیندیشیم، واقعیت تلخی را می‌بینیم: آنچه که به میدان آمده و چهره خود را آشکار کرده و در حال پیشروی است، یک جریان غیرمعتقد به حاکمیت دینی است. اینست تفسیر واقعی آرای تهران و شهرهای بزرگ، (جناح‌ها) گویا صدای پای سکولاریسم را که آشکارا به آنها می‌گوید دوران شما به پایان رسیده است را هنوز نشنیده‌اند.»

سرمقاله‌نویس تنها راه مقابله با این هیولای به حرکت درآمده را کنار گذاشتن شکاف‌های جناحی - که سبب پیشروی جریان غیردینی شده است - می‌داند. هرچند این برآمد غیرمذهبی را بمانند کف می‌داند، ازینرو برای زایل کردن کف مزبور با کنار گذاشتن کشمکش‌ها بسادگی مقدور و فراهم می‌آید. بگمانم باید این جریان غیرمعتقد به حاکمیت دینی در جامعه را بازشناخت. در اینراه می‌توان و باید از مردم آموخت!

کار کمونیستی چرا هیأت هماهنگی در اتخاذ موضع در این رابطه موفق نشد؟

امیر: بدون گزافه‌گویی می‌توانم بگویم پروسه همکاریها در درون هیأت هماهنگی در مواقع اضطراری و تعیین‌کننده شتاب لازم را ندارد. تنها مسؤولین ارتباطات گسترده‌ترین رابطه کاری را با یکدیگر طی روز، هفته و ساعات گوناگون به سامان می‌برند ولی این سطح ارتباط به دلایل عدیده‌ای و بشکل جمعی بین جمع ما (اعضای هیأت هماهنگی) عمل نمی‌کند.

در این رابطه عدم تمرکز، ووجه گوناگون کار سازمانی، تعدد وظایف هر رفیق مسؤول و مسایلی از این نوع سبب می‌گردد که نتوان حول مباحث نظری کار همه‌جانبه‌ای را سازمان داد. مسأله انتخابات مجلس ششم با همه‌اهمیتی که داشت علیرغم اینکه هر نیرویی پیرامون آن با خود به بحث نشسته بود، نتوانست به دلایل پیشگفته در سطح هیأت هماهنگی بشکل همه‌جانبه‌ای مورد رایزنی و مشاوره فکری قرار گیرد.

حکومت‌کنندگان ضرورتاً بمعنای کنار آمدن با این یا آن بخش از نظام نیست و اساساً هم‌سویی در تاکتیک ضرورتاً به معنی اشتراک در پلان‌مردم و برنامه هم نیست یا کسانی که شکاف درون حکومتی را در گسترش مبارزات آزادی‌خواهانه مردم بی‌تأثیر می‌دانند، بهتر است به تجربه همین دو، سه سال اخیر نظری بیافکنند و آنرا با دوره‌های پیشین مقایسه کنند. متوجه خواهند شد که این گسترش مبارزه در سالهای اخیر بدون شکاف موجود در میان حکومتیان، نمی‌توانست چنین ابعاد گسترده‌ای پیدا کند.

امروز هر انتخاباتی برای تمامیت‌خواهان حکومتی و دستگاه ولایت مطلقه آن به یک کابوس واقعی می‌ماند، زیرا که موجودیت تمامی آنرا به آزمون تازه‌ای در معرض قضاوت همگان قرار می‌دهد.

مردم ناگزیرند از شکاف ایجاد شده در میان بالای‌ها، وسیع‌ترین بهره‌برداری را به نفع خود بنمایند. عمیق‌تر شدن شکاف در میان حکومتیان برای قوام بخشیدن به جنبش مستقل مردم اهمیت تعیین‌کننده‌ای بویژه برای تحقق پلان‌مردم‌های رادیکال بازی می‌کند و ما نمی‌توانیم تاکتیک این مرحله خود را که از استراتژی نفی نظام، شعار محوری سرنگونی و انقلاب توده‌ای قهرآمیز معنی می‌یابد، تنها به کار بگیریم و به مردم بگوییم برای فرارویاندن موقعیت انقلابی با تاکتیک ما یعنی «تحریم» همراه گردید و به آشتی طبقاتی موجود در این مرحله اعتراض نکنید، شورش خود را با خانه‌نشینی، عدم شرکت در بازی انتخابات غیردموکراتیک با سکوت و یا حتی اعتراض خیابانی برای سرنگونی کلیت نظام باز یابید. با «تحریم انتخابات»، عدم استفاده از دخالتگری در فرصت فراهم آمده را با دامن‌سج ما بسنجید تا راه برای سرنگونی نظام بدون توهم به مصلحت‌جویی اصلاح‌طلبان فراهم آید!

در این میان مردم عکس این خواست جانبداران «تحریم» عمل کردند. نمی‌توان جلوی عمل اعتراضی یکپارچه مردم را گرفت یا چون سازمان مجاهدین، آمار شرکت‌کنندگان را به سطح نازلی گزارش کرد. بر همگان و بویژه مردمیکه طی ۲۱ سال نظام مذهبی را تجربه کرده‌اند و خواست‌های خود را بکررات بر زبان رانده‌اند و آن: جدایی دین از حاکمیت دولتی، برپیدن دستگاه‌های سرکوبگر امنیتی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی عقیده، بیان و اجتماعات، برافزاندن آبارتاید جنسی، آزادی کامل انتخاب پوشش، در هم شکستن جداسازیها، آزادی ملل تحت ستم، رفع مداخله دولت در زندگی جوانان دختر و پسر، لغو اعدام، زودن قانون قصاص، سنگسار، دستگیریها، زندان، شکنجه، آدم‌ربانیها، محکومیت ترور و نقض حقوق بشر، محترم شمردن حق اعتصاب، حق تشکل و رفع محرومیت‌های شغلی، بیکارسازیها و در نهایت خواهان آزادی و زندگی برابرند، به تجربه دریافته‌اند که این مجلس در رودروئی با خواسته‌هایشان همان خواهد کرد که خاتمی از دوم خرداد تا به امروز در برابرشان از خود بروز داد.

با اینهمه می‌توان دورنمای فردای مجلس ششم را به آنان توضیح داد و به شفاف‌ترین شکل ممکن آنرا در نزد توده‌ها بی‌اعتبار کرد. ما باید به مردم بگوییم حال که به حاکمیت مطلق العنان مذهبی اعتراض کردید و بدان نه گفتید، این همه کار نیست. باید برای اقدام متشکل، مستقل، سراسری و سازمانیافته خویش، خود را برای پیکارهای بزرگ جدا از همه جریانهای قیم‌مآب درون و بیرون نظام برای جنگی بزرگتر مهیا گردانید. نباید فراموش کرد که این مردم باز هم فرصت‌های

بستر جاری زندگی نشانند. از اینکه این فرصت را برای گفتگوی فی‌مابین فراهم آوردید که با خوانندگاننا صحبت داشته باشم، تشکر می‌کنم.

رفیق یدی از فدائیان کمونیست حکومتی‌ارزنی شما از نتخابات چه بود و چه موضعی را فکر می‌کردید که اتحاد چه باید اتخاذ کند.

یدی قبل از هرچیز اینرا بگویم که از نظر من اساساً اطلاق نام «انتخابات» به آنچه که در قانون و عرف و سنت جمهوری اسلامی مرسوم است و نامش را «انتخابات» آنهم از آزادترین نوعش می‌گذارند، سؤال برانگیز است. در «انتخاباتی» که هیچکدام از احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های مستقل حق شرکت و معرفی کاندیداهای موردنظر خود را ندارند: در انتخاباتیکه حتا بسیاری از معتقدین به قانون اساسی ارتجاعی موجود از حق انتخاب شدن محرومند، در انتخاباتیکه عده‌ای را بعد از گذراندن از صافی ارگانهای متعدد سرکوب و تفتیش و بعد از تأیید صلاحیت بوسیله شورای متشکل از مرتجعین، در مقابل مردم قرار میدهند تا به یکی از آنها رای بدهند و از همه مهمتر در انتخاباتی که اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان جامعه بدلیل نداشتن تشکل و تحزب مستقل خویش، از هرگونه امکان مشارکت سیاسی واقعی محرومند، اطلاق نام «انتخابات» جعل این واژه و تحریف حقایق است و همینطور هرگونه تأیید و یا سکوت رضایت‌آمیز کمکی است به رژیم جهل و جنایت حاکم بر ایران در سنت کردن یک چنین روش‌های انتخاباتی و حقنه کردن آن بر افکار عمومی. ولو اینکه بخشی از مردم چه به دلیل ناآگاهی و توهم و چه به دلیل مخالفت با این یا آن جناح از حاکمیت رفته باشند و در این رای‌گیری شرکت کرده باشند. از این تعریف مختصر و شفاف از باصطلاح «انتخابات» مورد ادعای رژیم که اینروزها بخشی از اپوزیسیون و دولت‌های اروپایی را پشت سر رژیم به صف کرده است، بگذریم مثل آفتاب نیمروز روشن است که این انتخابات هم مثل سایر ابزارهای موجود در نظام اقتصادی و سیاسی ایران، در خوشبینانه‌ترین حالت وسیله‌ایست در دست مافیای مالی و نظامی حاکم که با پس زدن هرگونه امکان مشارکت توده‌های مردم، رقابت بین خود را سازمان میدهند. در عین حال مجموعه نظام و هر یک از جناح‌های درون آن کوشش میکنند با توسل به آرای مردم، برای نظام سیاسی آبرو باخته خود در بین افکار عمومی داخل و خارج مشروعیت دست و پا کنند. حالا این رقابت میان نمایندگان بخش‌های مختلف کلان سرمایه‌داران، تجار و مافیای مالی که مثل اختاپوس بر هستی و نیستی مردم چنگ انداخته‌اند، گاه چنان تشدید میشود که به حذف این یا آن شخصیت معروف و یا این و آن جناح و تشکل و غیره از دایره قدرت سیاسی میانجامد، اما در ماهیت قضیه تغییری ایجاد نمیکند. هر اندازه و به هر دلیل که مردم در «انتخابات» شرکت بکنند در بازی و رقابت درون جناح‌ها کشیده میشوند و به دم توپ منازعات آنها تبدیل میگرددند، در شرایط فقدان تحزب و تشکل مدافع منافع واقعی خود، ممکن است ناگزیر سرنوشت خود را به سرنوشت باند‌های درون رژیم گره بزنند و از مبارزه مستقل و درک منافع واقعی خود عاجز بمانند. بخشی از سازمان‌های سیاسی از جمله گرایشی در درون اتحاد چه ادعا میکنند از این رو مردم را به شرکت در

فکری و سازمانی هواداران سوسیالیسم امری شدنی و ممکن است. این تنها فرزنانگان نشسته در اتاقک‌های شیشه‌ای و فرقه‌های ماموتی می‌باشند که حاضر نیستند از تعاریف تا دیروز خود حتی یک سطر عقب‌نشینی کنند. آنان چنین یگانگی در ساختار موجود را ناشدنی می‌یابند و هر آینه به لطایف‌الجلیلی به شکنندگی این اتحاد می‌اندیشند و در خلوت خویش آنرا پایان‌یافته تلقی می‌کنند!

اگر می‌پذیریم که یک سازمان واحد نیستیم بلکه اتحاد چه گرایش‌های نظری گوناگون هستیم، پس می‌توانیم اختلافات را به سنگ‌پوشی برای رایزنی و مشورت و تعقل خویش‌تندارانه‌ای برای مباحثات نظری و فکری یکدیگر بدل نماییم و از همدیگر نگسلیم. بلکه تعاریف خود را از تاکتیک‌های سنجیده و مرحله‌ای را برای تحقق استراتژی پیشروی با تبادل نظر فکری به سامان بریم.

بولتن‌های مباحثات فکری می‌تواند، آزمون موفقیت بر روند همگرایی‌ها و برای روشننگری نسبت به حوزه اختلافات تاکتیکی ما باشد. همین تجربه - نشریه کار کمونیستی - بر بستر واقعیات امروزی جامعه و ارزیابی حاصل از آن نشان می‌دهد که نباید معیار اتخاذ دو تاکتیک متفاوت ما را از یکدیگر دور سازد. بلکه باید به گفتگو بنشینیم تا بر سر آن بتوانیم راه‌های برون‌رفت از بحران چندگانگی را با بحث اقناعی باز یابیم.

به باور من یک اصل اساسی منبعث از تجربه دیروز تا به امروز را نباید از یاد برد و آن کنار گذاشتن قطعی قیام‌مابی و یگانه‌سری مآخوذ از احکام خویش برای دیگران است. اگر به مبارزه طبقاتی برای وصول به جنبش سوسیالیستی می‌اندیشیم، جنبش سوسیالیستی چیزی جز «جنبش مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم» نیست. و در این میان قرار نیست این «اکثریت عظیم» برای طرح‌های چه به صف گردد. برعکس این وظیفه ما چپ‌هاست که در خدمت خودرهایی این توده عظیم به صف شویم.

کلیدی‌ترین مسایل تاکتیکی اخص جنبش چه، مخصوصاً در داخل کشور از یکطرف باید معطوف به وضع موجود و مداخله فعال در آن باشد. زیرا که تنها با تمرکز نیروی هر چه بیشتر در این وضعیت است که چپ‌ها می‌توانند سهم خود را در گستراندن و فشرده ساختن جنبش مردمی ادا نمایند و از طرف دیگر با تضمین‌های لازم برای گسترش بخشی و ایجاد یک نظام جایگزین واقعاً مردمی با تحکیم بلوک طبقاتی بر بستر ستیز کار و سرمایه بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی تدارک ببینند!

همه نیروهای چه (احزاب، سازمانها، گروه‌ها و اتحاد چه) وسیله و صرفاً وسیله‌ای هستند برای تقویت، تکوین و شکل‌گیری همبستگی طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه، تبدیل کردن این وسیله به هدف به معنای تبدیل کردن مأموریت بزرگ چه به نوعی کسب و کار سرمایه‌دارانه است. ازینرو ما بدور از نگاه خودمدار و قیام‌ماب، حقانیت عمل مردم را در طلب استفاده از فرجه‌های پیش‌آمده در جامعه ما، نشانه‌های مثبت اعتراضی آنان در شکوفایی آزاد اندیشه‌ها می‌بینیم. لذا ما ارزیابی متفاوت در تاکتیک‌ها را در روند همگرایی چپ‌های اصولی به هیچ وجه زمین‌ساز جداسری و تفرقه بیش از پیش آنان نمی‌دانیم. تدارک سمینار، میزگردها، مباحثات فکری رودررو، یگانه راه زدودن تنگناگت اتخاذ سیاست‌های اثباتی می‌باشد. تنها با رایزنی فکریست که می‌توان بر پیشداوریه غلبه کرد و پل‌های تفاهم را بر

بلکه جنگ عمومی مردم برای سرنوشتی رژیم را با اتخاذ تاکتیک دلبخواهی خود آنان هموار می‌گردانید. نظر ما بر این پایه نیز بود که مردم را به تلاش برای تشدید تضادها و کشاکش‌های جناح‌های حاکمیت در مقطع این انتخابات، برای آنکه منجر به تقویت جناحی از حکومت نشود، برانگیزانیم.

متأسفانه رفقای طرفدار «تحریم» مصر بودند که از واژه «تحریم» برای فراخوان اتحاد چه کارگری استفاده کنیم. برای ما نیز این نظر همان حد موضوع انتخابات را مطلق می‌دید که دعوت‌کنندگان به رای‌دهی بدون هیچ اگر و امائی. ازینرو به حکم آییننامه مناسبات اتحاد چه کارگری و نبودن زمان کافی برای بحث و اقتناع یکدیگر، اطلاعیه‌ای داده نشد و انجام این عمل در ظرف اصولیت مناسبات این مرحله کار فعالین گرایش‌های گوناگون (سازمانها، افراد مستقل درون واحدهای) اتحاد چه کارگری معنی خاص می‌یابد. ما به آن احترام می‌گذاریم و پایبندی نشان می‌دهیم!

کار کمونیستی فکر می‌کنید این تجربه چه تأثیری بر روند همگرایی نیروهای چه کارگری داشته‌باشد.

امیر: پذیرش تعدد نظرات، چندگانگی فکری و سازمانی در درون خانواده چه بشکل عام و در درون اتحاد چه کارگری بشکل خاص - آنگونه که در تعریف این اتحاد گنجانده شده - نه بمعنی حذف نظرات گروهی است و نه بمعنی یکپارچه شدن فکری و سازمانی چه است و این اساساً نه ممکن است و نه ضرورتاً مطلوب بنظر می‌رسد.

بدون تردید این چندگانگی فکری و تعدد نظرات درون یک ظرف با پراکندگی فرق دارد و برجستگی عمل ما در خانواده اتحاد چه کارگری مشابه ظرفی در بازتولید تعمیق و تطبیق اشتراکات در عین قبول اختلافات، تجربه نو و آزمون شده‌ایست که از اردیبهشت ۷۳ (مه ۱۹۹۴) به اینسو، ما را با یکدیگر به همراهی و همکاری واداشته است.

اینکه می‌پرسید این تجربه یعنی اختلاف در بکارگیری یک تاکتیک چه تأثیری بر روند همگرایی نیروهای چه کارگری می‌تواند داشته باشد؟ باید بگویم: برای ما اگر از فرقه‌گرایی گسسته‌ایم که فکر می‌کنم چنین کرده‌ایم، تعجب ندارد که بگویم ما چندگانگی سازمانی و فکری یکدیگر را تحمل می‌کنیم، امری که کمتر جریان فرقه‌گرا را با آن هیچ سنجیتی ندارد. زیرا که فرقه‌ها چندگانگی فکری و سازمانی را بر نمی‌تابند و تلاش می‌کنند که پراکندگی و تفرق را دامن بزنند.

همگان می‌دانیم، امروزه حتی در درون سازمانها بر سر اتخاذ تاکتیک واحدی، علیرغم داشتن خط و برنامه معین، نظرگاهها و گرایش‌های مختلفی در لحظات استثنایی بروز می‌کند. طبیعی است که در درون چه علی‌العموم و در میان ما (اتحاد چه کارگری)، این اختلافات، تفاوتها و چندگانگی در ارزیابی از مسایل پیش‌روی بروز کند. امری که ما را به هم پیوند داده است. نقطه اشتراک ما در تعریف آزمون نبرد طبقاتی، سوسیالیسم، دموکراسی، انقلاب اجتماعی و... استراتژی ما است.

هیچ اختلاف و تفاوت در تاکتیک چه امروز و چه فردا نمی‌یابد از تلاش ما برای همبستگی، تحکیم اتحاد طبقاتی و تقویت خود رهایی طبقه کارگر، ما را از پروسه تجانس بازمان دارد. از یاد نبریم که ضرورت شکل‌گیری اتحاد طبقاتی برای سمت‌گیری سوسیالیستی از امروز و در جهت الزام به برقراری سوسیالیسم با چندگانگی

رهنمود سازمانش در انتخابات شرکت کند و یا خنثی باشد و در عین حال بنا به رهنمود اتحاد چپ کارگری، آترا تحریم کند! چنین است که اصرار طرفین، به کشمکش بیپسوده میانجامد و اگر جلوی زیر زیرکی و «جناحی» عمل کردن مسدود باشد، بناچار همه به «خیر الامور اوسطها» رضایت میدهند و... در عین حال واقعیت این است که هیات هماهنگی اتحاد چپ ما بیشتر کارگزار و نیروی اجرایی و آنهم در سطح پائین تر نظرات و مواضع گرایشات مسلط جریانات است تا رهبری سیاسی و تشکیلاتی اتحاد چپ کارگری! بنا بر این در حد و حدود خودش باید از این هیات انتظار داشت نه بیشتر...

به هر حال بار دیگر معلوم شد که اتحاد ما هنوز به آن حد از انسجام سیاسی نرسیده است که از حدود فعالیت دفاعی فراتر رود و در مبارزه واقعی حضور عملی بیابد. صد البته علل اساسی را باید در جای دیگری جستجو کرد نه مواضع این و یا آن جریان. که من سعی میکنم با توجه به محدودیتی که نشریه کار کمونیستی تعیین کرده است، در زیر بطور خلاصه به برخی از این علل اشاره کنم.

اولا اتحاد چپ کارگری بدلیل متوقف شدن پروسه مباحثات درون آن که با خروج بخشی از جریانات سیاسی و منفردین طولانی تر شده است، قادر نشده است تا در زمینه‌های مختلف به مواضع و دید روشنی برسد و تا کنون بجز مصوبات اجلاس پنجم آن و یک پلانفرم دفاعی هیچ سندی در زمینه ارزیابی سیاسی، موقعیت طبقه کارگر، کارکرد رژیم و جناح‌بندی‌های درون آن، روند مبارزه طبقاتی و چشم‌انداز سیاسی ایران و سایر ملزومات یک اتحاد پایدار و شفاف و... ارائه نداده است و در فقدان مباحثات سازمانیافته و هدفمند نمیتوانست هم ارائه دهد. چون در غیاب مباحث لازم هرگونه تصمیم‌گیری یا به یک ارکستر تکصدائی تبدیل میشود و نیروی را برنمی‌انگیزد و یا بجای برآیند نظرگاه‌ها به فرقه‌ای در خود تبدیل میشود. اتحاد چپ برای مبنا تاسیس شد که چپ رادیکال و طرفدار سوسیالیسم را اعم از متشکل و منفرد در مواضع مشترک متحد کند و ضمن تمرکز امکانات حول مبارزه مشترک، در عین حال برای فاتح آمدن بر پراکندگی این نیروها، مبارزه نظری حول اختلافات را سازمان دهد تا در پروسه‌ای منطقی و در یک جو دموکراتیک برخورد سالم آراء و اندیشه‌ها ممکن گردد و پراکندگی ناشی از انشعابات و اتحادهای مکانیکی، از مسیر مبارزه ایدئولوژیک جای خود را به وحدت‌های اصولی بدهد و امکان نزدیک شدن گرایشات هم‌منظر را فراهم آورد.

بدین‌طریق امر اتحادهای حزبی را نیز امکان‌پذیر سازد. و مهمتر از آن روند اصولی این مباحثات که قرار بود حول ضروریترین نیازهای جنبش صورت گیرد، نه تنها در تصحیح خط و مشی سازمانها موثر می‌بود بلکه در خط و مشی اتحاد چپ کارگری بازتاب می‌یافت و آترا به تئوری انقلابی، خط و مشی و تاکتیک‌های مبارزاتی‌ای مسلح میکرد که با واقعیات جامعه و موقعیت طبقه کارگر انطباق داشته باشند، بموازات آن کادرهای لازم و رهبران عملی مبارزات نیز پرورش می‌یافتند. روشن است که اگر این اهداف که محصول و جمع‌بندی مباحثات ده‌ها فعال جنبش کمونیستی و کارگری طی چندین سال سمینار بود، دنبال میشد، تاکنون این موانع را پشت سر گذاشته بودیم و همچنین این امکان برای نیروهای مختلف درون سازمانها و درون اتحاد چپ بوجود میامد

قانونیت منتخبینش را تأیید میکند و در نزد افکار عمومی به آن مشروعیت میبخشد، کسی که از مردم دعوت میکند در یک چنین «انتخاباتی» شرکت بکنند و یا با سکوت خود آترا تأیید میکنند، در تمام تبعات سیاسی و اقتصادی چنین انتخابی مسئول است و نمیتواند بگوید، من در خارج بودم و منظورم تشدید تضادها و غیره و ذالک بود. بنظر من در این شرایط تحریم «انتخابات» درست‌ترین تاکتیکی بود که به ارتقا سطح آگاهی طبقه کارگر و توده‌های بجان آمده مردم یاری میرساند، اعتماد آنها را نه به رهبران دروغین «اصلاحات» بلکه به رهبران عملی مبارزات و اعتراضات خود که توسط هردو جناح سرکوب میشوند و عده زیادی از آنها در زندانها زیر شکنجه بسر میبرند، جلب میکرد. حمایت سازمانهای بین‌المللی و افکار عمومی مرفی جهان از مبارزات و مطالبات خود را که طی بیش از بیست و یک سال مبارزه و افشاگری جلب شده بود، حفظ مینمود، و زمینه‌ها و شرایط دگرگونی اساسی را ایجاد میکرد.

و «اتحاد چپ» که قرار بود در این کشمکش‌ها و مبارزات از منافع طبقه کارگر دفاع کند، مبیایست با تحریم قاطع یک چنین انتخاباتی، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را از دنبال روی برحذر میداشت و با استفاده از شرایط بوجود آمده که توسط مبارزات خود کارگران و زحمتکشان جامعه بوجود آمده است، به تدارک امکانات سازماندهی و گسترش تبلیغ و ترویج میپرداخت و بجای دنباله‌روی از عقب‌مانده‌ترین بخش جامعه، به ارتقای سطح آگاهی مردم یاری میرساند.

کار کمونیستی چرا هیات هماهنگی در اتخاذ موضع در این رابطه موفق نشد؟

یدی در حال حاضر سه نیروی اصلی که دارای خط و مشی و برنامه روشن و شناخته شده در سطح جنبش هستند، استخوان‌بندی اتحاد چپ را تشکیل میدهند، که عبارتند از سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) هسته اقلیت و اتحاد فدائیان کمونیست، از این سه نیرو فدائیان کمونیست و هسته اقلیت در یک بیانیه مشترک با حزب کمونیست ایران و سازمان اقلیت، انتخابات را تحریم کرده بودند و سازمان سوم یعنی راه کارگر بدلیل مشکلات داخلی خودشان هنوز در این باره تصمیم نگرفته بود و در نتیجه نتوانست به این اطلاعیه بپیوندد و در این مورد بی‌موضع ماند و بعد هم از این انتخابات حمایت کردند و عملاً مردم را به شرکت در آن تشویق نمودند. خب، طبیعی است که این اختلاف اساسی در مواضع این نیروها در اتحاد چپ نیز انعکاس میابد و در آن تأثیر میگذارد و بویژه در مقابل یک مبارزه واقعی سیاسی آترا فلج میکند. در مورد مشخص انتخابات، پیش‌نویس اولی که توسط یکی از رفقای هماهنگی تدوین شده بود و بدست ما رسید، نه تنها از تحریم انتخابات خبری نبود، بلکه یک گام از مواضع راه کارگر هم عقبتر بود و ما ضمن تصحیح این اطلاعیه به ضمیمه نامه‌ای آترا پس فرستادیم تا نظرخواهی شود و با وجود اینکه گویا سه نفر از پنج نفر هیات هماهنگی با موضع تحریم موافق بودند، اما در نهایت به عدم موضع‌گیری منجر شد. البته علیرغم سیستم رأی‌گیری که میتوانست در بروز اختلافات مساله را حل کند، اما بطور واقعی هنوز مکانیزم‌های معین و جاافتاده‌ای برای حل این معضلات در اتحاد چپ وجود ندارد و رأی‌گیری هم کارساز نیست، چون برای اجرای عملی آن نیرو لازم است و نیرو هم در جریان عمل نمیتواند همزمان بنا به

انتخابات تشویق میکنند که این شرکت تضادهای درون رژیم را تشدید میکنند.

اولا در طول این بیست و یکسال شاید تنها خواجه حافظ شیرازیست که نداند بخشی از تضادها و کشمکش‌های رژیم محصول اوضاع اقتصادی و اجتماعی است و تناقضات از حاکمیت یک رژیم مذهبی ارتجاعی سرچشمه میگردد، دوم این بحران اقتصادی، تشدید تضادهای درون جامعه، رشد آگاهی و کمیت و کیفیت مبارزات توده‌های مردم است که در قدرت سیاسی شکاف ایجاد میکند و در روند خود آترا تشدید مینماید، نه رای آوردن این جناح و کنار رفتن آن شخص، کما اینکه در اوایل دهه شصت وقتی ائتلاف خانم‌های رفسنجانی جناح معروف به خط امام (دوم خردادیهای امروز) را کنار زد، کم و بیش با همین وعده و وعیدها بود که رفسنجانی را به اکبر شاه تبدیل کردند و بخشی از اپوزیسیون را در موضعی قرار دادند که اکنون هستند، و امروز همان تردش‌دگان دیروز در نتیجه رشد اعتراضات و گسترش مبارزات مردم و حل نشدن مشکلات اقتصادی، بار دیگر بر اریکه قدرت خزیده‌اند و در حالیکه مصالح و منافع بورژوازی ایران زمینه‌های اقتصادی و بین‌المللی این صعود را فراهم آورده است و طرف مقابل هم حاضر نیست براحتی قدرت را واگذار کند.

حالا آنها که در اپوزیسیون رژیم در دوره رفسنجانی بامید «تعدیل اقتصادی و فضای باز سیاسی امیرکبیر دوران» قند توی دلشان آب شده بود و امروز در دوره خاتمی دنبال نمندی برای کلاه خود هستند و در رویای پست و مقام و ثروت و شهرت دست از پا نمیشناسند، باید با دشمن‌گردو بشکنند. آنها در همین شرایط هم با طرف‌های تجاری خود وارد مذاکره شده‌اند. و اما آنهاییکه قرار است سازمانده انقلاب اجتماعی باشند، به آگاهی، تحزب و تشکل طبقه کارگر یاری رسانند و از منافع توده‌های لگدمال شده دفاع بکنند، چی؟ آیا علیرغم موضع سازشکارانه‌شان در دوره رفسنجانی و امروز بعد از سه سال از باصطلاح «انقلاب» دوم خرداد و روی کار آمدن خاتمی به سهم خود چه سودی از این شرایط برده‌اند و چه کاری کرده‌اند؟ رهبران عملی جنبش کارگری را متشکل و متحد کرده‌اند؟ اندام‌های حزبی خود را در مراکز استراتژیک سازماندهی نمودند؟

کارگران و مردم را نسبت به آنچه را که نمیخواهند و آنچه را که باید بخواهند آگاه نموده‌اند تا در یک جنگ داخلی فرضی بین جناح‌ها و یا در یک رویارویی مردم با کل رژیم، گوشت دم توپ نشوند؟ و یا منتظر بودند تا مردم با رای خود به اینها بگویند در توهم به عنصر رسوائی نظیر رفسنجانی داشتید کشک میساییدید؟ و همینطور در توهم نسبت به خاتمی دارید آب در هاون میکوبید؟ از همه اینها گذشته فراموش نکنیم که مردم ایران بیست سال است که با یک رژیم ارتجاعی سرکوبگر و غیرمتمعارفی مواجه بوده‌اند که ابتدائی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی را لگدمال نموده و در افکار عمومی جهان نیز مشروعیتی نداشت و مهمترین فصل مشترک طراحان استراتژی ماندگاری رژیم، دست و پا کردن مشروعیت لازم در سطح بین‌المللی بود تا بتوانند قدم‌های بعدی را بردارند و در عرف بین‌المللی و در هر انتخاباتی هم مردم وقتی به یک شخص و یا حزب و جناحی رای میدهند، معنی آن این است که به آن دیگری نه گفته‌اند و نمیپرسند که این آرا با وعده و وعید جمع شده است و یا تهدید و تتمیع، تعداد آرا در دموکراسی‌های موجود، اندازه مشروعیت آن نظام و

رفیق نادر از هسته اقلیت کار کمونیستی ارزیابی شما از انتخابات چه بود و چه موضعی را فکر می‌کردید که اتحاد چه باید اتخاذ کند.

نادر ارزیابی انتخابات پارلمانی در کشور تابع ارزیابی از شرایط سیاسی جامعه و توازن قوای موجود می‌باشد. نیروهای اصلاح‌طلب داخل و خارج کشور بنا بر نوعی از ارزیابی موضع شرکت در انتخابات را پیش گرفتند. موضع تحریم اما برای بسیاری از نیروهای خواستار سرنوشتی رژیم اما همراه با نوساناتی بود. از یکطرف عقب ماندن از تمایل عمومی مردم و مواجهه با شرکت گسترده در انتخابات و از طرف دیگر نگرانی از همسویی با نیروهای اصلاح‌طلب و اغتشاش در مواضع باعث پیدایش تمایلی به موضع خنثی، یعنی عدم تحریم و عدم شرکت توانان گردید. بطور خلاصه می‌توان موضع‌گیری در قبال انتخابات را در سطح نیروهای سیاسی ایران در سه محور بیان کرد. ۱- موضع شرکت ۲- موضع تحریم ۳- موضع شرکت و عدم رأی. این موضع‌گیریها قبل از انتخابات مطرح بود و هیأت هماهنگی اتحاد چه کارگری را نیز درگیر بحث (هرچند خلاصه و تلگرافی) کرده بود. هیأت هماهنگی اتحاد چه کارگری اما سرانجام موفق به اتخاذ موضع قاطع و روشنی نشد. بدلیل اینکه اتحاد چه کارگری یک حزب سیاسی واحد نیست که ارزیابی بالنسبه منسجمی از جامعه در آن موجود و یا عملاً جاری باشد.

کار کمونیستی چرا هیات هماهنگی در اتخاذ موضع در این رابطه موفق نشد؟

نادر اصل بر توافق استوار است و نه تمیل و یا رأی‌گیری. بنابراین اتخاذ هر موضعی (احتمالاً یکی از سه محور فوق‌الذکر) عملاً جز قالب کردن یک نظر خاص بنام کل اتحاد چه کارگری نبود. کاری که نقض مصوبات تاکنونی اتحاد چه کارگری نیز بشمار می‌رفت.

کار کمونیستی فکر می‌کنید این تجربه چه تأثیری بر روند همگرایی نیروهای چه کارگری داشته‌باشد.

نادر موضع شرکت و عدم رأی نه تنها بیان بی‌موضعی بلکه اغتشاش فکری و فرصت‌طلبی نیز بود که در هیأت هماهنگی امکان بروز نیافت خلاصه اینکه بدلیل عدم توافق حول یک موضع هیأت هماهنگی قادر به اعلام موضع علنی در قبال انتخابات مجلس ششم نگردید. بهر حال نظر بنده مبتنی بر عدم فراخوان برای شرکت در انتخابات یعنی موضع تحریم بود.

اینکه این تجربه چه تأثیری در روند اتحاد چه کارگری داشته است، به نظر من تأثیری نداشته است. اگر روند اتحاد چه کارگری دستخوش تغییراتی است نه ناشی از عدم توافق بر سر اعلام موضع نسبت به انتخابات مجلس ششم بلکه ناشی از عقب‌ماندگی فعالیت نیروهای اتحاد چه کارگری از روند عمومی سرعت تحولات جامعه ایران است. هرگاه تطابق نزدیکی میان فعالیت یک گروه سیاسی با روند تحولات عمقی جامعه (در داخل و یا خارج کشور) حاصل نباشد، بازتاب خود را در روی‌آوری به فعالیت نمایشی گروه و پر کردن خلأهای واقعی فعالیت با جنب و جوش نمایشی نشان می‌دهد. چنین تناقضی از خود واقعیت موجود سیاسی است و اتحاد چه کارگری نیز ناگزیر از پذیرش این تناقض است.

دموکراسی و مصالح تاکتیکی و غیره به پای رهبران فدائی نظیر فرخ‌نگهدار و غیره می‌رسد و نه تجربه و پختگی سیاسی و نفوذ آنها را دارد) با همین ساختار خود و با حداقل نفوذ و پتانسیل فدائی، در داخل کشور بایکی از هزاران معضل جنبش مواجه می‌بود و یا حداقل میخواست در همین مورد انتخابات در کوچه و محله دست به فعالیت عملی بزند، یعنی تاکتیک‌هایش مابه ازای عملی داشته باشد! لابد برای همه قابل تصور است که با این مواضع قمر در قیچی، چه بلایی به سر خود و جنبش می‌آورد در حالیکه این اشکالات و ضعفها قابل پیشبینی و قابل حل بود و هست.

اتحاد چه آمده بود که با بررسی انتقادی این گذشته این ضعفها را برطرف کند و بنائی نو نهد اما فراموش کردن اهداف و ضروریات اولیه اتحاد چه این توانائی را از آن گرفت. بعضی فکر میکنند وجود این یا آن سازمان و یا گرایش فکری مانع این روند بوده است در حالیکه بنظر من اینطور نیست بلکه این آن تفکرات و ضعفها و انحرافات است که در مجموع چه و در این گرایشات وجود دارد، که خود نفس تشکیل اتحاد چه میبایست با این مشکلات دست و پنجه نرم کرده و آنها را از سر راه سازمانها افراد و مجموعه اتحاد چه بر میداشت و آنرا به نیروی انقلابی و متحد کننده طبقه کارگر تبدیل میکرد و همین مشکل است که مانع اصلی رسیدن به آماجهای اتحاد چه است وگرنه قرار نبود که احزاب و سازمانها و افراد تابع نظر این و یا آن شخص و سازمان باشند و به همین صورت هم تصور باطلی است که اگر فرض کنیم با رفتن و یا کنار گذاشتن این و یا آن جریان فکری و سیاسی از اینگونه اتحادها مشکلات حل خواهد شد.

بنابراین، این تجربه بجای اینکه در نیروهای اتحاد چه و سایر نیروهای خواهان اتحاد یاس و تزلزل ایجاد بکند، میباید بطور جدی به بازبینی اشتباهات و رفع مشکلات رهنمون شود. نیروهای اتحاد چه کارگری برای برطرف کردن این موانع و دگرگونی اساسی در آن، باید از زاویه مصالح و اهداف این اتحاد به آن بنگرد و از نقطه نظر منافع طبقه کارگر در اصلاح آن بکوشند نه بر اساس منافع فرقه‌ای و از زاویه گیر و گرفت‌های این و یا آن سازمان. چرا که علیرغم همه مشکلات فرا راه، با توجه به اوضاع حساس سیاسی کشور لزوم کوشش برای تجمع و تمرکز نیروهای کمونیست و چه رادیکال حول مصالح و منافع طبقه کارگر از هر زمان دیگر ضروری‌تر است و بنظر من این تجربه نیروهای چه کارگری را موظف میکند تا به اهداف و بنیانهای اصلی که ضرورت اتحاد چه کارگری را در دستور گذاشت، برگردند و با جاری ساختن دیالوگ سالم و بر پایه نگرشی جدید، کوشش کنند. مشکلات فرا راه را بنحو اصولی حل و فصل کنند، تا بروز اینگونه ضعفها به یاس و سرخوردگی تبدیل نشود و در نظر بگیرند که قبول نظر گاه‌های مختلف در یک اتحاد مبارزاتی، بدون دیالوگ مشترک حول اختلافات بمنظور رسیدن به برنامه سیاسی مشترک و ارزیابیها و تاکتیک‌های مترتب بر آن، ساختن فرقه‌ای وصله پینه شده و در جا زدن در درون تناقضات است که با ارتقای سطح جنبش، تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه و شفافتر شدن صفتبندی طبقات مهخوانی ندارد. در غیر اینصورت طبیعی است که این اتحاد علی‌رغم تمام زحمات و کوششهای انجام گرفته به آماجهای خود، بویژه همگرایی نیروهای چه و رادیکال کارگری نخواهد رسید

تا با آزادی و آگاهی کامل، گرایشات سیاسی خود را یافته و به آن بپیوندند و از تضاد و تناقض‌گویی و بحرانهای ادواری خود رهائی یابند. فراموش نکنیم که بعد از گذشت بیش از پنج سال از حیات اتحاد چه در موارد مهم و اساسی اتحادهای واقعی دارد در بیرون از اتحاد چه شکل میگیرد، در همین مساله «انتخابات»، در سطح جنبش در حالیکه یک بخش مهم از سازمانها و احزاب سیاسی و روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان و شخصیت‌های مستقل، کارگران و بخشی از مردم در داخل و خارج به همراه بخشی از نیروهای اتحاد چه کارگری در موضع تحریم انتخابات قرار گرفتند، بخش دیگر از نیروهای این اتحاد عملاً به نفع جریانات استعالم‌طلب خنثی ماند و یا متحدین عملی و واقعی خود را در صف دیگری و درست در صف مقابل، در صف شرکت‌کنندگان در نمایش انتخاباتی رژیم یافت و این اتفاقی نیست که با گفتن اینکه «اتحاد چه محل گرایشات مختلف است» آنرا توجیه کرد و از کنارش گذشت.

کار کمونیستی فکر می‌کنید این تجربه چه تأثیری بر روند همگرایی نیروهای چه کارگری داشته‌باشد.

یدی اگر با واقعیاتی روند سیاسی جامعه و متناسب با آن سرنوشت اتحادها و اتفاقات را بدون تعصب مد نظر قرار دهیم، تجربیات زنده و شفافی در برابرمان قرار میگیرد که اتحاد چه و موضع آن در قبال انتخابات هم یکی از آنهاست که توجه به آن، میباید هوشیاری و مسؤولیت ما را در طرح‌ریزی اتحادها بیشتر و بیشتر کند. بارها اتفاق افتاده که این تجربیات مرا به یاد گذشته‌ها انداخته است، و اینکه چرا از این همه تجربه درسهای کافی گرفته نمی‌شود؟ منابع مثال بیاد بیاورید روزها و لحظاتی را که مردم کارگر و زحمتکش ترکمن صحرا در سنگرهای مقابل رژیم منتظر رهنمودهای رهبری سازمان در آن موقع بودند و یا کارگرانی که برای ادامه اعتصاب و یا متوقف کردن آن نیاز به رهنمود و مشورت داشتند، یا روزهایی که دستور حمله به کردستان صادر شده بود و یا قیام تبریز به ثمر نرسیده بود، اما رهبری سازمان که از طریق کارگران پیشرو و هواداران خود تأثیر تعیین کننده‌ای در شکست و یا پیروزی این جنبشها داشت، هرکدام ساز خود را میزدند و بدلیل اختلافات اساسی قادر به صدور رهنمود مشخصی نبودند، در نهایت هم دیدیم که این اتحاد بظاهر محکم در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی شکافهای متعددی برداشت. چرا؟ بخاطر اینکه اتحادهای سست بنیاد تحمل مبارزه سیاسی جدی و واقعی را که در میان طبقات اجتماعی مختلف جریان مییابد، ندارند و انعکاس این مبارزات در درون این اتحادها، اختلافات پوشیده را که در شرایط آرام سیاسی اظهار وجود نمیکنند و یا تأثیرمند نیستند، آشکار میسازد و آنرا فلج میکند. حالا فرض کنید اتحاد چه (که نه در طرح و استفاده از شعارهایی نظیر دفاع از آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی، پلورالیسم و قبول همزیستی گرایشات و

آدرس تماس با مسؤول بخش بین‌المللی و
خارج کشور فدائیان کمونیست از طریق اینترنت
santamaria@fedayi.org

برگی از تاریخ «مجلس ملی و ملت»

این مقاله هم توضیح دهنده استراتژی کمونیست‌های آن دوره در باره مجلس چهارم بود و هم تاکتیک را که کمونیست‌ها برای افشای آن مجلس به کار بسته بود. بخوبی بیان می‌دارد. انسجام فکری این مقاله و روشی که نگارنده برای توضیح نظر کمونیست‌ها درباره پارلمان‌تاریسم پیش گرفته بدون اینکه بدام چپ‌گرایی و یا پوپولیسم بیفتد، می‌تواند و می‌باید بخصوص مورد توجه آنهایی قرار گیرد که هنوز رابطه بین استراتژی و تاکتیک را نفهمیده‌اند. مقایسه این موضع‌گیری با موضع‌گیری کسانی که در استانه برگزاری انتخابات مجلس ششم فراخوان شرکت در انتخابات داده بودند، بیانگر حکایتی است که اگرچه عوام را از سرفتن جنبش کمونیستی ایران متأسف می‌کند اما قطعاً باید فعالین جنبش کمونیستی را در جلوگیری از این سیر فقه‌رایی در اندیشه کمونیست‌های ایران جدی‌تر و مصمم‌تر سازد. باشد تا به خود آیند «در وهم خننگان».

معروف است که ملتی که با تاریخ خود آشنایی ندارد، محکوم به تکرار آن است. درباره انتخابات مجلس ششم سخن فراوان رفته است و در سرمقاله شماره قبلی کار هم ما نظر اتحاد فدائیان کمونیست را در این مورد توضیح و تشریح کردیم.

در طی تبلیغات انتخابات برخی از نیروهایی که سالها جان کنده بودند تا به عنوان چپ و رادیکال شناخته شوند، موضع‌گیری‌هایی کردند که آن‌ها مانده آبرویی را که برای خودشان به عنوان چپ باقی گذاشته بودند هم به باد دادند. هر چند که گفته‌اند و ما هم می‌دانیم که «آنکه ناموخت از گذشت روزگار، درس ناموزد از هیچ آموزگار». با این همه بی‌مناسبت ندیدیم متنی را تحدید چاپ کنیم که بیش از ۷۵ سال پیش در سرمقاله یومیه حقیقت (شماره ۵۵، ۱۷ فروردین ۱۳۰۱) انتشار یافته بود و آنرا به میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) نسبت می‌دهند.

ما با دقت تمام اظهارات تمام نمایندگان را تعقیب و هر کلمه را که می‌گویند می‌سنجیم و منبع و منشاء آن‌ها را پیدا می‌کنیم. این تدقیق به ما اجازه می‌دهد بگوییم که این بیچاره‌ها اصلاً صاحب فکر و عقیده مستقل نیستند. آن‌ها به یک دسته می‌مانند که فکر و عقیده خود را فروخته باشند. اگر هم واقعاً فروخته‌اند، چون ما با شخصیت هیچ‌کس کار نداریم، می‌خواهیم به افکار عامه که هر دقیقه منتظر شنیدن صدای حقیقت هستند، حالی بکنیم که دارالشورای حالیه ما که مردم از آن منتظر فعالیت و اجرای قانون هستند، مستعد به اجرای مقاصد ایشان نمی‌باشد. این دارالشوری که هست واقعاً دارالشورای ملی نبوده و نیست، بلکه اسمی است بی‌مسمی زیرا در هیچ دارالشورایی اکثریت آن بر خلاف اصول مملکت و قانون اساسی نمی‌تواند و نمی‌گذارند عمل کند.

این که به اسم دارالشورای چند وکیل جمع شده‌اند، رسماً نمی‌خواهیم چیزی در باره آن‌ها بنویسیم. زیرا ما از این رسمیت‌های مصنوعی همیشه بیزار بوده و هستیم. حقیقتاً آن چیزی که عملاً و واقعاً (فاکت) می‌بینیم مجمع مرتجعین و اشراف می‌باشد. اگر این طور نبودند، بر خلاف قانون اساسی رفتار نمی‌کردند و در موقع محو شدن اساس مشروطیت نمی‌نشستند و به اعاده ارتجاع خدمت نمی‌کردند. قارئین محترم بردارید و قوانینی را که در دوره چهارم تقنینیه وضع شده است - به غیر از دو سه معاهده‌نامه که در تحت تضييق افکار عامه قبول شده است - به دقت بسنجید و نطق‌هایی که در این مجمع اشراف گفته شده است، از نظر تدقیق بگذرانید و عناصری را که روی صندلی‌های بهارستان قرار گرفته‌اند به نظر بیاورید و تاریخ حیات آن‌ها را به دست بیاورید، آن وقت یقین داریم شما هم تصدیق می‌کنید که آن‌ها مجمع مبعوثین ملت نبوده، بلکه برای اغفال ملت و خواباندن اکثریت اهالی مملکت یک پستانک توخالی بیشتر نیست. اگر افکار عامه را به طور دقیق از نظر دقت

می‌کنند بر خلاف آنها خواهد شد. این تجربه و مشاهده جنایاتی که به اسم دموکراسی و مجلس ملی سرمایه‌داران اجرا می‌کنند، هرروز بر دایره نفوذ مادیون می‌افزاید که به عقیده ایشان با بودن صنف بورژوازی و عدم تساوی اقتصادی هیچ حکومت و هیچ سیستم نمی‌تواند رفع احتیاجات اکثریت ملت را بنماید.

پارلمان‌تاریزم در مطبوعات اجتماعی قرن‌ها است که موضوع بحث است و هر ملت از این مدرسه چیزها یاد گرفته، علما و متفکرین بر علیه و له آن کتابها تألیف کرده‌اند. ما هم در آینده از این مدرسه چیزها یاد خواهیم گرفت و از تجربیات متراکمه ملل دیگر استفاده نموده، خواه به طور تقبل یا به طور اجبار داخل به موضع پارلمان‌تاریزم خواهیم شد. چون می‌خواهیم از پارلمان امروزی ایران صحبت کنیم و برای این که در باره مسلک خود سوتفاهم را راه ندهیم به نوشتن مقدمه خود مبادرت کردیم.

طوری که اختصاراً راجع به سیستم پارلمان‌تاریزم اظهار عقیده کردیم، راجع به پارلمان امروزی ایران نیز همه خوانندگان حقیقت‌ملتفت خواهند شد که چه نظریه خواهیم داشت.

در ممالک دیگر سرمایه‌داران از دارالشوری استفاده می‌کنند و به منفعت خود قانون وضع می‌نمایند. اما در هیچ جا دیده نشده است که اعضای پارلمان بر خلاف پارلمان و اصول پارلمان‌تاریزم رفتار نمایند، یا بر خلاف قوانینی که وضع نموده‌اند، عملیات کنند یا بر خلاف قانون اساسی و اصول اداره مملکت اقدام نمایند. زیرا تغییر قانون اساسی وظیفه مجلس مؤسسان است. اما در ایران نمایندگانی که در تحت نفوذ سرنیزه قشون انگلیس انتخاب شده‌اند، می‌خواهند قانون اساسی را به منفعت اشراف نالایق اصلاح کنند.

درست است که سرمایه‌داران باید به منفعت خود اقدام نمایند. ولی حرف در این است، عملیاتی که امروز نمایندگان دارالشورای می‌کنند، به منفعت سرمایه‌داران هم نیست.

مجلس ملی (پارلمان) تشکیلاتی است که از طرف ملت انتخاب شده، حق وضع قوانین و تعیین قوه مجریه که عبارت از هیئت وزرا باشد، مخصوص اوست. این تشکیلات تدریجاً بعد از مبارزات و انقلابات زیاد به وجود آمده است.

مدت متمادی که این فکر عملاً اجرا نگشته بود، در زیر نظر متفکرین عالم، مجمع حقیقی نمایندگان ملت و مرکز اراده افراد جمعیت متصور بوده است. یعنی مدتی متفکرین گمان می‌کردند که با تأسیس پارلمان انتخابی تمام افراد ملت در حیات سیاسی و اجتماعی شریک خواهند شد. ما با قانون اساسی ممالک مختلفه کاری نداریم. بهترین سیستم پارلمان‌تاریزم که منتهای آرزوی متفکرین بورژوازی و سوسیالیست‌هاست، مشهور به اصل دموکراسی است که در این سیستم تمام افراد ملت به طور مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی در انتخابات شرکت می‌کنند. معیضاً این سیستم تا کنون نتوانست آن فلسفه مقدس را که منتظرش بودند، اجرا نماید. زیرا بعد از این که در اکثر ممالک اصول دموکراسی با تمام شرایط و جزئیاتش اعلان شد، تجربه نشان داد که با وجود آن اصول هم سرمایه‌داران و اقلیت که عبارت از پرزورها و دزدهای غیرمرئی هستند، استفاده کردند و کرسی‌های پارلمان‌های ممالک دموکراسی هم نصیب مردم نگردید. مثلاً در آمریکا و سوئیس که بهترین اصول پارلمان‌تاریزم مجری است و ملت‌های آن‌ها هم متمدن‌ترین ملل دنیا محسوبند و کارگر و بزرگر احتیاجات خود را بهتر می‌دانند، در آن جا نیز پارلمان در دست سرمایه‌داران و اقلیت ملت است. این که بعضی قوانین راجع به اصلاح اوضاع کارگر و بزرگر وضع می‌کنند، اولاً از حیات انقلابی آنها می‌ترسند و ثانیاً می‌خواهند صنف کارگر و بزرگر کاملاً محو نشود. به عبارت اخری مثل این است که کسی برای استفاده خود به گاو و گوسفند خدمت می‌کند والا منافع ایشان همیشه مخالف منافع اکثریت است و قوانینی که وضع

بگذرانیم، بر ما کشف و معلوم خواهد شده که ملت از این پارلمان ابداً راضی نبوده و نیست. ملت همیشه از امر واقع و عمل امبدوار یا مایوس می‌شود. توده ملت به طور کلی نفع و ضرر را از عمل حس می‌کند. هیچ کلمات مشعشع، شعارهای مقدس، رسمیت‌های مصنوعی او را قانع نمی‌کند. ملت توانا و فهیم است.

افراد ملت را هر شخصی به یک وسیله گول زده و انتخاب شده‌اند، ولی به طور عموم ملت در عقب این مجلس نیست. بلکه وقتی می‌آید که ملت ایران این دوره را مثل دوره وثوق‌الدوله با تنفر، این وکلا را مانند زمامداران دوره قنبر با لعنت یاد خواهند کرد. و ما می‌دانیم که این وکلا با آن وضع اگر از طرف ملت تضییق نشده و دچار فشار آزادیخواهان نگردند، قدمی در راه اجرای قانون اساسی بر نمی‌دارند و فکری برای رفاهیت حال عامه نمی‌کنند.

زیرا آن‌ها از عامه نیستند. این‌ها حال عامه را نمی‌دانند. این‌ها از فلاکت مردم، از فلاکت اقتصادی متأثر نمی‌شوند. زیرا آن‌ها کارگر، برزرگر، کسبه و تاجر نیستند. آنها مفتخورند.

آنها زحمت نمی‌کشند و اوضاع ملت از جهت مادی به آن‌ها تأثیر نمی‌کند. آن‌ها یا اشرافند یا بروکرات که وکالت را شغل و کسب می‌دانند. اگر این طور نبود، اگر وکلای حقیقی ملت بودند، نمی‌توانستند در مقابل ارتجاع و فلاکت‌های گوناگون ملت سکوت کرده، وقت خود را چندین روز به قانون جزئی بره‌کشی یا مالیات آسیاب‌ها مصروف نمایند.

این‌ها وکلایی هستند که می‌بینند قانون اساسی پایمال می‌شود. حکام نظامی حاکم قانون به خود گرفته و مردم از اوضاع حاضر منتفرند ولی ابداً داخل در مذاکره نمی‌شوند. کسی می‌خواهد حرفی بزند یا چیزی بنویسد، فوراً برای خفه کردن او به وضع قانون می‌افتند.

خیلی تعجب است که قانون اساسی و روح آزادی را کاملاً فراموش می‌کنند، اما برای خفه کردن فکری که بر خلاف ارتجاع تولید می‌شود، فوراً داخل عملیات می‌گردند. تمام ملت محو و نابود تضییقات ارتجعی می‌شود. دزدی و شارلاتانی تمام نقاط مملکت را گرفته است، ولی در مجلس اثری نیست. اما اگر نویسنده‌ای خیانت یکی از وکلا را نشان بدهد، در آن واحد کمیسیون تشکیل و حرارت‌هایی ظاهر می‌سازند.

وکلا؟ واقعاً چه وکلایی داریم؟ چه مجلس مقدسی کارهای ملی ما را به دست گرفته است؟ چه اشخاص لایق و وجیه‌المله برای ما قانون وضع می‌کنند؟ حقیقتاً اینها چراغ دیده ملت هستند! ملت همه آنها را دوست می‌دارد و دامن هیچ‌یک از اعضای فعال و لیبرهای این دسته‌های مهم که اکثریت دارند، به هیچ آلاشی آلوده نشده است! همه مردمان مقدس، پاک و پاکیزه و وطن‌خواه و ملت‌پرست و دارای تمام صفات حسنه وکالت می‌باشند!

این‌ها واقعاً کی هستند؟ برای چه جمع شده‌اند؟ از ملت چه می‌خواهند؟

مقصود ما از نوشتن این عبارات درهم و برهم و بی‌ترتیب که نتیجه مشاهده اوضاع حاضر است،

این نیست که ما بخواهیم به وکلاء نصیحت نماییم و آنها را از وخامت عملیات خود متنبه سازیم. ایشان منتبه نمی‌شوند و به فکر اصلاح کار نمی‌افتند، کار آن‌ها گذشته است. لازم هم ندیدیم به آن‌ها خطاب بکنیم. زیرا ما می‌دانیم که ما را این وکلا و آقایان ایشان به این روز سیاه نشانده‌اند.

در اوایل، یعنی قبل از آن‌که عملیات وکلا معلوم شود، بعضی‌ها در این خصوص تردید داشتند. اما بعد از آن که برای محمد علی میرزای خائن حقوق تصویب کردند، حدود وزرا را در قانون محدود نکردند، به عوض کسر از حقوق مستخدمین کل، اشخاص ضعیفی را که جاسوس نبودند و با توصیه مستر اسمازت رئیس شعبه انگلیسی‌ها داخل خدمت نشده بودند، از شغل منفصل نمودند بعد از آن‌که وجود صنّف زحمت‌کش و کارگر را منکر شدند، بعد از آن که برای اشخاص متنّفذ و اولاد آن‌ها اصول مستمری را که داشت متروک می‌شد، مجری داشتند. بعد از آن که علناً بر خلاف آزادی مطبوعات نطق کردند، بر خلاف معارف و توسعه تمدن حرکت کردند، معلمین را سه ماه مجبور به تعطیل کردند، سعی در الغای نظام‌نامه‌ای که مابین کارگر و کارفرما بود، نمودند، بالاخره بعد از این همه فریادها و اثبات خیانت‌ها که به نصرت‌الدوله دادند، او را با ۴۱ رأی نایب امین مجلس انتخاب کردند، آیا کسی می‌تواند قائل باشد که ملت به آن‌ها اعتماد می‌کند؟ آیا کسی می‌تواند آن‌ها را باز وکلای مجلس ملی بداند؟ آیا در مقابل دیکتاتوری اعضای حکومت، وکلا مقصر نمی‌باشند؟ این‌ها را کسی می‌تواند خائن به قسمی که خورده‌اند حساب نکند؟

بعضی‌ها می‌گویند که آن‌ها می‌ترسند. خیلی تعجب است از وکلایی که از اظهار حقیقت و مدافعه قانون بترسند! اگر می‌ترسند آن‌جا چرا نشستند؟ ما اعتقاد به ترس آن‌ها نداریم. ما آن‌ها را بی‌لیاقت تصور می‌کنیم. ما آن‌ها را آلت اغراض اشراف می‌دانیم. ما آن‌ها را آدم‌های فقیر

و بیچاره می‌شماریم. اگر این طور نبود، وقتی که مدیر روزنامه ملی را در حضور عموم بدون جهت با حکم یک نفر وزیر شلاق می‌زدند و یک نفر زنی را که تنبیه او وظیفه شرع است، توسط آژان نظمیه در میدان عمومی شلاق زده و ایران را در مقابل تمام عالم وحشی و نالایق قلمداد کردند، اقل اعتراض می‌نمودند. وقتی که حکومت نظامی به کارهای حقوقی مداخله می‌کرد و یک نفر با زور تمام اختیارات دولت را مونوپول می‌کرد، اقل حرفی می‌زدند. درست است که چند نفر آزادی‌خواه هم در این مجلس اشتراک می‌کنند، خود آن‌ها هم مقرند که فقط اشتراک ایشان در نتیجه پروپاگانندی دارد و آن‌ها هرچه بگویند به سنگ‌های خارا اثر نمی‌کند. آن‌ها از روز اول مصمم به خفه کردن آزادی و مشروطیت شده‌اند. نقشه وثوق‌الدوله با دستورالعمل انگلیسی‌ها از انتخاب آن‌ها عبارت از جلوگیری از آزادیخواهی بوده است.

ما فقط به ملت و آزادی‌خواهان تذکر می‌دهیم که رفقا حفظ آزادی وظیفه شما است. اجرای قانون بسته به جدیت شما است. باید دهن گوینده‌ای را که بر خلاف منافع آزادی و ملت حرف می‌زند، بشکنید. شما باید قلم هر متملق و مرتجع را بشکنید. شما باید به وکلای مصنوعی که هر دقیقه حاضرند ملت و وطن را فدای یک مرحبای اشراف پوسیده نمایند یا رأی خود را به یک پلو و فسنگان بفرشند، باید بایکوت اعلان کنید. شما آن‌ها را عملاً متنبه نمایید و با مشت آهنین خود آن‌ها را متذکر کنید و به آن‌ها بفهمانید که ملت برای حفظ آزادی حاضر بوده، ابداً نخواهد گذاشت آقای و فرمانفرمایی اشراف و مستخدمین انگلیسی‌ها پردوام باشد. ما به وکلا می‌گوییم که ارتجاع شما ملت را مجبور به کارهایی خواهد کرد که شما ابداً منتظر نیستید. زیرا کاسه صبر و تحمل ملت در مقابل ارتجاع و خیانت‌های اشراف پوسیده و کاسه‌لیسان لبریز است.

۱۷ فروردین ۱۳۰۱

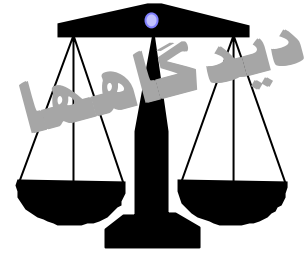
آمریکا، رفیق رسول: نامه شما را به رفیقی که می‌خواستید رساندیم.
کانادا، رفیق فریرز: در صورتیکه آدرس پست الکترونیکی‌ات را برایمان بفرستی، اطلاعاتیه‌ها را برایت سریعتر خواهیم فرستاد. نشریات نیز برایت مرتب ارسال خواهد شد. موفق باشی.

دآ < ù& } f۹B; ~ f. .
E-Àe.f } ff 7 f x&gf.

پاسخ

کانادا، رفیق صادق آدرس پست الکترونیکی جدید ما را در نشریه می‌توانی پیدا کنی. نامه شما را به رفیقی که خواسته بودید، فرستادیم.

رومانی، بخارست، رفیق امیر ص: نامه‌ات بدستمان رسید. برایت آرزوی موفقیت می‌کنیم. نشریات و کتب درخواستی را برایت ارسال خواهیم کرد.



آمدی جانم بقربانت، ولی حاله چرا؟! در مورد قتل فرخزاد میراث مشترک ما زنان

خود را به اطلاع خوانندگان نشریه برسانند. این صفحه همچنین وظیفه دارد تا پیوند نشریه را با خوانندگان متنوع خود برقرار ساخته و به آن تداوم بخشد. بنابراین مقالات این صفحه نه بر اساس مواضع و برنامه سازمان، بلکه بر اساس کیفیت آنها انتخاب و درج خواهد شد. مامنتظر دریافت نظرات خوانندگان هستیم.

هرچند که براساس اعتقاد عمیق ما به آزادی اندیشه و بیان صفحات کارکمونیستی برای انعکاس نظرات، مباحثات، انتقادات و طرحهای خوانندگان حول مسایل مبرم جنبش و جامعه باز خواهد بود. اما با این وجود صفحه‌ای تحت عنوان دیدگاهها در نظر گرفته شده است تا آنهایی که ممکن است درباره مسایل مختلف همچون ما و برنامه ما نمی‌اندیشند، بتوانند نظرات

گول‌خوردنها و به توهم دچار شدن‌های امثال قاسملو و شرفکندی، نسبت به منافع جنبش آزادی در ایران، قابل مقایسه با فرخزاد و یا شخصیت‌های منفرد دیگر نیست. اینها با این کارهایشان هم خودشان را دست بسته تسلیم جنایتکاران میکنند و هم مبارزات مردم را وجه‌المصلحه قرار میدهند.

جواد کوکبی ۱۸ مارس آلمان

آمدی جانم بقربانت، ولی حاله چرا؟! میراث مشترک ما زنان

امید به زندگی عادلانه و انسانی برای زنان، دغدغهای است که سبب پیوندی عمیق بین زنان سراسر جهان شده است. پیوندی فراتر از روابط سنتی، خانوادگی، قومی و فارغ از نوع دیدگاه‌هایمان. برای همین است که میخواهیم از امیدها و حرکت‌های مشترکمان با زنان دیگر کشورها سخن بگوئیم. زنانی که چون ما در کشورهای پیشرفته و صنعتی زندگی نمیکند و انگهای بسیاری را به جان می‌خرینند تا زندگی نسل بعد از خود را تلطیف و انسانی‌تر کنند؛ زنان سیاهپوست نیجریه، زن مسلمان مصری، زنان خاننشین پاکستان و زن بنگلادشی و سوری. صحبت از زن آمریکایی و اروپایی نیست که با وجود همه دردهای مشترک از آنها سخن نمی‌گویم زیرا هرگاه حرفی زده‌ایم انگ غریزدگی خوردیم در حالیکه وقتی در فرهای (مایکرووی) تولید آمریکا شامهای خوشمزه می‌پزم مورد تشویق قرار میگیریم اما مباد که سخنی از تولیدات اندیشه و تجارب مبارزات حق‌طلبانه زن غربی به میان آوریم. در هر حال چه باک ما زنان غیرغربی نیز تجربه و افتخارات بسیار داریم، تجارب و حرکت‌هایی که بیش از یک قرن، فارق از بودن نبودن کلمه فمینیسم در جریان بوده است. زیرا عدالت‌خواهی از همان زمانی که جامعه بشری به دو پاره‌ی فرادست و فرودست تبدیل شد در جانمان ریشه گرفت.

عدالت‌خواهی آرمانی است که ما زنان آن را فارق از هر ایسم و مکتبی در دل کودکانمان می‌پرورانیم. در هر حال اینجا سعی خواهیم کرد از «سیمون دوبوار» که کتابش در پنجاه سال پیش چه تأثیر مثبتی بر جنبش زنان داشت، میخواهیم از «رقیه بیگم» بگویم که یکصد سال پیش در بنگلادش مدرسه دخترانه تأسیس کرد، قلم به دست گرفت و آنچه آن کرد که یک روز را به نام «روز رقیه» در کشورش جشن می‌گیرند. از ویرجینیا وولف صحبت نمیکنم، میخواهیم از «نوال السعداوی» بگویم که در مصر علیه ختنه دختران جنگید و با اشاعه بذر آگاهی، زندگی اطرافیان‌ش را تغییر داد. در هر حال سخن از زن غیرغربی است، زنانی که نام‌ناشنایند و چون طوبی آموزه با چارقه‌هایشان مدرسه تأسیس کردند، مبارزه کردند بدون اینکه حتی کلمه فمینیسم را شنیده باشند. در عرصه سیاست از «مارگارت تاچر» مثال نمی‌آورم میخواهیم بگویم که تقریباً تمام شبه قاره هند چه مسلمان و چه غیرمسلمان حضور یک زن را در بالاترین مقام سیاسی کشورشان تجربه کرده‌اند، درحالی که در «فندلاند» که از اولین کشورهای بود که حق رای زنان در آن به رسمیت شناخته شده، تازه در آستانه سال دوهزار برای اولین بار ریاست جمهوری زنان را تجربه میکند.

میتوان پرسید که آیا ورود زنان به عرصه قدرت سیاسی آن هم در کشورهایی که بسیاری زنان از داشتن سواد محروم هستند فضیلت است؟ جواب چه مثبت و چه منفی اما مسئله‌ای که وجود دارد آن است که در پاکستان یعنی در کشوری مسلمان زنان میتوانند نخست‌وزیر شوند اما در کویت به نام اسلام از حق رای زنان جلوگیری می‌شود. صحبت از کشورهایی با حکومت اسلامی است که در افغانستان نمونه وحشیانه و ضدزنش را می‌بینیم و در بنگلادش «شیخ حسین» و «خالده ضیا» در رأس حکومت‌کنندگان قرار دارند.

بقیه در صفحه آخر

یکی دو سالی است که فعالین سازمان فدائیان اقلیت در آلمان به بهانه برگزاری سالگرد سیاهکل، برنامه سخنرانی‌ای هم برای رفیق توکل میگذارند. هرچند که این برنامه سخنرانی آنهم در مراسم سیاهکل به هیچوجه با برگزاری جلسه‌های بحث و گفتگو و سمینار چه در مضمون و چه در شکل قابل مقایسه نیست و حکایت از ماندگاری روشهای گذشته دارد، اما تا اینجا کار هم بد نیست! بالاخره رهبری اگر قانع شده - و اگر این جلسات ادامه پیدا کند، بیشتر قانع میشود - که بیاید و نظراتش را بگوید. اگر احياناً مورد سوال قرار گرفت، جواب بدهد و بعد بالاخره باین نتیجه برسد که انسان صاحب‌نظر باید جرأت کند و بیاید بین مردم و نظراتش را به بحث بگذارد و آماده شنیدن نظرات مخالف باشد و مهمتر از آن، در این مباحثات متوجه شد که نظرات سابقش بی‌پایه و اساس بوده و یا اشکالات و ضعفهایی داشته، با شجاعت این ضعفها را قبول کند و در راه اصلاح آنها کوشش بعمل بیاورد.

اما صد افسوس و حیف که دیر شده است. بیاد بیاوریم که نبود روشهای سالم بحث و گفتگو چه ضرباتی به سازمان و از این طریق به جنبش وارد کرد. سازمانی بزرگ و قدرتمند را هر بار تلنگری و اظهارنظر مخالفی تکه‌پاره کرد بدون اینکه کنه اختلافات از مجاری درست روشن شود و نیروهای سازمان از آنها آگاهی کافی داشته باشند و یا در جریان این مباحثات تربیت بشوند و سره را از ناسره تشخیص بدهند. اکنون که جای خالی سازمانی قدرتمند در شرایط حساس جنبش خالی است و نیروهای آن پراکنده، تازه آهسته آهسته در مجامع عمومی وارد شدن حکم نوشدارو بعد از مرگ سهراب را دارد. و هرچند که به این آمدن هم باید خوش‌آمد گفت، اما این سؤال همچنان باقیست که: آمدی جانم بقربانت ولی حاله چرا!؟

مجید نصیری

در مورد قتل فرخزاد

خوانندگان محترم نشریه، از جنایت‌های بیشمار این رژیم هرچه بگویند کم است. مردم هرگز این رژیم را نمی‌بخشند. منظورم از نوشتن این نامه این بود که بگویم اخیراً در جریان افشاگریهای گنجی معلوم شده است که زنده یاد فریدون فرخزاد هم که روزگاری از افشاگران شجاع چهره ارتجاعی جمهوری اسلامی و قوانین آن بود، بعدها در نتیجه ترغیب طرفداران «دیالوگ» با مهرهای رژیم از روی توهم و ساده‌نگری و به امید دیدار خانواده و وطن، به مسئولان و ماموران رژیم در آلمان وصل میشود تا ترتیب دیدارش از ایران را بدهند. بنا به گفته گنجی درست در سر یکی از همین قرارمدارها در خانه خودش بوده است که به جای پاسپورت ورود به ایران، سلاخی‌اش میکنند.

بعد از شنیدن این داستان برایم معلوم شد که اغلب آنهایی که در خارج کشور بوسیله مأموران جمهوری اسلامی بقتل رسیدند، نظیر قاسملو، شرفکندی و غیره خود نیز تا اندازه‌ای که گول عوامل رژیم را خوردند، مقصر بودند. اما ضرر و زیان این

مذاکرات محرمانه و ساخت و پخت پشت پرده با رژیم جمهوری اسلامی محکوم است!

و افشاگرهای نیروهای انقلابی و ایرانیان مبارز روبرو شده است، انجام یک چنین «مذاکرتی» و در بوق و کرنا کردن آن فی الواقع در خدمت تقویت جریانات استحاله طلب و خنثی کردن مبارزات افشاگرانه ایرانیان مبارز و مترقی مقیم خارج کشور است و داشتن رابطه و انجام مذاکرات مخفی با عوامل رژیم، از نظر مردم ایران و بویژه مردم کردستان و هر انسان شرافتمندی محکوم است.

در ضمن جادارد از سازمان فدائیان خلق و سازمان راه کارگر (که در برنامه هایشان خواستار لغو دیپلماسی سری هستند) و مدت‌هاست با حزب دموکرات جبهه مشترکی تشکیل داده‌اند نیز سوال کرد که آیا حزب دموکرات کردستان ایران قبل از درز خبر مذاکراتش بوسیله روزنامه «الزمان» بر حسب وظیفه‌اش بمثابة یکی از امضاکنندگان جبهه «دموکراسی و جمهوری»، شما را در جریان مذاکرات احتمالی با مأموران رژیم و یا مضمون پیشنهادات آنها و جواب رسمی و حتمی خود، قرار داده است و یا نه؟ اگر قرار داده است چرا تاکنون مردم و اپوزیسیون را در جریان آن قرار نداده‌اید؟ و گرنه چه موضعی در قبال اقدامات حزب در این رابطه دارید؟ و چرا نظر خود را اعلام نمیکنید؟

سیاسی این حزب «دموکرات» هم از آن بیخبر مانده بودند، توسط «دیپلماتهای» طرف مذاکره سلاخی شد و مدتی بعد از آن در همین مسیر دکتر شرفکندی و یارانش بقتل رسیدند. ولی اگر در آن مقطع رهبری حزب دموکرات به اعتبار حضور پیشمرگانش در کردستان، در آن بده بستانها چیزی برای بذل و بخشش داشت، امروز که به سازمانی محدود و کم اثر در خارج کشور تبدیل شده است، پیشنهاد مذاکره از طرف رژیم جز آلت دست قرار دادن رهبران حزب جهت متزلزل کردن و به بیراهه بردن مبارزات گسترش یابنده مردم کردستان نیست. اکنون که مردم زحمتکش کردستان به همراه مردم سراسر ایران دست به مبارزه‌های رادیکال زده‌اند و رژیم از سرکوب و خاموش کردن آن عاجز شده است، رژیم تلاش میکند از طریق طرح «مذاکره» با حزب دموکرات، توده‌های مردم کردستان را از دست زدن به مبارزه مستقل باز دارد، در میان آنها تفرقه بیاندازد و از گسترش مبارزات رادیکال آنها جلوگیری کند. علاوه بر آن در خارج کشور نیز که استراتژی رژیم مبنی بر مشروعیت بخشیدن به چهره سرکوبگر خود در بین افکار عمومی و ایجاد تفرقه و تشتت بین ایرانیان مقیم خارج با کمک و همیاری نیروهای سازشکار و استحاله‌طلب با مقاومت

بدنبال درج خبر مذاکرات پنهانی حزب دموکرات کردستان ایران با مأموران رژیم جمهوری اسلامی در روزنامه عربی زبان «الزمان» بتاريخ سیام مارس ۲۰۰۰، دفتر سیاسی این حزب طی اطلاعیه‌ای ضمن تکذیب «دیدار و نشست» نمایندگان حزب با مأموران جمهوری اسلامی، این خبر را تأیید کرد که در نشست مشترک رهبری این حزب با رهبری اتحادیه میهنی کردستان عراق، مأموران رژیم جمهوری اسلامی با وساطت جلال طالبانی، خواهان مذاکره پنهانی با رهبران حزب دموکرات شده‌اند و رهبران حزب دموکرات در نشست ۱۴ مارس با جلال طالبانی به این پیشنهاد پاسخ داده‌اند. البته دفتر سیاسی حزب دموکرات نگفته است که چرا جریان این پیشنهاد و پاسخ به آنرا قبل از خبر روزنامه «الزمان» باطلاع عموم نرسانده و درثانی مضمون پاسخ آنها به پیشنهاد رژیم چه بوده است؟ البته باید منتظر شد تا در این باره اطلاعات دقیقتری منتشر شود. اما آنچه مسلم است شرکت حزب دموکرات در اینگونه مذاکرات که بیشتر از توهم و تمایل رهبران آن ناشی میشود تا از یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص، سابقه طولانی دارد. همین چند سال قبل بود که دکتر قاسملو در جریان «مذاکراتی» از همین نوع که حتی اعضای دفتر

کنفرانس برلین و «آزادینخواهی» یک «اصلاح طلب»!

اعدامهای دست‌جمعی چندصد نفری، و اعلام هر روزه رادیویی آن در بخش خبری دو بعد از ظهر، با اعلام اسامی اعدام‌شدگان را فراموش کرد؟ چگونه می‌توان سرکوب هر روزه انسانها را که تنها خواسته‌شان داشتن یک زندگی انسانی است، فراموش کرد.

رژیم رعب و وحشت، نمایندگانش را می‌فرستد تا با درپوزگی از ایرانیان خارج کشور، به او فرصت دهند تا چند صباحی دیگر به حیات وحشت‌بارش ادامه دهد. همچنانکه سحابی و یوسفی اشکوری در اطلاعیه‌ای مشترک بر این امر صحنه گذاشتند. باید از آنهایی که در پی آند تا جنس بنجل جمهوری اسلامی را در خارج کشور به فروش برسانند، پرسید که چرا رژیم اصلاح پذیرشان، جمهوری اسلامی «دمکرات شده»، کنفرانسی با شرکت نیروهای مخالف خارج کشوری، البته با ضمانت زنده ماندن و بازگشت، در ایران برگزار نمی‌کند. چرا نباید نیروهای مخالف رژیم فرصت یابند، مستقیم با مخاطبین خود در داخل ایران به بحث و گفتگو بنشینند.

ما نباید اجازه دهیم کنفرانسهایی با این شکل و برای تبلیغ جمهوری اسلامی در خارج برگزار شود. تنها راه مبارزه با خشونت در ایران سرنگونی رژیم وحشت بی‌پایان است، غیر از این هذیان انسان ارتجاعی است. دیروز به نام «انقلاب» کشتند و شکنجه کردند، و امروز به نام «اصلاحات» قربانیان دیروز را خشونت‌طلب معرفی می‌کنند. واقعا ضد خشونت‌اید؟ بیایید، تنها و تنها، یک مقاله کوچک بر علیه مجازات اعدام، سنگسار، قطع دست و پا و در آوردن چشم در جمهوری اسلامی تان بنویسید. واقعا ضد خشونت‌اید؟ بیایید خشونت جمهوری اسلامی را در طول حیاتش محکوم کنید.

پایگاه اجتماعی دست یابد. اکبر گنجی این پاسدار خمینی (گنجی از محافظین خمینی بوده است) و سایر همکاران ایشان نظیر حمیدرضا جلاتی‌پور در جبهه دوم خرداد جلاتی‌پور ده سال در کردستان فرمانده سپاه پاسداران و فرماندار مهاباد بوده است، یعنی قاتل مردم قارنا و ایندرفاقش... این آخری از اعدام و سرکوب و کشتار مردم هنوز هم دفاع میکند، و میگوید که جزو «کاروان انقلاب و امام بوده و از کرده خود پشیمان نیست» (گفتگوی جلاتی‌پور با نشریه عصر آزادگان شماره ۱۴۳ پنجشنبه ۱۸ فروردین)

سرکوبگران چماقدار دیروز که هیچ نقدی از گذشته خویش نکرداند، نیروها و سازمانهای مخالف اسلامی را «خشونت‌طلب» خطاب می‌کند و آنها در کنار انسانهای از گور به درآمده انصار حزب‌الله قرار می‌دهد. «جنبش اصلاحات ایران و جنبش مدنی با دو خطر روبرو است. یکی گروههای محافظه‌کار داخلی و دیگری اپوزیسیون خشونت‌طلب خارج از کشور است.» (سخنرانی گنجی در کنفرانس برلین)

او منفردین، سازمانها و احزاب مخالف جمهوری اسلامی را که قربانی خشونت رژیم صدها هزار زندانی سیاسی و صدهزار اعدامند، در نزد اروپائیان خشونت‌طلب معرفی می‌کند. رژیمی که در عرض بیست و یکسال حکومت خود یک لحظه از خشونت بر علیه شهروندان دست بر نداشته است. رژیمی که قوانین ارتجاعی و قرون وسطاتی‌اش حامل خشونت آشکارند. او از مخالفین انتظار دارد که دست از مخالفت با این جمهوری بر دارند و در کنار آن به صلح و صفا مشغول بازسازی گردند. چگونه می‌توان شکنجه زندان در جمهوری اسلامی را فراموش کرد. چگونه می‌توان

کنفرانس برلین یکی از خبرسازترین حادثه در هفته‌های گذشته بود. این کنفرانس که با هدف تبلیغ برای «اصلاح‌طلبان» دوم خرداد، در نهایت تبلیغ برای شکنجه‌گران دیروز و «دمکراتهای امروز» تشکیل شده بود، با اقدام هوشیارانه افراد مستقل سازمانها و احزاب مخالف جمهوری اسلامی به افتضاحی بر علیه رژیم ضدانسان اسلامی تبدیل شد.

افراد و سازمانهای پרוخاکی در خارج از کشور که در حال گره‌زدن منافع خویش با جمهوری اسلامی هستند درصددند تا از رژیم رعب و وحشت چهره‌ای بزرگ کرده و در حال اصلاح نزد افکار عمومی اروپا و امریکا ارائه دهند. آنان با این هدف تریبون کنفرانس برلین را در اختیار این رژیم قرار می‌دهند، گویی که رژیم اسلامی بی‌بهره از ستاد تبلیغاتی است. در حال حاضر جمهوری با این انواع اقسام مراکز فرهنگی، تجاری، بنیادها، بیش از چند صد روزنامه، اینترنت، کانالهای تلویزیونی، به زبانهای انگلیسی و عربی، دو کانال تلویزیونی جام جم برای خارج کشور، سفارتخانه‌ها، انواع و اقسام مبلغین مزدور و بی‌مزد از قدرت تبلیغی بسیار بالائی در خارج و داخل کشور برخوردار است. آیا جای سوال وجود ندارد که رژیمی که از این همه امکانات وسیع تبلیغی بهره‌مند می‌باشد، چگونه است که به همچو کنفرانسهای نیازمند است؟ جواب این سوال را باید در نبود یک پایگاه اجتماعی برای جمهوری اسلامی در خارج کشور جستجو کرد. جمهوری اسلامی و گرایش دوم خردادش با همه امکانات ذکر شده، هنوز نتوانسته جای پای مشروعی در میان ایرانیان خارج کشور برای خویش دست و پا کند و با چنین کنفرانسهایی درصدد است تا به این

میراث مشترک ما زنان

بقیه از صفحه آخر

میخواهم بگویم در نیجریه که اکثر زنان بی سواد هستند و فقط به اندازه خواندن چند آ و ب مشخصی که آنهم توسط مردان تعیین شده است سواد دارند، زنان آفریقایی سازمان رهبری زنان افریقا را تأسیس کردند و هینطور «فریدا شهبدا» زن پاکستانی انجمنی را بر پا کرده است که در آن مردم را از حقوقی که باید داشته باشند آگاه می کند یا در ترکیه «اتحادیه زنان ترکیه» در سال ۱۹۲۴ تأسیس شد و از همان دوران به بعد شصت مجله زنانه در ترکیه منتشر می شد. باری، صحبت از تعداد نمایندگان زن در انگلستان نیست که در بنگلادش همان تعداد یعنی سی نماینده زن در مجلس قانون گذاری حضور دارند که ده درصد از کرسی های مجلس را در این کشور در دست دارند. البته این مسأله به دلیل قانون سیمیه بندی به نفع زنان است، که در قانون اساسی بنگلادش ۳۰ کرسی اضافی به زنان اختصاص داده شده است.

راه دور نمی رویم و نمی گویم در کشورهای غربی اصلاً قانون تعدد زوجات مفهومی ندارد، بلکه به همین همسایگان نزدیک اشاره میکنم یعنی سوریه و تونس و عراق که تعدد زوجات در آنها ممنوع اعلام شده است. هنوز بسیاری از کشورهای منطقه، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان را که در سال ۱۹۸۶ توسط سازمان ملل تصویب شده پذیرفته اند و فقط ۶ کشور عربی این کنوانسیون را امضا کردند که تازه چهار تا از آنها حق تحفظ برای بندهایی از آن را برای خود ملحوظ داشته اند و تونس تنها کشور عربی است که حتی فراتر از شرایط این کنوانسیون عمل می کند. اگر زنان فرانسوی مانند «المپ دوگوه» که در انقلاب فرانسه مبارزه کردند بعد از پیروزی انقلاب از حق انسانی برخوردار نشدند، مگر زنان مصری که در جنبش ناسیونالیستی سال ۲۲-۱۹۱۹ شرکت فعال داشتند بعد از حصول استقلال از حق رای محروم نشدند و یا مگر زن ایرانی در دو انقلاب، چه نصیبش شد؟

از زنان سوری، بنگلادشی و پاکستانی گفتیم اما شاید برای خاتمه بد نباشد از زن «تاجیک» در کشورهای تازه استقلال یافته نیز سخنی بگویم، زنانی که به یاد دارند که در نظام سوسیالیسم دولتی اگر چه رشد حیرت آوری در زمینه اشتغال و تحصیلات داشتند، رشدی که در هیچ کجای این کره خاکی نبود اما به سوپرزنهایی تبدیل شدند که موقعیتشان بسیار متحول شده بود بدون آنکه مردان از جایگاه رفیعشان قدمی به پایین بگذارند، زنانی که کار میکردند و در خانه نیز همانند گذشته از کوچکترین صنایع رفاهی خانگی محروم بودند و این کار خانگی شان را چند برابر میکرد، اما بعد از فروپاشی شوروی چه بر سر آنان آمد؟ طبق معمول همه مشکلات اجتماعی شان را به گردن کار بیرون از خانه آنها انداختند و به نام سنت و مذهب، تبلیغ زن خانهدار میکنند، در حالیکه آنچنان وضعیت نابسامان اقتصادی حاکم است که دیگر با همه خستگی زنان و تمام تبلیغات، زنان قادر نیستند حتی اگر خود بخواهند کار نکنند. در هر حال آن طور که ابتدای سخن گفتم می خواستم از امیدها و حرکتها بگویم، از مبارزات مشترکمان در سراسر جهان، اما نمی توان از تحمل زنجها و مصیبت هایی که برای کسب حقوقمان متحمل شدیم سخن نگفت اگر چه این مصایب نبود این روز جهانی نیز معنا پیدا نمیکرد. سخن آخر آنکه ما زنان ایران همگام با زن سوری و مصری و درکنار زنان افغانستان، کویت، پاکستان و تاجیکستان و همه زنان کشورهای دیگر در تلاش برای کسب بشر و تحکیم و تقویت دموکراسی، آزادی، صلح و تساوی همه انسانهای جهان تلاش می کنیم چراکه این تنها راه است، راهی پر سنگلاخ اما به سوی آینده ای تابناک!

توضیح

مقاله فوق متن سخنرانی خانم نوشین احمدی مسوؤل نشریه جنس دوم و نشر توسعه در مراسم ۸ مارس امسال در ایران بود. ضمن تشکر از دوستی که این متن را در اختیار ما گذاشته، تمامی متن را در زیر می آوریم.

این توضیح لازم است که مراسم ۸ مارس در ایران توسط کمیته برگزار کننده ۸ مارس برگزار شد که بیش از هزار نفر در آن شرکت داشتند.

کار کمونیستی از این فرصت استفاده کرده و روز جهانی زن را به همه زنان جهان تبریک می گوید!

مراسم بزرگداشت شاعر انقلابی سعید سلطانپور در سوئد!

فعالین سازمان در شهر یوتبورگی سوئد، در حال تدارک مراسم بزرگ گرامیداشت یاد و خاطره شاعر انقلابی رفیق سعید سلطانپور هستند. این مراسم که اواخر خرداد ماه امسال برگزار میشود، با سخنرانی، شعرخوانی، آواز و موسیقی شعرا و هنرمندان انقلابی و مترقی همراهی خواهد شد. بدینوسیله از همه هنرمندان، شعرا و دوستان و همکاران و همزمان سعید و نیز از همه ایرانیان مبارز درخواست میکنیم برای هرچه بهتر برگزار شدن این مراسم پیشنهادات خود را به همراه آثار در دسترس خود از رفیق سعید سلطانپور، نظیر نوار سخنرانی، شعر، فیلم، عکس

آدرسها و شماره فاکس تماس با اتحاد فدائیان کمونیست:

kar-Co

Box 10063

S-400 70 Göteborg/Sweden

شماره فاکس روابط عمومی

+ (46) 317792571

آدرس پست الکترونیکی

webmaster@fedayi.org

آدرس غرغه ما در اینترنت

www.fedayi.org

www.fedayi.se

Kar-communist

No: 12 May 2000

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم